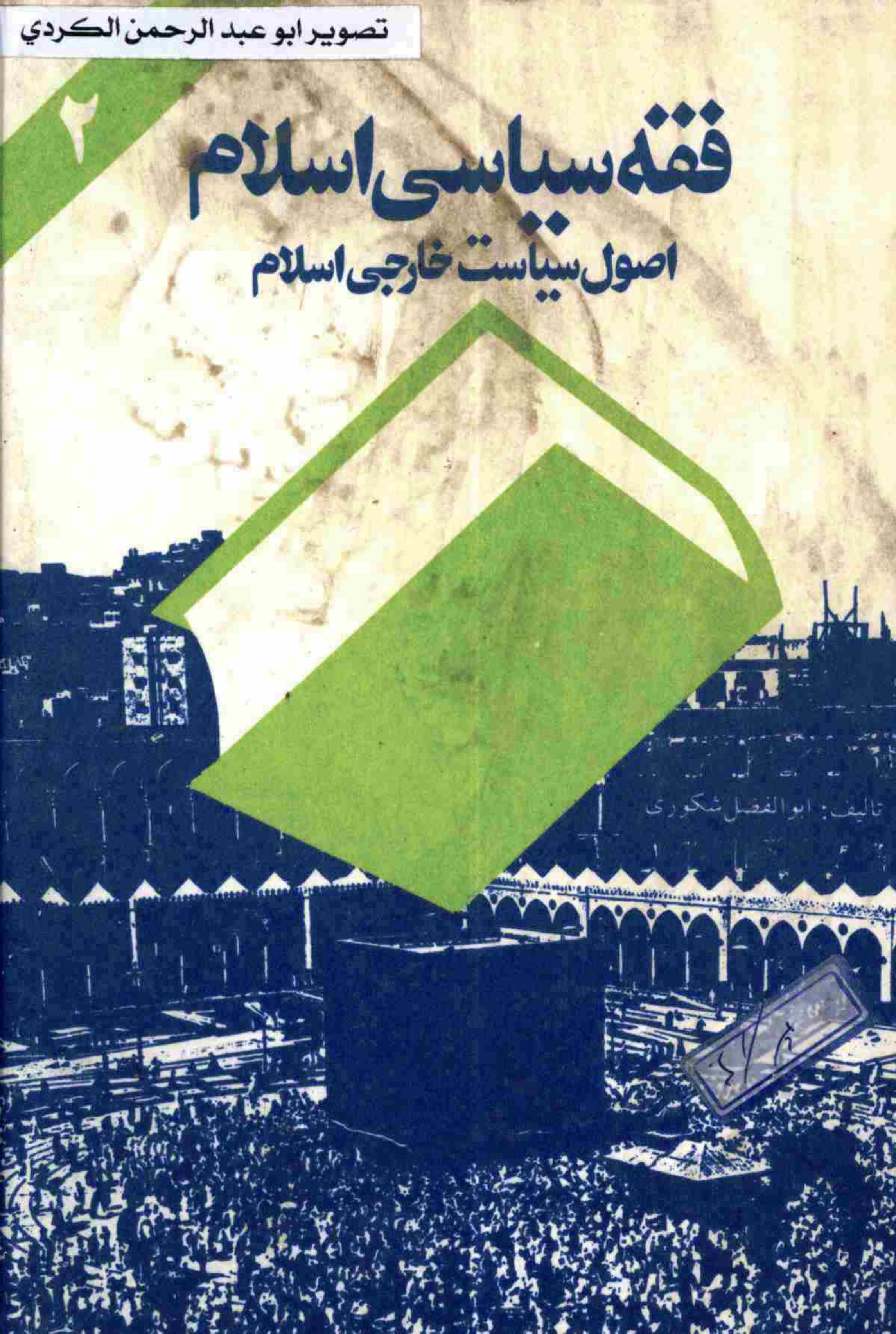


تصویر ابو عبد الرحمن الکردي
۲
فقه سیاسی اسلام
اصول سیاست خارجی اسلام
تالیف: ابوالفضل شکوری

فقه سیاسی اسلام

جلد دوّم

اصول سیاست خارجی

تألیف: ابو الفضل شکوری

مشخصات کتاب

نام کتاب فقه سیاسی اسلام (جلد دوم)
مولف ابوالفضل شکوری
حق‌چاپ‌ونشر مخصوص مولف
تیراژ: ۲۰۰۰۰
نوبت چاپ : اول
تاریخ انتشار: شهریورماه ۶۱
صفحه و قطع : وزیری
چاپ از: آرین

درس ۱۰

اصول سیاست خارجی اسلام (۱)

دعوت

۱ــ وجوب دعوت

۲ــ اسلوب دعوت

۳ــ مراحل دعوت

۴ــ خلاصهٔ مطالب درس

دعوت

... در ابتـــــــداى اين سلسله مباحث‌گفته شد كه مسائل سياسى فقه اسلام در دو قسمت سياست داخلى و سياســت خارجى مطرح مى‌باشد. تااينجا موضوعات و بخشهائى از مباحث مربــوط به سياست داخلى را بررسى كرده و نتايجى گرفتيم.

اكنون مى‌خواهيم موضوع سخن را عوض كرده و بررسى " اصــول سياست خارجى اسلام " را شروع كنيم. ضمنا تذكر اين نكته در همیــن جا مناسب بنظر مى‌رسد كه بدانيم آنچه در اين درسها به اسم فقه سياســى اسلام در زمينهٔ سياست داخلى و سياست خارجى مطرح شده و يا ميشود، تنها قطرات كوچكى از درياى بيكران و مواج و عميق فقه اسلام است و نه تمام آن.

ما در اين درس ها تنها به بررسى خطوطى از فقه سياسى اسلام پرداخته‌ايم به‌اميد اينكه فتح باب و مقدمه اى باشد براى‌بحثهاوتحقيقات دامنه دارتر از ما آگاهتران نسبت به فقه اسلام. اين بررسيها مى تواند انجام وظيفهٔ مكلفين در برابر خون و رنج و محنت و غربت فقهاء شهيد اسلام از شاگرد مكتب تفسير و تفقه مكتب امام سجاد " سعيدابن جبيــر " گرفته تا شهيد اول و شهيد ثانى (مولفين شرح لمعه و لمعه) و شهيدانــى

همچون مطهری و محمدباقر صدر و بالاخره کاروان همیشه روان " شهداء الفضیله"[1] تلقی شود.

... بهر حال اولین بحث از اصول سیاست خارجی اسلام اصل دعوت است. " دعوت" اولین گام و اولین اصل در سیاست خارجی اسلام است. و شیوهٔ دعوت در سیرهٔ انبیاء سلف و شخص پیغمبر اسلام روشن شده است. بحث دعوت در قسمتهای ذیل ادامه خواهدیافت.

۱ـ وجوب دعوت
۲ـ اسلوب دعوت
۳ـ مراحل دعوت
۴ـ خلاصهٔ مطالب درس.

۱ـ نام کتابی است که علامهٔ امینی صاحب الغدیر در زندگی برخی از فقهاء شهید نوشته است

۱ـ وجوب دعوت

مسلمین و رهبر اسلامی در اولین برخورد و یا اولین امکان باید کفار را دعوت به مسلمان شدن و پذیرش توحید و نبوت حضرت محمد بن عبدالله (ص) و دیگر مسائل اعتقادی اسلام بنمایند.

بنابراین "دعوت" عبارت است از درخواست پذیرش اسلام از غیر مسلمین توسط مسلمین. درخواست کننده اصطلاحا "داعی" نامیده می‌شود. "داعی" در دعوت خود باید قصد قربت داشته باشد. یعنی این عمل را به منظور جلب رضایت خدا و به عنوان یک تکلیف الهی انجام بدهد. در غیراین‌صورت مورد قبول خداوند نمی‌باشد.

"دعوت" از احکام منصوصهٔ اسلام می‌باشد. و جزء ضروریات دین اسلام است. یعنی در مورد آن آیه و دستور صریح و روشن در قرآن مجید آمده است. مسئله ای نیست که بطور غیر مستقیم توسط اجتهاد مجتهدین استنباط شده باشد.

و لذا اهمیت بسیاری دارد. فقهاء معمولا وقتی از جهاد بحث می کنند، دعوت را نیز ضمن "کتاب جهاد" بحث می‌کنند. چون آنرا به عنوان عمل واجب قبل از جهاد مسلحانه علیه کفار ظالم تلقی می‌کنند. روایات و احادیث مربوط به دعوت در کتب حدیثی نیز جزء کتاب جهاد گنجانده شده است و محدثین و فقهاء کتاب جداگانه و مستقلی برای آن

باز نکرده اند . اما با توجه به مسائل متعددی که مربوط به بحث دعوت می شود ، شایسته است بطور جداگانه و مستقل مطرح شود .

همانطور که گفته شد در تقسیم بندی فقهی دعوت جزء مسائل عبادتی است یعنی باید بقصد نزدیکی و قربت بخداوند انجام پذیرد. و اکنون نصوص مربوط به دعوت را در قرآن ملاحظه میکنیم .

ـ اُدعُ إلیٰ سَبیلِ رَبِّکَ بالحکمة وَالموعظةِ الحَسَنة و جادِلهم بالّتي هِيَ أحسَنُ إنّ رَبَّکَ هُوَ أعلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبیلِه وَ هُوَ أعلَمُ بالمُهتَدینَ [1]

یعنی دعوت کن مردم را به راه پروردگارت با حکمت و با پند زیبا و مناظره کن با آنان از نیکوترین راه ، براستی که خداوند داناترین است نسبت بآنان که گمراه شدند و هم او داناترین است نسبت به حال هدایت یافتگان .

خداوند در این آیه با کلمهٔ " امر " اُدعُ إلیٰ . . . وجوب دعوت را اعلان داشته است . با توجه به اینکه صیغه و کلمهٔ امر دلالت بر وجوب مامور به دارد (به جز آن مواردی که با قرینه استثناء شده باشد) و نیز با توجه به سیره و سنت سیاسی پیغمبر اسلام که مسئله دعوت را در سرلوحهٔ برنامه‌ های خود قرار داده بود ، وجوب دعوت برای مسلمین محرز و مسلم می باشد . تنها مسئله ای که میتواند مورد اختلاف نظر بین فقهاء قرار بگیرد واجب کفائی و یا واجب عینی بودن آن است . چون در تکالیف اسلامی دو نوع وجوب ملاحظه می شود . یکی وجوب عینی نام دارد که به شخص مکلف عیناً واجب است و با انجام دادن دیگران از ذمهٔ او ساقط نمیشود مانند تکلیف نماز و . . . که هرکس خودش باید آنرا بجا آورد . و دیگر

۱ــ سورهٔ نحل آیهٔ ۱۲۵

واجب کفائی است . یعنی برهمهٔ مسلمین واجب است اما اگر عده ای از مسلمین آنرا بجا آوردند از دیگران نیز کفایت می کند و لازم نیست فرد فرد مسلمانها اهتمام بآن بکنند . مانند " رباطه" یعنی مرز داری‌وحفاظت از سرحدات سرزمین اسلامی . رباطه بر هر فرد مسلمان بالغ و عاقلـــــی واجب می‌باشد . اما وجوب آن " کفائی " است .

در مسئلهٔ دعوت نیز ممکن است ما آنرا یا واجب کفائی ویـــــا واجب عینی بدانیم . اما نظر مشهور فقهاء بر این است که واجب کفائـــی است . چنانکه‌خودجهادمسلحانه بادشمنان اسلام نیز واجب کفائی‌است .

هیچ مسلمانی حق‌ندارد قبل از آنکه کفار را بپذیرش‌اسلام دعوت کند با آنان جنگ و جهاد نماید . دعوت امر واجبی است که باید قبــل‌از شروع جهاد صورت بگیرد و این نظر همهٔ فقهاء می باشد . شیخ بهائی از فقهاء دوران صفویه در کتاب جامع عباسی دراین باره میگوید

" قبل از جهاد انجام‌سه امر واجب است . اول دعوت کردن به اسلام است ، زیرا که جایز نیست ابتدا بقتال کردن با کفار مگر بعدازآنکه امام یا نایب او ایشانرا به شهادتین و اقرار بوحدانیت خدایتعالی وعدل او ونبوت حضرت پیغمبر (ص) و امامت حضرت امیرالمومنین (ع) واولادش و جمیع شرایع و احکام آن دعوت کند .و اگر بی آنکه امام کفار را دعوت به اسلام نماید ، مسلمانی یکی از ایشانرا بکشد گناه دارد اما قصاص ودیه بر او نیست .

و این دعوت لازم است جماعتی را که دعوت به ایشان نرسیــده باشد و عالم به بعثت رسول الله (ص) نبوده باشند . اما جماعتی را کـــه دعوت به ایشان رسیده باشد و عالم به دعوت و بعثت رسول الله (ص) باشنـــــــــد لازم نیست لکـــــــن سنت (مستحـــــب)

است" [1]

فقیه بزرگ تاریخ تشیع علامهٔ حلی نیز در کتاب ارزشمند "تبصره المتعلمین" از " دعوت" بعنوان مرحلهٔ قبل از جهاد یاد کرده است [2]

یکی دیگر از آیات قرآن که وجوب دعوت از آن استفاده می شود در سورهٔ مبارکهٔ شوری قرار دارد

... فَلِذٰلِکَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ کَما اُمِرْتَ وَلا تَتَّبِعْ اَهْواءَهُمْ . [3]

ترجمه.... پس مردم را به اسلام دعوت کن و استقامت کن ، آنچنانکه بآن مامور شده ای! و از هوس مردم پیروی نکن .

این آیه با لحنی بسیار تند و آمرانه و قاطعانه دستور " دعوت" می دهد . و آنرا به عنوان یک ماموریت خداوندی که باید انجام پذیرد مطرح ساخته است . و پر روشن است که تخلف از فرمان این آیهٔ با این صراحت گناه خواهد بود و امتثالش واجب .

یکی دیگر از آیات دعوت این آیهٔ قرآن است .

ـ وَمَنْ اَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعا اِلَی اللّٰهِ وَعَمِلَ صالِحاً وَقالَ اِنَّنی مِنَ الْمُسْلِمینَ [4]

یعنی زیباترین سخن را کسی می گوید که مردم را بسوی خداوند یگانه " دعوت" می کند و خود نیز عمل صالح انجام می‌دهد ، و اعلان می‌دارد که من از مسلمانان‌هستم .

همینطور آیهٔ ۱۰۸ سورهٔ یوسف نیز در زمینهٔ دعوت می‌باشد .

۱ـ جامع عباسی ص ۱۵۵ (کتاب جهاد) چاپ سنگی

۲ـ تبصره المتعلمین صفحه ۸۰ چاپ نجف

۳ـ سورهٔ شوری آیه ۱۵

۴ـ سوره فصلت آیهٔ ۳۳

قُل هٰذه سَبیلی ادعوا إلی‌اللّهِ علیٰ‌بَصیرَةٍ أنا وَ مَنِ إتّبعَنی وَ سُبحانَ اللّه وَ ما أنا مِنَ المشرکینَ.

یعنی. بگو راه من این است که مردم را به سوی خدا دعوت کنم براساس بصیرت و شناخت و هرکس نیز از من تبعیت کند اینگونه خواهد بود. و خداوند پاک و منزه است و من نیز از مشرکین نیستم.

با توجه به منطوق و مفهوم این آیات قرآنی وجوب دعوت برای مسلمین امری مسلم می‌باشد. و دولت اسلام سیاست خارجی خود وروابط خود با ملل و کشورهای بیگانه را باید براین اساس تنظیم نماید و استوار سازد. رسالت و نقش سفارتخانه های دولت مسلمین در کشورهای کافر کیش در درجهٔ اول "دعوت" رسمی آن دولت و ملت به اسلام می‌باشد. و اساسا منظور از ارسال سفیر همین است چنانکه پیغمبر معظم اسلام (ص) این کار را انجام می‌داد.

پیغمبر اسلام (ص) آن زمان باکثر ملل عالم و سران آنها نامه نوشت و قاصد و سفیر فرستاد وآنهارا دعوت به اسلام و توحید کرد. در طول این درس با این دعوتها آشنا خواهیم شد.

چنانکه گفته شد " دعوت " مرحلهٔ قبل از شروع جهاد ابتدائی و آزادیبخش می‌باشد . دعوت موج تبلیغات توحیدی و اسلامی است که توسط مسلمین در کشورهای کفر پیشه علیه آئین کفر حاکم براه می افتد . در واقع نقطهٔ اوج مبارزهٔ عقیدتی اسلام دعوت است که خود آن منجر به جهاد آزادیبخش می‌شود .

دراسلام تحمیل‌عقیده‌نیست ، تبلیغ عقیده هست . قرآن‌میگوید :

لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یومن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی و . . . [1]

و لذا نمی‌توان گفت اسلام می خواهد پیروان سایر مکاتب‌وادیان را به قدرت اسلحه از میان بردارد . و به زور اسلحه عقیده را تحمیل‌کند . مطلب درست برعکس این است . مسلمانها موظفند دست به تبلیغ اسلام‌و دعوت مردم نسبت به پذیرش آن بنمایند . و در این راه این دشمنان‌خدا و مردم هستند که با ایجاد مانع برخورد سیاسی و مسالمت آمیز را تبدیل به برخورد نظامی می‌کنند . و مسلمانان نیز به‌مقام دفاع برمی آینددو بدینوسیله جهاد آزادیبخش اسلامی آغاز می‌شود .

یک نویسنده اسلامی‌این مسئله را به صورت زیر ترسیم‌کرده است " جهاد آزادیبخش نخست با یک جریان نیرومند تبلیغاتی که از جامعهٔ اسلامی بحرکت درمی‌آید پدیدار گشته و مواضع اعتقادی و پایگاههای ایدئولوژیک خصم را که بر کشوری دوگانه فرمان‌روائی دارد درهم می‌کوبد و بخش اعظم جامعه سیاسی اورا ضمن یک تجزیهٔ حیرت آور و انقلابی بخود ملحق می‌نماید .

بنابر همین خاصیت انقلابی و انهدامی مبارزهٔ اعتقادی است که‌خصم برای‌فرار از سرنوشت محتوم بدست و پا می افتد و از میدان‌پیکار عقیدتی به صحنه پیکار نظامی می گریزد و جهاد آزادیبخش بااین ترتیب

۱ــ سوره بقره آیه۲۵۶

به مبارزهٔ نظامی مسلمانان با خصم تغییر شکل پیدا می کند . با آنکه جهاد آزادیبخش بواسطه خوی فطری ستمکاران و طبقات حاکمه کافرکیش بالضروره وَ درزمانی کوتاه از صورت جدال عقیدتی بیرون آمده و به‌پیکار نظامی می‌انجامد جز زدودن موانعی که در راه آگاهانیدن توده های مردم وبیدارکردن‌وگروانیدنشان به معتقدات و نظم اجتماعی عادلانه ایجاد شده است نمی‌باشد " [۱]

لازم به یادآوری است که براساس اجماع فقهاء شیعه جهاد ابتدائی و آزادیبخش" باوجود امام عادل یا نایب او در صورت دعوت شدن واجب می‌شود . " [۲]

تا اینجا مطالبی که گفته شد کلیاتی بود راجع به بحث "دعوت"

اما برای آگاهی از کم و کیف آن و شناختن اسلوب و شیوه‌دعوت بحث خودرا بازتر مطرح میکنیم تا نتایج بیشتری بتوانیم بدست بیاوریم و برای این منظور عناوین ذیل را بررسی خواهیم کرد .

الف ـ نوع دعوت؟

ب ـ اصولی که باید بآن دعوت کرد؟

ج ـ قواعد و شیوهٔ دعوت؟

د ـ نمونه هائی از ارسال سفیر و دعوت جهانی پیغمبر.

۱ـ حقوق بین‌الملل اسلامی ص۱۴ جلال‌الدین فارسی

۲ـ المختصرالنافع فی‌الفقه‌الامامیه ص۱۳۳ محقق حلی

الف ــ نوع دعوت؟

آنچنانکه از قرآن و سیرهٔ انبیاء سلف و پیغمبرخاتم و ائمهٔ معصومین برمی‌آید " دعوت" به‌اسلام بدوصورت می باشد ۱ــ دعوت علنی ۲ــ دعوت سری.

تشخیص مورد زمانی و یا شخصی آن بسته به خود پیغمبر و امام بوده است که مثلا چه زمانی دعوت آشکار و چه زمانی دعوت سری‌و مخفی کنند و یا چه کس و کسانی را آشکارا و چه کسانی را مخفیانه باسلام دعوت نمایند تا بیشتر موثر واقع شود. اما جایز بودن دعوت‌مخفی و یا آشکار هردو جای هیچ سخنی نیست. " مومن آل فرعون" که برسالت حضرت موسی ایمان آورده بود، مدتها ایمان خودرا پنهان و کتمان داشته بود و دعوت مخفی می‌کرد وایمان‌آوردن زن‌فرعون " آسیه" نیز شاید از تاثیرات همین دعوت باشد.

پیغمبر خاتم اسلام (ص) نیز زمانی درخانهٔ ارقم ابن ابی‌الارقم دعوت مخفی می‌کرد و زمانی در کنار خانهٔ کعبه دعوت آشکار.

ائمه معصومین (ع) نیز گاهی از شیوهٔ تقیه و مخفی کاری استفاده می‌کردند و گاهی از شیوهٔ دعوت آشکار.

پیغمبران گذشته و سلف نیز چنین بودند. گاهی دعوتشان سری بود و گاهی آشکار. خداوند در قرآن مجید از زبان حضرت نوح شیوهٔ برخورد و دعوت آن حضرت با قوم خودش را چنین نقل فرموده

اِنّا اَرسلنا نُوحا الی قَومه اَن اَنذر قومک مِن قَبل اَن یأتیهم عذابٌ اَلیمٌ... قالَ رَبّی اِنّی دَعَوتُ قَومی لَیلاً وَ نَهاراً فلم‌یزدهم دُعائی اِلّا فِراراً وَ اِنّی کُلّما دَعوتُهم لِتَغفرَ لَهم جَعلُوا اَصابِعَهُم فی آذانِهم

وَاسْتَغْشَوا ثِيَابَهُمْ وَاَصَرُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اِسْتِكْبَاراً ثُمَّ اِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَاراً ثُمَّ اِنِّيّ اَعْلَنْتُ لَهُمْ وَاَسْرَرْتُ لَهُمْ اِسْرَاراً و . . . [1]

یعنی ما نوح را به عنوان رسول خود به سوی قومش فرستادیم تا آنهارا انذار و هشدار دهد پیش از آنکه عذاب دردناک آنانرا فرا گیرد . . . نوح گفت پروردگارا من قوم خودرا شب و روز به آئین تو دعوت کردم اما دعوت من جز برگریز و فرار آنان نیفزود . و من هرگاه آنان‌را به غفران و آمرزش تو دعوت کردم ، انگشتان خودرا درگوشهاشان قرار داده و صورتشان را با لباسهاشان از من پوشانیدند و سخت استکبار نمودند . سپس من آنانرا آشکارا (و بطور دسته جمعی) دعوت به دین و توحید نمودم و . . .

این ها آیاتی چند از قرآن هستند که " اسلوب دعوت " را مشخص می‌کنند و نوع دعوت را معین می‌سازند که آشکار باشد یا سری و اینکه چه اصول اخلاقی و روانی باید درآن رعایت شود .

بنابراین ما از مجموع این سخنان و مطالب می توانیم چنین نتیجه گیری کنیم که نوع دعوت محدود نمی‌باشد . بلکه طبق اقتضای حال" داعی " باید خودش نوع دعوت خودرا انتخاب کند . در این مورد با سنجش دقیق شرایط مکانی و زمانی و نیز موقعیت اشخاص‌مورد دعوت تصمیم مقتضی گرفته خواهد شد .

۱ــ سوره نوح آیه ۱ــ۸

ب ــ مبانی واصولی که باید بآن دعوت کرد؟

در بحث دعوت چیزی که باید معلوم گردد این است که داعی به چه چیزی دعوت می‌کند؟ اصول و مبانی مورد تبلیغ و دعوت چیست؟ جواب سئوال این است که دعوت کننده باید مردم را به اسلام دعوت نماید. یعنی اعتقاد به وحدانیت و یگانگی خدا و نبوت حضرت محمدابن عبدالله (ص) و اطاعت از اوامر و دستورات خدا و پیغمبر. یعنی اعتقاد به خدا و عمل به قوانین فردی و اجتماعی الهی اسلام.

امام سجاد (ع) ضمن یک حدیث مفصل مبانی و اصول مورد دعوت را در دو کلمه خلاصه کرده آن حضرت فرموده کفار را باید به خدا و دین‌خدا دعوت کرد که همهٔ اینها در دو کلمه جمعند " شناخت خدا و رفتار برطبق رضایت او".

ترجمهٔ تمام حدیثی که از امام سجاد (ع) در این باره روایت شده از این قرار می باشد.

"... مردی‌ازقریش به‌محضر حضرت علی ابن الحسین (ع) وارد شد و از او پرسید که روش و شیوهٔ دعوت باسلام چگونه است؟ حضرت پاسخ داد اگر خواستی کسی را باسلام دعوت نمائی چنین بگو بسم الله الرحمن الرحیم من ترا بخدای یگانه و بی همتا و بدین او دعوت می‌کنم، و خلاصهٔ دین‌خدا در دو چیز جمع می‌باشد اول شناخت و معرفت خدا، دوم رفتار و عمل بر طبق رضایت او. شناخت خدا به این صورت حاصل می شود که اورا به صفات ذیل بشناسی. یگانگی، مهربانی و رحمت، عزت و علم، قدرت و چیرگی برتمام اشیاء و موجودات، قادر بر نفع و ضرر و قاهر و مسلط برهمه چیز، دیده ها اورا نمی‌بینند و او دیده هارا می بیند

لطیف و آگاه ، و اینکه محمد (ص) فرستاده و بندهٔ اوست ، و آنچه که از جانب خدا آورده حق است ، و غیر آن هرچه باشد باطل است ، اگر کفار را به این صورت دعوت باسلام کردید و آنرا پذیرفتند در دستهٔ مسلمین وارد می‌شوند و قوانین اسلام مانند دیگر مسلمانان شامل حال آنان نیز می‌گردد " ۱

شیخ حر عاملی نویسندهٔ وسائل الشیعه پس از نقل این حدیث می‌گوید

این بهترین شیوهٔ دعوت به اسلام است .

طبق مفاد این حدیث شریف دعوت باید از " توحید " شروع شود یعنی داعی باید ابتداء تارهای عنکبوتی و خرافی شرک را در ذهن کفار با دعوت به توحید و یگانه پرستی پاره سازد و اورا از خواب بی خبری و غفلت بیدار نماید و با مبداء آفرینش یعنی آفریدگار توانای این جهان آشنا کند و سپس دین پاک محمد (ص) را به عنوان دین حق خدا و عادلانه ترین نظم اجتماعی و سیاسی باو عرضه نماید . بدینوسیله پندارهای شرک آلود و نظامات اجتماعی ستم پایه و ضد قسط را از اساس ویران نماید . چرا که فشرده و خلاصهٔ اسلام همان دو شعار کوبنده و نجات بخش " لَااِلٰهَ اِلَّااللّه وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّه " می‌باشد . اگر کسی این دو شعار آسمانی را گردن نهد و از عمق وجود بپذیرد علیه عوامل و مظاهر کفر و شرک و ستم و انحطاط و ذلت و تبعیض و فساد خواهد شورید . هر چند که مظهر این آلودگیها خودش بوده باشد .

خداوند به موسی دستور می دهد برو فرعون را به اسلام و توحید دعوت کن ! منظور این است که ابتداء سعی شود بعد معنوی و الهی وجود فرعون علیه بعد خاکی و لجنی او تحریک و شورانیده شود . اگر فرعون در

۱ـ وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۳۱ (کتاب جهاد العدو باب ۱۱)

اثر شدت فساد قابل و پذیرای پند و موعظه نبود علیه او قیام قهرآمیز شود.

شیوهٔ اسلام در دعوت هرکسی به اسلام همین است. پیغمبر خاتم نیز ابتداء ملل و اقوام عالم و سران و رهبران آنهارا باملایمت ونامه دعوت به پذیرش اسلام نمود.

برای هرچه بیشتر روشن شدن مطلب و اینکه شیوهٔ دعوت چیست و مبانی مورد تبلیغ و دعوت چه می‌باشند، بهتر بنظر می رسد چندنمونه از نامه های حضرت رسول الله (ص) را که به‌سران و پادشاهان آن‌روزنوشته و از یک موضع تبلیغی دعوتگرانهٔ برتر آنان را بپذیرش اسلام و توحید دعوت کرده، در اینجا بیاوریم.

برای درک عمق و عظمت و جهت‌گیری تهاجمی این نامه ها، لازم و ضروری است که جو سیاسی حاکم بر فضای آنروزها و آن کشورها را در نظر بگیریم.

مثلا با در نظر گرفتن میزان نخوت و خودخواهی و قدرت خسرو پرویز شاه آنروز ایران می‌توان دریافت که پیغمبر اسلام در نامهٔ خود علاوه بر نفی مقام پادشاهی چه اندازه قدرت اورا تحقیر کرده است. همچنین در مورد امپراطوری روم " هرقل" و دیگر ملوک و روسای قبایل‌آن زمان نیز توجه به این مطلب ضرورت دارد.

پیغمبر (ص) از روستای بی‌نام و نشان" یثرب" و مدینه دهها نامه دعوتگرانه و آمرانه به سران سلاطین و پادشاهان آن زمان در نقاط مختلف دنیا نوشته و توسط سفیران ویژه ارسال داشته است تا بتواند اسلام و پیام خدا رابگوش‌همه‌جهانیان‌برساند.

پیغمبر اسلام (ص) با اینکه فاقد قدرت نظامی بود در دعوت خود از هیچ قدرتی هراس بدل راه نداده. از سران هندوستان و ایران گرفته تا روم و اروپا و آفریقا و... نامه نوشته و قاطعانه آنها را به‌پذیرش

اسلام دعوت کرده است و اینک متن نامه آن حضرت به " خسرو پرویز " کسری و شاه آنروز ایران را ملاحظه می کنیم .

" بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيم . مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلىٰ كِسْرى "
" عَظِيمِ فَارِس . سَلَامٌ عَلىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدىٰ وَآمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِه "
" وَيَشْهَدَ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللَّه وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ "
" وَرَسُولُهُ أَدْعُوكَ بِدِعَايَةِ الْإِسْلَام ، فَإِنِّي أَنَا رَسُولُ اللَّهِ إِلىٰ "
" النَّاسِ كَافَّةً ، لِأُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلىٰ الْكَافِرِينَ "
" أَسْلِمْ تَسْلَمْ ، فَإِنْ أَبَيْتَ فَعَلَيْكَ إِثْمُ الْمَجُوس . " [1]

ترجمه :

بنام خداوند بخشنده مهربان . (نامه ای است) از محمد فرستادهٔ خدا به کسری بزرگ ملت فارس (ایران) . سلام بر کسی، که از راه‌هدایت پیروی نماید و به خدا و پیغمبرش ایمان بیاورد و گواهی دهد بانیکه خدائی جز الله نیست و او یگانه و بی شریک است ، و گواهی دهد بانیکه محمد پیغمبر و بندهٔ خداست . من ترا بپذیرش و پیاده‌کردن‌اسلام دعوت میکنم . چرا که من پیغمبر خدا برای تمام بشریت هستم . وظیفه دارم زنده هارا انذار و هشدار بدهم و قول حق را بر کافران آشکارگردانم مسلمان شو تا در سلامت و امان باشی اگر اسلام را قبول نکنی گناه ضلالت و انحراف تمام مجوسی ها بردمهٔ تو خواهد بود . محمدرسول‌الله

این نامهٔ بت شکن به یکی از قدرتمند ترین افراد آنروز در سطح جهانی نوشته شده است . و همین نامه دعوتگرانه بود که موجب خشم جهنمی خسروپرویز شاه عیاش آنزمان گردید و نامه را پاره نمود . چرا که او با پذیرش چنین دعوتی کیان سلطنت استبدادی و ضد انسانی خودرا در خطر می‌دید . در تمام عمرش اولین بار بود که می دید اورا شاهنشاه

۱ـ مکاتیب الرسول ص ۹۰ چاپ بیروت

خطاب نمی‌کنند . بلکه به او دستور نیز می دهند .

یکی دیگر از نامه های بسیار پر اهمیت آنحضرت نامه دعوتی است که به قیصر یعنی امپراطور روم نوشته متن نامه این است .

" بسم اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم من محمدِ ابْن عبدالله إلیٰ هُرقل "
" عَظیم الرّوم سَلامٌ علیٰ مَنْ اِتّبعَ الْهدیٰ ، اَمّا بعدْ فإنّی "
" اُدعوکَ بِدعایةِ الاسلام ، اَسلم تَسلِمْ ، یُؤتکَ اللهُ اَجرکَ مَرّتین "
" فاِنْ تولیت فاِنّما علیکَ اِثمَ الاریسین وَ یا اَهلَ الکتاب تعالَوا "
" الیٰ کلمةٍ سَواءٍ بَیننا وَ بَینکم ، اَلّا نَعبدَ اِلّا الله ولا نشرکَ به "
" شیئاً وَلا یَتخذَ بَعضُنا بَعضاً اَرباباً مِنْ دُونِ الله فَانْ تَولّوا "
" فَقولوا اشهَدوا اَنّا مُسلمُون . " (مکاتیب الرسول صفحه ۱۰۵)

ترجمه :

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان . از محمدابن عبدالله به هرقل بزرگ سرزمین روم . سلام برکسی که از راه هدایت پیروی نماید . اما بعد من ترا بپذیرش و پیاده کردن اسلام دعوت می کنم . مسلمان شو تا در سلامتی و امان باشی ، و خدا ترا دو برابر پاداش دهد . اگر نپذیرفتی گناه مسیحیان و اروپائیان بر ذمهٔ تو خواهد بود . و ای اهل کتاب بیائید بسوی کلمه ای که میان ما و شما مشترک است و آن اینکه بجز الله کسی را نپرستیم و کسی را به او شریک قرار ندهیم . و نیز بعضی از ماانسانهابعض دیگر را بجای خدای یگانه ارباب خود قرار ندهیم . پس اگر دوست دارید بگوئید که شاهد باشید ما مسلمان هستیم . محمد رسول الله .

لازم به تذکر است که قلمرو امپراطوری روم در آنزمان از اروپا تا شمال آفریقا و قسمتی از خاور میانه گسترده بود . و پیغمبر اسلام امپراطور چنین نظام قدرتمندی را آنچنان آمرانه و قاطعانه دعوت به پذیرش اسلام می‌کند . و این خود نشان دهندهٔ حقانیت اسلام می باشد .اساسا آنروز دو ابر قدرت زمان ایران و روم بودند و اکثر کشورهای کوچک عالم باج

پرداز آندو بودند.

یادآوری این نکته نیز لازم به نظر می رسد که برخی از سران ممالک آنروز بدعوت پیامبر اسلام پاسخ مثبت داده و مسلمان‌شدند. مانند نجاشی رهبر حبشه (اتیوپی) و مقوقس حاکم مصر و "سرباتک" حاکم هندوستان و...

برای آگاهی بیشتر از دعوتها و نامه های سیاسی حضرت پیغمبر (ص) بکتاب ارزشمند " مکاتیب الرسول" مراجعه شود.

نتیجه ای که از تمام این دعوتنامه ها می گیریم این‌است که‌محور دعوت همانا توحید خداوند و نبوت حضرت محمد (ص) و عمل به اسلام از لحاظ فردی و اجتماعی می‌باشد. یعنی‌همان چیزی که در نامه های پیغمبر بعنوان" دعایه الاسلام" مطرح شده است. و لذا سیاست‌خارجی دولت اسلام و شیوهٔ کار سیاسی سفراء در کشورهای بیگانه بایدبراین‌پایه استوار باشد یعنی رسمیت دادن به دعوت‌اسلامی‌درمنطقه مورد ماموریت خود.

ج ـ قواعد و شیوهٔ دعوت؟

یکی از مسائل مهم دیگری که باید در مسئله دعوت روشن شود " قواعد و شیوهٔ دعوت" می‌باشد. منظور از قواعد دعوت نکات اساسی و ریشه ای است که در برنامه های دعوتگرانه باید آنهارا اساس شیوهٔ کار دعوتی قرار داد. ضرورت رعایت برخی از این قواعد عامل روانشناسی و برخی دیگر اجتماعی و برخی نیز اقتصادی است.

خداوند در سورهٔ نحل آیهٔ ۱۲۵ خطاب به پیغمبر اسلام برخی از قواعد مربوط به شیوهٔ دعوت را ضمن یک آیه بیان فرموده

ادعُ الیٰ سَبیل رَبّکَ بالْحکمَةِ والمَوعظَةِ الحَسَنة وَ جادِلهم بالّتي هِيَ احسَنُ إنّ رَبّکَ هُوَ اعلمُ بِمَن ضَلّ عَن سَبیله وَ هُوَ اعلَمُ بِالمُهتَدِین.

یعنی مردم را با حکمت، موعظهٔ حسنه و نیکو و نیکوترین مجادله براه و شریعت خدا دعوت کن و خداوند نسبت به حال گمراهان و هدایت یافتگان آگاهترین است.

پس طبق مضمون این آیهٔ قرآنی قواعد مهم شیوهٔ دعوت عبارتند از

۱ـ حکمت ۲ـ پند نیکو ۳ـ نیکوترین جدل

خداوند در آیهٔ دیگری از قرآن مجید می‌فرماید

انّ اللّهَ لا یَستحیي ان یضرب مثلا مابعوضه و مافوقها و ... [۱]

یعنی خداوند در تفهیم حقایق دین باکی ندارد از اینکه به " پشه" مثل بزند و یا فوق آن و ...

این روش همان " روش تمثیل" است: روش تمثیل، نمایشی و مجسم سازی رساترین روش ادبی و زیباترین شیوهٔ بیان حقیقت می باشد و خدا

۱ـ سوره بقره آیه ۲۵

قرآن را با این روش نازل کرده. در مسئلهٔ دعوت نیز باید ازروش تمثیل استفاده کرد.

قاعدهٔ دیگری که باید در دعوت مد نظر قرار بگیرد مسئلهٔ " عمل " می‌باشد. تبلیغ و دعوت منهای عمل ارزشی ندارد.

امام صادق (ع) به یاران خود می‌فرمود

کونوا لنا دعاه بغیر السنتکم "

یعنی مارا با غیر زبانهای تان تبلیغ کنید و مردم را " با غیر زبان " باسلام دعوت نمائید. " دعوت با غیر زبان " یعنی چه؟ یعنی دعوت باعمل. این همان چیزی است که اصطلاحا " دعوت صامت " نامیده می‌شود. چون دعوتی بی‌سروصدا و ساکت و صامت اما پر تاثیر است. صداقت هر کسی را می توان در اعمال او دید اما اقوال و گفتار هرگز قادر به بیان این معنا نمی‌باشند.

خداوند نیز در قرآن مجید می‌فرماید

و من احسن قولا ممن دعا الی الله و عمل صالحا و قال انی من المسلمین (سوره فصلت آیهٔ ۳۳)

یعنی هیچ کسی زیباکلامتر از او نیست که با زبان دعوت به خدا نماید و با " عمل صالح " نیز بگوید من از مسلمانان هستم.

این آیه نیز " عمل صالح " را جزء شرایط دعوت در داعی معرفی می‌کند. پس نتیجه می گیریم که قواعد دعوت در عناوین ذیل خلاصه می‌شوند.

۱ـ حکمت ۲ـ موعظهٔ حسنه ۳ـ نیکوترین جدل ۴ـ تمثیل ۵ ـ عمل صالح یا دعوت صامته.

د ـ نمونه‌هائی از ارسال سفیر و دعوت جهانی پیغمبر (ص)

از جمله شیوه های تبلیغ و دعوت رسول الله (ص) این بود که اشخاصی را به عنوان سفیر خویش به میان اقوام و ملل و به حضور روساء و ملوک کشورها می فرستاد و طی نامه ای آنان را دعوت به پذیرش اسلام می کرد .

اولین سفیر پیغمبر اسلام (ص) شخصی بود بنام " مصعب ابن عمیر" . مصعب جوان تازه مسلمان شده ای بود که در اثر روشندلی و ذکاوت مسلمان شده و از خانواده کافر خویش جداگشته بود در حالیکه‌تنها فرزند پدر و مادر نیز محسوب می‌شد . مصعب از طرف پیغمبر به عنوان اولین سفیر اسلام بمدینه (یثرب) اعزام شد و آنان را دعوت باسلام‌نمود شخص پیغمبر نیز یکبار به عنوان دعوت‌عازم شهرطایف‌شدوکفاروستمکاران آنحضرت را سنگباران کردند و آزار رساندند .

همراه با اوج انقلاب و گسترش‌اسلام پیغمبر نیز سفرای زیادی به کشورهای دور و نزدیک فرستاد و سران و مردم آن کشورها را به اسلام دعوت‌نمود . اکنون اسامی عده‌ای‌ازسفراء پیغمبر را در اینجاذکرمیکنیم

۱ـ " عبدالله ابن‌حذافه سهمی" . سفیر پیغمبر به ایران‌وبدربار کسری (پادشاه‌ایران) بود . کسری (خسروپرویز) از ناراحتی وشدت‌استکبار عبدالله ابن حذافه را تحقیر نمود و نامه پیغمبر را پاره کرد .

۲ـ " حاطب ابن ابی بلتعه" سفیر اسلام در مصر و برای دعوت " مقوقس" بود . مقوقس به او احترام زیاد قائل شد و اسلام پذیرفت و هدایائی به خدمت پیغمبر فرستاد .

۳ـ " دحیهٔ کلبی" . دحیه ابن خلیفه الکلبی همراه ابوسفیان و چند نفر دیگر به عنوان سفیر اسلام به روم اعزام شدند و نامهٔ دعوت پیغمبر را به قیصر رساندند .

۴ـ " عمروبن امیه" . سفیر پیغمبر در حبشه (اتیوپی)

۵ــ " سلیط ابن عمرو " . سفیر پیغمبر برای دعوت پادشاه‌یمامه هوزه بن علی الحنفی .

۶ــ " عمروابن عاص " . سفیر پیغمبر در سرزمین " عمان "

۷ــ " حرمله ابن زید " . پیغمبر (ص) در سال ۹ هجری هنگـــام جنگ‌تبوک یک " هیئت سفرا " برای دعوت مردم شهر ساحلی " ایله " ــ در کنار دریای سرخ ــ و حومهٔ آن و نیز بزرگشان " یوحنا ابن روبه " اعزام داشت . این هیئت سفرا متشکل بود از حرمله ، زید و حریث ابن زیدوابی و شرحبیل .

۸ــ " مهاجرابن ابی‌امیه " سفیر پیغمبر در قسمتی از اراضی یمن و دربار پادشاهان حمیر .

۹ــ " خالدابن ولید " . سفیر پیغمبر در همدان (شهری بوده در نزدیکی دریای عمان) خالد شش ماه درآنجا اقامت داشت ومردم‌رادعوت باسلام میکرد اما کسی نمی‌پذیرفت .

۱۰ــ "علی ابن ابی‌طالب" سفیر بعدی پیغمبر در همدان شـد . پس‌از اقامت علی ابن ابی‌طالب در همدان همهٔ اهالی در عرض یک روز اسلام قبول کردند (مکاتیب الرسول ص ۱۹۲)

۱۱ــ " حذیفه ابن یمان " . سفیر اسلام در سرزمین هندوستان و دربار حاکم آنجا بنام " سرباتک " . از قرار معلوم سرباتک‌تحت‌تاثیر قرار گرفت و مسلمان شد (ص ۳۸ مکاتیب الرسول) .

۱۲ــ " عبدالله ابن عوسجه " سفیر پیغمبر در میان قبیلهٔ حارثه ابن قریظ.

۱۳ــ " جریر ابن عبدالله بجلی " . سفیر پیغمبر در میان قبائل ذی الکلاع الحمیری .

این ها اسامی تعدادی از سفراء پیغمبر اسلام در کشورهای‌مختلف آنروز بود که ملاحظه فرمودید . پس بنابراین پیغمبر اسلام دین‌راازسیاست

جدا نمیدانسته بلکه رسالت همان اصلاح سیاست و هدایت امور سیاسی جامعه در کانال و مسیر صحیح می‌باشد. در بعضی موارد بویژه دستوراتی از پیغمبر صادر شده که تاکید ویژه ای بر تلفیق مسائل و مسئولیتهای عبادتی و سیاسی دارد. یکی از این موارد نامه ای است که پیغمبر اسلام باولین سفیر اسلام در مدینه (یثرب) یعنی مصعب ابن عمیر داده است. او که به عنوان سفیر پیغمبر در مدینه اقامت داشت و مردم را به اسلام دعوت می‌کرد، آنحضرت طی نامه ای دستور فرمودند مصعب نماز جمعه‌نیز اقامه کند. متن نامه از اینقرار است.

کتابه (ص) الی مصعب بالمدینه لاقامه الجمعه اما بعد فانظر الیوم الذی تجهر فیه الیهود بالزبور لسبتهم، فاجمعوا نسائکم و ابنائکم فاذا مال النهار عن شطره عند الزوال من یوم الجمعه فتقربوا الی الله برکعتین. [1]

ترجمه

نامهٔ پیغمبر (ص) به مصعب در مدینه برای اقامه نماز جمعه

همچنانکه می بینی یهودیان در روز شنبه تظاهر به‌زبور می‌کنند ظهر روزهای جمعه شما نیز زنان و فرزندانتان را جمع کنید وباخواندن‌دو رکعت نماز بخدا تقرب جوئید و خودرا نزدیک خدا سازید.

مصعب در مدینه سفیر سیاسی پیغمبر و داعی و مبلغ اسلام و امام جمعه‌بود، معلم قرآن و عقاید نیز بود. در کلاسهای ویژه ای که تشکیل می‌داد قرائت قرآن به تازه مسلمان شده های یثرب یاد می داد. سفرای دیگر پیغمبر نیز بنا باقتضای موقعیت شان چنین بودند.

وقتی پدر و مادر سرمایه‌دار مصعب از اسلام او با خبر شدند مدتی زندانی اش ساختند و... مصعب اولین نماز جمعه را در مدینه بپا داشت. او در سن چهل سالگی درجنگ بدر به شهادت رسید.

۱ــ مکاتیب الرسول صفحه ۲۳۹ چاپ بیروت

۳ـ مراحل دعوت

دعوت خود مرحله و حلقه ای از استراتژی کلی اسلام در جهت نشر اسلام و ابطال آئین های شرک و کفر و نظامات ستمگر حاکم بر ممالک می‌باشد. سفرای اسلام با بکار گرفتن اصل دعوت در سیاست خارجی اسلام ،وحدت کاذب جامعه شرک و ستم زده را تجزیه کرده و زمینهٔ سلطهٔ جائرانهٔ حاکمان ناحق را تضعیف می‌کنند. به دنبال این مسئله حکام کافر و ظالم برای جلوگیری از اندیشه ها و اعتقادات آزادی بخش اسلامی ممانعت قاهرانه به عمل می‌آورند. یعنی با توسل به زور و سلطه جلو دعوت اسلامی را گرفته و مردم تحت سلطه خودرا با ارعاب ازگرایش باسلام باز میدارند.

نمونهٔ این واقعیت همان خسروپرویز باصطلاح شاهنشاه ضد خدا و ضد خلق ایران ساسانی است که نامهٔ دعوت پیغمبر را پاره کرد. اسلام نیز موضع دفاعی بخود می گیرد و اسلحه را با اسلحه پاسخ می دهد، و بدینوسیله جهاد آزادیبخش در سطح جهانی شروع می‌شود. و انشاء ... در بحث جهاد اینرا بررسی خواهیم کرد.

و لذا می‌توان گفت دعوت ابتداء مسالمت آمیز است و حالت ابلاغ اسلام را دارد. اما اگر ستمگران مانع تبلیغ اسلام به توده‌های‌مردم بشوند بناچار باید آنهارا با توسل بقدرت و قهر از سر راه برداشت.

این‌مسئله‌دربرخی‌از نامه های پیغمبر که به پادشاهان نوشته مشاهده می‌شود. مثلا در نامه ای که به جیفر (بروزن حعفر) وعبدجلندی

پادشاهان عمان‌نوشته ، آنانرا تهدید نموده است که اگر اسلام رانپذیرند و مانع تبلیغ اسلام به مردم شوند لشگریان اسلام " پادشاهی وسلطنتشان را سرنگون خواهند ساخت"

... وإن أبيتما أن تقرا بالإسلام فإن ملككما زائل عنكما وخيلي تحل بساحتكما وتظهر نبوتي على ملككما .[۱]

بنابراین دعوت دومرحله اساسی تبلیغ مسالمت آمیز و قهـــر و برخورد مسلحانه‌با مانعین را دارا می‌باشد .

۱ــ مکاتیب الرسول ص ۱۴۷ علی‌بن حسینعلی‌الاحمدی

۴ـ خلاصه مطلب درس

از سخنانیکه تااینجا بیان گردید نتایج ذیل‌رامیتوان‌بدست‌آورد

۱ـ دعوت غیر مسلمان بپذیرش دین اسلام به عنوان یک‌تکلیف دینی و سیاسی برای همهٔ مسلمانان واجب است و اولین وظیفه‌یک‌مسلمان در اولین برخورد با کفار همانا دعوت باسلام است .

۲ـ مهمترین‌وظیفه ورسالت سفارتخانه های اسلامی در کشورهای غیر مسلمان بر تبلیغ درست وصحیح اسلام واجراء برنامه دعوت استوار است .

۳ـ سفراء پیامبر اسلام در میان قبائل ونیز ممالک غیرمسلمان‌به منظور دعوت باسلام بآنجاها اعزام می‌شدند .

۴ـ دعوت باید باتوجه به شرایط زمانی ،ومکانی‌بانیکوترین‌روش ـ موعظه حسنه‌ـ انجام بپذیرد ودراین باره شیوهٔ دعوت‌پیامبر (ص) الگو می‌باشد .

۵ ـ مبانی مورد دعوت در درجهٔ اول پذیرش توحید خداوند ، نبوت و خاتمیت حضرت محمد (ص) و ایمان به معاد و مسائل ملازم آنها می‌باشد .

۶ـ در استراتژی تبلیغی و ارشادی اسلام " دعوت " مرحلهٔ‌پیش از جهاد است و تهاجم قبل از دعوت حرام می‌باشد .

در تدوین این درس از منابع ذیل استفاده شده :

۱ــ قرآن مجید
۲ــ القواعد الفقهیه   آیه الله العظمی مرحوم سیدحسن بجنوردی
۳ــ الحلال والحرام فی الاسلام   یوسف القرضاوی
۴ــ تحریرالوسیلة   آیه‌الله العظمی امام خمینی
۵ ــ تاریخ بیداری ایرانیان ناظم الاسلام کرمانی
۶ــ بررسی و تحلیلی از
نهضت امام خمینی   س . ح . روحانی



درس ۱۱

اصول سیاست خارجی اسلام (۲)

نفی سبیل ...

۱ــ معنای قاعدهٔ نفی سبیل کافرین برمسلمین

۲ــ مدارک شرعی قاعدهٔ نفی سبیل

۳ــ موارد تطبیق قاعدهٔ نفی سبیل برموضوعات فقهی

۴ــ نمونه‌های استعمال قاعدهٔ نفی سبیل توسط فقهاء متاخر اسلام



در این درس یکی دیگر از اصول حاکم بر سیاست خارجی اسلام را مورد بحث و شناسائی قرار خواهیم داد. این اصل برتمام روابط خارجی و بین الملل اسلام در زمینه های گوناگون نظامی ، سیاسی و اقتصادی و . . . حاکمیت دارد . و تمام روابط باید بر این پایه برنامه ریزی و کنترل شود . این اصل مهم و اساسی " قاعدهٔ نفی سبیل " نام دارد که خود خلاصهٔ " قاعدهٔ نفی سبیل کفار برمسلمین " می‌باشد . در صورت عملی شدن این اصل و قاعدهٔ فقهی کفار و بیگانگان کوچکترین راه نفوذ و تسلط سیاسی ، نظامی و اقتصادی برمسلمین نخواهند داشت این اصل و قاعدهٔ برنده فقهی ضامن پاسداری وحراست ازاستقلال اسلام و مسلمین در تمام زمینه ها می‌باشد و باید ما آنرا دقیقا بشناسیم و مورد عمل قرار بدهیم ، قاعده ای که راه هرگونه اسارت و بردگی سیاسی و . . . را بروی مسلمین بسته و حریت و استقلالشان را تضمین می‌نماید . در این درس برای هرچه بهتر پیاده شدن مقصود و ادای حق مطلب ، بحثهای

مربوط به " قاعدهٔ نفی سبیل کفار بر مسلمین " را در عناوین و بخش های ذیل ادامه خواهیم داد

۱ـ معنای قاعدهٔ نفی سبیل کافرین بر مسلمین ؟
۲ـ مدارک شرعی قاعدهٔ نفی سبیل .
۳ـ موارد تطبیق قاعدهٔ نفی سبیل بر موضوعات فقهی .
۴ـ نمونه‌های استعمال قاعدهٔ نفی سبیل توسط فقهاء متاخــــر اسلام .

اینها عناوین کلی مربوط به قاعدهٔ نفی سبیل هستند و طی این درس جزئیات مربوط به آن را شناخته و بر عظمت و توان تشریعی و تفوق حیرت انگیز قاعدهٔ مزبور در حل مشکلات سیاست خارجی اسلامی آشنــا خواهیم شد .

و اینک از قسمت اول آن بحث را دنبال می کنیم .

۱ــ معنای قاعدهٔ نفی سبیل کافرین برمسلمین

برای درک معنای این اصل و قاعدهٔ مهمّ فقهی ابتداء باید معنای واژهٔ " سبیل " بتنهائی معلوم و روشن شود . سبیل در لغت بمعنای " راه " می‌باشد . اما گاهی بمعنای شریعت و قانون نیز بکار برده می‌شود . منظور از " سبیل " در اینجا همان معنای اصطلاحی و دوم می باشد . یعنی قانون و شریعت . فقیه متتبع معاصر صاحب کتاب القواعد الفقهیه‌نیز آنرا چنین معنی کرده است [1]

واژهٔ " نفی " نیز در اینجا بمعنای بسته شدن می باشد .

پس مفهوم و معنای قاعده نفی سبیل کافرین‌برمسلمین‌چنین‌است خداوند در قوانین و شریعت اسلام هیچگونه راه نفوذ و تسلط کفار بر مسلمین را باز نگذارده و هرگونه راه تسلط‌کافرین برمسلمین‌رابسته است . پس‌کافر در هیچ زمینه نمی‌تواند شرعا مسلط‌برمسلمانان باشد .

هرگونه رابطه و اعمالی که منجر به تفوق کافرین بر مسلمین باشد انجام دادن آن بر مسلمین حرام می باشد . با قاطعیت می توان گفت قاعدهٔ نفی سبیل در روابط‌خارجی اسلام و مسلمین باصطلاح " حق وتو " دارد . اگر یک قرار داد سیاسی و اقتصادی و اگر یک مقاولهٔ نظامی و حتی

۱ــ القواعد الفقهیه ج۱ ص ۱۵۹ آیه . . . بجنوردی

فرهنگی به عنوان مقدمه و زمینه تسلط کفار بر مسلمین تلقی شود ، قاعدهٔ نفی سبیل پای در میان می‌گذارد و آن قرارداد و مقاوله را باطل میسازد .

" نفی سبیل " از " قواعد ثانویه " فقهی است . در فقه اسلام دو نوع قواعد وجود دارد . یک نوع آن " قواعد اولیه " نام دارد . و نوع دیگرش " قواعد ثانویه " . قواعد ثانویه همان قواعد حاکمه فقهی هستندو بردیگر مسائل و قواعد فقهی حکومت دارند . یعنی در موارد ویژه‌به‌عنوان یک ضرورت در جهت دفع ضرر اساسی از بیضهٔ اسلام و حاکمیت آن و یا حفظ منافع حیاتی جامعه اسلامی با نام فقهی " عنوان ثانوی " قواعداولیه را از لحاظ عمل خنثی می‌سازند . فی المثل همه می دانند تخم مرغ در اسلام از غذاهای حلال می‌باشد . اما اگر با تشخیص پزشک خوردن آن موجب ضرر جانی شود در اینجا می‌گویند تخم مرغ عنوان ثانوی پیداکرده و حرام می‌باشد .

عنوان اولی آن عدم ضرر و زیان و حلیت است .

عنوان ثانوی آن ضرر و زیان و حرمت است . در اینجاآن‌حلیت براساس قاعدهٔ فقهی موسوم به " قاعدهٔ لاضرر " تبدیل بحرمت شد .

در روابط و سیاست خارجی‌نیزقاعدهٔ " نفی سبیل " چنین نقشی دارد . یعنی حتی در صورتی که قراردادی میان مسلمین و کفار بسته شده ، به‌محض اینکه کشف شود این قرارداد بزیان جامعه اسلامی است‌قاعدهٔ‌نفی سبیل خودبخود آنرا لغو و باطل می‌سازد . هرچند که قرارداد بسته شده و برطبق یک قاعدهٔ فقهی دیگر که " وجوب وفای به‌عهد " (اُوفُوا بِالعُهُود) نام دارد فسخ آن جایز نیست ، اما بدلیل‌کشف ضرر قاعدهٔ نفی سبیل وارد میدان و معرکه می‌شود و قاعدهٔ " اوفوا بالعهود " را خنثی وبی‌تاثیر می‌کند و حاکمیت خودرا اعمال مینماید . و این براساس عنوان ثانویه ای است که آن قرارداد پیدا کرده است .

مثال دیگری در این زمینه مسئله را روشنتر خواهد کرد

کشتن مسلمان حرام و از جمله گناهان کبیره می باشد. و این از مسلمات فقه اسلام است. و قاتل باید قصاص شود و در صورت خطائی بودن قتل" دیه" بپردازد.

اما اگر در صحنهء قتال و جنگ میان مسلمین و کفار تعـــدادی از مسلمانان اسیر دست دشمن شوند. و دشمن بوجود آنان" تترس" بکنـد. یعنی آنان را در جلو وپیشاپیش خود قرار داده و بدانوسیله پیشرفت نماید بمنظور اینکه بر سرزمین اسلام و مسلمانان تسلط پیدا کند و فتح نماید، در اینجا قاعدهء نفی سبیل وارد عمل می‌شود و با توجه به عنوان ثانوی کـــه موضوع پیدا کرده حرمت قتل تبدیل به جواز می‌شود، تا از پیشرفت‌وتسلط کفار جلوگیری شود.

پس نفی سبیل عبارت از بسته شدن هرگونه راه تسلط کفار نسبت به مسلمین است.

۲ـ مدارک شرعی قاعده نفی سبیل

اکنون که معنا و مفهوم قاعدهٔ نفی سبیل روشن شد بپردازیم ببررسی مدارک آن . منظور این است که معلوم شود فقهاء از چه آیه و یا حدیثی این قاعدهٔ فقهی را استخراج کرده اند ؟

پاسخ این سئوال این است که قاعدهٔ نفی سبیل کافرین بر مسلمین از لحاظ مدرک و سند بسیار معتبر و محکم است . اعتبار وسندیت آن ناشی از چهار چیز است

۱ـ آیهٔ ۱۴۱ سورهٔ نساء

۲ـ یک حدیث مشهور نبوی (حدیث اعتلاء)

۳ـ اجماع فقهاء

۴ـ مناسبت حکم با موضوع [۱]

و اکنون این چهار مطلب را تک تک مورد بحث قرار می دهیم .

خداوند در آیهٔ ۱۴۱ سورهٔ نساء قاعدهٔ نفی سبیل را تشریع فرموده است . متن آیه مزبور چنین است

... وَلَن يَجعَلَ اللهُ لِلكافِرينَ عَلَى المُؤمِنينَ سَبيلاً .

یعنی هرگز خداوند نه در گذشته و نه در آینده برای کافران

۱ـ القواعد الفقهیه ج۱ ص ۱۶۱ــ ۱۵۷ مراجعه شود

نسبت به اهل ایمان راه تسلط باز نگذاشته و باز نخواهد نمود .

اصل و اساس قاعدهٔ نفی سبیل از این آیهٔ قرآنی اتخاذ شده است . و منظور از بسته شدن راه تسلط، تسلط تکوینی و فیزیکی نیست . چرا که این بسته به‌میزان تحرک و تلاش و عمل خود مسلمانان میباشدکه‌با تلاش پی‌گیر خودرا خودکفا و مستقل کنند و در برخوردهای فیزیکی مغلوب واقع نشوند . منظور بسته شدن راه تسلط تشریعی و تقنینی کفار نسبت به مسلمین است . یعنی قوانین فقه و حقوق بین الملل اسلامی هیچگونه راه تسلط را برای کافران و غیر مسلمانان باز ننموده و لذا اگر مسلمین در سیاست خارجی خود این قوانین و مقررات را رعایت کنند و بکار بگیرند تحت سلطه قرار نخواهند گرفت .

جالب این است که خداوند در آیهٔ مزبور تسلط‌کفار بر مسلمین را با حرف " لن " نفی نموده است . در ادبیات عرب " لن " برای " نفی ابد " استعمال می‌شود . یعنی هرگز و هرگز در تمام زمانها ازلحاظ تشریعی کفار راه نفوذ و تسلط برمسلمین را ندارند .

حدیث اعتلا

مدرک و دلیل دیگر قاعدهٔ فقهی نفی سبیل کفار بر مسلمین ، " حدیث اعتلاء " می‌باشد .

این حدیث در کتاب " من لایحضره الفقیه " جلد ۴ باب میراث اهل الملل از پیغمبر اسلام روایت شده است ، و متن آن چنین است .

الإسلام یعلو ولا یُعلی علیه والکفّار بمنزلة الموتی لا یحجبون و لا یُورِثون " [۱]

۱ـ القواعدالفقهیه ج ۱ ص ۱۵۹ آیه . . . بجنوردی

ترجمه . اسلام همیشه علو و برتری نسبت به سایر مکاتب وملل را دارد و هیچ چیزی برآن برتری ندارد و کافران بمنزلهٔ مرده‌ها هستند، /.

این حدیث از نظر سند خوب و مشهور بین فقها می‌باشد .ازنظر معنا و مفهوم نیز موید دیگری برای تثبیت قاعدهٔ نفی سبیل می باشد . و علو و شوکت اسلام مساوی با علو و شوکت پیروان اسلام ومسلمین‌میباشد و لذا اگر مسلمانان این شریعت عالیه را عمل نمایند هرگونه راه نفوذ کفار برآنان بسته است .

" اجماع فقهاء " دلیل و سند دیگر قاعدهٔ نفی سبیل اجماع محصل و قطعی فقهاء براین مطلب می‌باشد که در اسلام هیچگونه قانونی وجود ندارد که موجب تسلط کافر برمسلمان گردد . بلکه جمیع احکام و قوانین شریعت اسلام براساس علو و آزادی مسلمان از سلطه غیر مسلمان می‌باشد . و این مسئله شواهد و نمونه ها زیاد دارد مانند عدم‌جوازتزویج زن مسلمان با مرد کافر و عدم صحت ولی و قیم قرار دادن کافر برمسلمان و . . . [1]

" مناسبت حکم با موضوع"

یکی از دلایل سندیت این قاعده مناسبت حکم با موضوع است . منظور از آن این است که شرافت و اصالت اسلام و ماهیت توحیدی آن که فقط باید برای خدا تعبد و تذلل کرد و نه غیرآن خود بخود مقتضی این است که خداوند قانونی را که موجب حقارت و پستی و ذلت مسلمان در برابر غیر مسلمان بوده باشد ، جعل و تشریع نکند چرا که این‌بااهداف

۱ـ القواعد الفقهیه ج ۱ ص ۱۶۱

عالیهٔ اسلام مطابقت ندارد .

خداوند خودش در قرآن مجید می‌فرماید

و لله العزه ولرسوله و للمومنین و لکن المنافقین لا یعلمون [1]

یعنی عزت ویژهٔ خداوند و پیغمبرش و مومنین می‌باشد .

طبق این آیه عزت منحصر بخدا و پیغمبر و مسلمانان می باشد . پس باید علی القاعده راه هرگونه تسلط و نفوذ و برتری تشریعی کفار بر مسلمین نفی شود . و یکی از نشانه های کامل بودن دین نیزمی‌تواندهمین باشد .

پس بنابراین از مجموع سخنانمان تا اینجا نتیجه ای که به‌دست می‌آید این است:

قاعدهٔ نفی سبیل کافران بر مسلمین دارای مدرک و سند محکم قرآنی و سنتی می باشد و عقل نیز برآن حکم می‌کند . و اجماع فقهاء نیز دلیل دیگری براین مسئله می‌باشد و لذا در تنظیم سیاست خارجی اسلام باید از آن استفاده نمود . و باید آنرا پایه و اساس روابط خارجي و قرار - دادهای خارجی قرار داد . یعنی از قاعدهٔ نفی سبیل باید به عنوان محک روابط و قراردادهای خارجی استفاده کرد .

۱ـ سوره منافقون آیهٔ ۸

۳ـ موارد تطبیق قاعده نفی سبیل بر موضوعات فقهی

اکنون که معنا و سند قاعدهٔ "نفی سبیل" روشن شد می پردازیم به بررسی موارد تطبیق عملی آن. موارد تطبیق این قاعده در صحنهٔ عمل بسیار زیاد و در این درس غیر قابل احصاء می باشد. مافقط به‌موارد مهم و کلی می پردازیم.

۱ـ " عدم جواز ولایت کافر بر مسلمان "

یکی از موارد عمل قاعدهٔ نفی سبیل نفی ولایت وسرپرستی بر مسلمانان می‌باشد. براساس این قاعده کافر نمی‌تواند هیچگونه ولایتی بر مسلمان اعم از زن، مرد و کوچک و بزرگ و فرد و اجتماع داشته باشد.

و لذا یک کافر و غیر مسلمان نمی‌تواند حاکم، رئیس جمهور و قاضی‌مسلمانان‌شود. زیرا اینها از مصادیق و انواع ولایت محسوب میشوند و قاعدهٔ فقهی نفی سبیل کافر بر مسلمین آنرا نفی می کند و مردود می‌دارد.

همچنین از نتایج صریح این قاعده و از مصادیق‌عدم جوازولایت کافر بر مسلمان می‌توان موارد زیر را ذکر کرد.

کافر حق ندارد و صحیح نیست که قیم ایتام و بچه های صغیر مسلمان شود. چنانکه جایز نیست کافر " قیم " مسلمان دیوانه‌وسفیه‌باشد.

همچنین در صورتیکه‌مسلمانی فوت شود و بمیرد و بچه‌یابچه‌های او مسلمان نباشند و کافر باشند حق تجهیز و کفن و دفن اوراندارندوهیچ

لزومی نیز ندارد که دیگر مسلمانان از آنها اجازه و اذن کفن ودفن بگیرند آن جنازه متعلق به مسلمین است . عکس مطلب نیز درست است یعنی در صورت کافر بودن والدین و مسلمان بودن فرزندشان ، حق تجهیز و کفن و دفن فرزند در صورت مرگ با مسلمین است و نه با پدر و مادر کافرش. همه اینها بخاطر قاعدهٔ نفی سبیل و بسته بودن راه هرگونه تسلط و علـــو و ولایت کافر بر مسلمان است .

پس با توجه به مراتب مختلف و گوناگونی که " ولایت" دارد ،کافر در هیچیک از این مراتب جایز نیست بر مسلمان اعم از فرد و اجتمـــاع ولایت پیدا کند .

۲ــ " عدم نیاز باذن پدر کافر در نذر فرزند مسلمان "

عده‌ای از فقهاء شیعه معتقدند که اگر پدر مسلمان با نذر فرزند مسلمانش موافقت نکند واجازه و اذن ندهد ، نذر او منعقد نمی‌شود وصحیح نمی‌باشد .

بنابر صحت این قول و پذیرش آن ، این مسئله در مورد پـــدر کافر صدق نمی‌کند . یعنی فرزند مسلمان به هیچ وجه نذرش مشروط باجازه و اذن پدر کافرش نمی‌باشد . این نیز یکی از موارد تطبیق و نتایج قاعده نفی سبیل کافر بر مسلمین می‌باشد .

۴ــ " عدم جواز تولیت کافر بر اوقاف مسلمین "

مسئلهٔ وقف و اموال و املاک وقفی در اسلام و فقه اسلامی از موارد پراهمیت و حساس می‌باشد . و تولیت و سرپرستی این اوقاف و وقفیـــات دارای شرایط ویژه‌ای است .

از جملهٔ این شرایط این است که متولی وسرپرست اوقاف کافــر نباشد . بنابراین مدارس و بیمارستانهای وقفی ، مزارع وقفی ،باغات وقفی

و . . .تولیت شان نباید در دست غیر مسلمان و کافر باشد. فقهاء ما "عدم جواز تولیت کافر بر اوقاف مسلمین" را از قاعدهٔ نفی سبیل استفاده می‌کنند.

همچنین اگر ملکی و شیئی وقف اولاد شود و در طول زمان متولی آن مرتد شود و از اسلام برگردد، تولیت او نیز خود بخود لغو می‌شود.

۴ــ "عدم ثبوت حق شفعه برای کافر"

در بخش معاملات و تجارت فقه اسلامی بابی و فصلی وجود دارد که بآن "کتاب شفعه" می‌گویند. و درآن از حق الشفعه بحث می شود. منظور از "حق الشفعه" این است که اگر انسان بخواهد مثلا ملک ویا خانه خودرا بفروشد وآن ملک و خانه را بطور مشاع با کسی شریک باشد، حق تقدم خرید باآن شریک می‌باشد. اگر او بخواهد سهم شریکش را بخرد کسی حق خرید ندارد مالک نیز حق فروش بجز شریک خودرا نداردواینرا اصطلاحاً حق الشفعه می‌نامند که متعلق به شریک است.

حالا فرض کنید کسی با یک کافر بچیزی و ملکی به صورت مشاع شریک باشند و مسلمان بخواهد حق و سهم خودرا بفروشد حق الشفعه از شریک کافرش ساقط است. و فرد مسلمان می تواند سهم خودرا بهرکس که بخواهد بفروشد.

نتیجه ایکه از این مسئله در سیاست خارجی می توان گرفت، خرید و فروش سهام شرکتهائی است که کشورهای مسلمان و یاافراد مسلمان در کشورهای گوناگون اروپائی و امریکائی و غیرآن، دارامی‌باشند. مانند سهامی که ایران در برخی از شرکتهای آلمان غربی دارد. و یا شرکتهائی که با سرمایه گذاریهای خارجی در کشورهای مسلمان تاسیس شده. در مورد شرکتهای اخیر در صورت احساس ضرر بیش از نفع برای مسلمین طبق قاعدهٔ نفی سبیل اساسا باید لغو گردد مانند شرکت آمریکائی نفت آرامکو

در عربستان زیر سلطهٔ آل سعود و ...

بهرحال عدم ثبوت حق الشفعه برای کافر از نتایج عملی قاعده نفی سبیل کافر برمسلمین می‌باشد.

۵ـ "عدم جواز تزویج زن مسلمان با مرد کافر"

یکی از نتایج و موارد تطبیق قاعدهٔ نفی سبیل‌عدم جواز تزویج زن مسلمان با مرد کافر می‌باشد. زیرا که مرد با ازدواج ولایت شوهرانه‌بر زن پیدا می‌کند در صورتیکه خداوند هرگونه تسلط و ولایت کافر برمسلمان را نفی کرده است.

۶ـ "بطلان نکاح در صورت کافر شدن مرد"

اگر همسر مسلمان زن مسلمانی مرتد شود یعنی از دین اسلام خارج شود، عقد نکاح و ازدواجشان خود بخود فسخ و باطل می شود وآن زن برآن مرد حرام می‌شود. زیرا که با ارتداد کافر شده و کافر نیز طبق قاعدهٔ نفی سبیل راه نفوذ و حق‌سرپرستی‌برمسلمان‌راندارد.

۷ـ "سقوط حق قصاص"

اگر مسلمانی مسلمان دیگری را بکشد ورثهٔ مسلمان مقتول حق دارند قاتل را قصاص نمایند. اما اگر ورثهٔ مقتول مثلا فرزندانش کافر باشند حق ندارند آن قاتل مسلمان را قصاص کنند.

زیرا این نوعی برتری کافر بر مسلمان و ولایت داشتن کافر بر مسلمان مقتول و قاتل است. و طبق قاعدهٔ نفی سبیل کافرین بر مسلمین این ولایت مردود می‌باشد. اگر مقتول یکی یا چند نفر از اولادش مسلمان باشند حق قصاص بآنان منتقل می‌شود وگرنه حاکم شرع اسلامی قاتل‌را

فقه سیاسی اسلام

جلد دوّم

اصول سیاست خارجی

تألیف: ابوالفضل شکوری

مشخصات کتاب

نام کتاب فقه سیاسی اسلام (جلد دوم)
مولف ابوالفضل شکوری
حق‌چاپ‌ونشر مخصوص مولف
تیراژ: ۲۰۰۰۰
نوبت چاپ: اول
تاریخ انتشار: شهریورماه ۶۱
صفحه و قطع: وزیری
چاپ از: آرین

درس ۱۰

اصول سیاست خارجی اسلام (۱)

دعوت

۱ــ وجوب دعوت
۲ــ اسلوب دعوت
۳ــ مراحل دعوت
۴ــ خلاصهٔ مطالب درس

دعوت

... در ابتـــــــــداى اين سلسله مباحث گفته شد که مسائل سیاسی فقه اسلام در دو قسمت سیاست داخلی و سیاســـت خارجی مطرح میباشد . تااینجا موضوعات و بخشهائی از مباحث مربــوط به سیاست داخلی را بررسی کرده و نتایجی گرفتیم .

اکنون میخواهیم موضوع سخن را عوض کرده و بررسی " اصــول سیاست خارجی اسلام " را شروع کنیم . ضمنا تذکر این نکته در همیــن جا مناسب بنظر میرسد که بدانیم آنچه در این درسها به اسم فقه سیاســی اسلام در زمینهٔ سیاست داخلی و سیاست خارجی مطرح شده و یامیشود، تنها قطرات کوچکی از دریای بیکران و مواج و عمیق فقه اسلام است و نه تمام آن.

ما در این درس ها تنها به بررسی خطوطی از فقه سیاسی اسلام پرداختهایم بهامید اینکه فتح باب و مقدمه ای باشد برای بحثهاوتحقیقات دامنه دارتر از ما آگاهتران نسبت به فقه اسلام . این بررسیها می تواند انجام وظیفهٔ مکلفین در برابر خون و رنج و محنت و غربت فقهاء شهید اسلام از شاگرد مکتب تفسیر و تفقه مکتب امام سجاد " سعیدابن جبیــر " گرفته تا شهید اول و شهید ثانی (مولفین شرح لمعه و لمعه) و شهیدانــی

همچون مطهری و محمدباقر صدر و بالاخره کاروان همیشه روان " شهداء الفضیله"[1] تلقی شود.

... بهر حال اولین بحث از اصول سیاست خارجی اسلام اصل دعوت است. " دعوت" اولین گام و اولین اصل در سیاست خارجی اسلام است. و شیوهٔ دعوت در سیرهٔ انبیاء سلف و شخص پیغمبر اسلام روشن شده است. بحث دعوت در قسمتهای ذیل ادامه خواهدیافت.

۱ـ وجوب دعوت
۲ـ اسلوب دعوت
۳ـ مراحل دعوت
۴ـ خلاصهٔ مطالب درس.

۱ـ نام کتابی است که علامهٔ امینی صاحب الغدیر در زندگی برخی از فقهاء شهید نوشته است

۱– وجوب دعوت

مسلمین و رهبر اسلامی در اولین برخورد و یا اولین امکان باید کفار را دعوت به مسلمان شدن و پذیرش توحید و نبوت حضرت محمد بن عبدالله (ص) و دیگر مسائل اعتقادی اسلام بنمایند.

بنابراین "دعوت" عبارت است از درخواست پذیرش اسلام از غیر مسلمین توسط مسلمین. درخواست کننده اصطلاحا "داعی" نامیده می‌شود. "داعی" در دعوت خود باید قصد قربت داشته باشد. یعنی این عمل را به منظور جلب رضایت خدا و به عنوان یک تکلیف الهی انجام بدهد. در غیراین‌صورت مورد قبول خداوند نمی‌باشد.

"دعوت" از احکام منصوصهٔ اسلام می‌باشد. و جزء ضروریات دین اسلام است. یعنی در مورد آن آیه و دستور صریح و روشن در قرآن مجید آمده است. مسئله ای نیست که بطور غیر مستقیم توسط اجتهاد مجتهدین استنباط شده باشد.

و لذا اهمیت بسیاری دارد. فقهاء معمولا وقتی از جهاد بحث می کنند، دعوت را نیز ضمن "کتاب جهاد" بحث می‌کنند. چون آنرا به عنوان عمل واجب قبل از جهاد مسلحانه علیه کفار ظالم تلقی می‌کنند. روایات و احادیث مربوط به دعوت در کتب حدیثی نیز جزء کتاب جهاد گنجانده شده است و محدثین و فقهاء کتاب جداگانه و مستقلی برای آن

باز نکرده اند . اما با توجه به مسائل متعددی که مربوط به بحث دعوت می شود ، شایسته است بطور جداگانه و مستقل مطرح شود .

همانطور که گفته شد در تقسیم بندی فقهی دعوت جزء مسائل عبادتی است یعنی باید بقصد نزدیکی و قربت بخداوند انجام پذیرد .و اکنون نصوص مربوط به دعوت را در قرآن ملاحظه میکنیم .

ـ أُدعُ إلىٰ سَبيلِ رَبِّكَ بالحكمة وَالموعظة الحسَنَة و جادِلهم بالّتي هِيَ أَحسَنُ إنّ رَبَّكَ هُوَ أَعلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبيلِه وَ هُوَ أعلَمُ بالمُهتَدين [1]

یعنی دعوت کن مردم را به راه پروردگارت با حکمت و با پند زیبا و مناظره کن با آنان از نیکوترین راه، براستی که خداوند داناترین است نسبت بآنان که گمراه شدند و هم او داناترین است نسبت به حال هدایت یافتگان.

خداوند در این آیه با کلمهٔ " امر " أُدعُ إلىٰ . . . وجوب دعوت را اعلان داشته است . با توجه به اینکه صیغه و کلمهٔ امر دلالت بر وجوب مامور به دارد (به جز آن مواردی که با قرینه استثناء شده باشد) و نیز با توجه به سیره و سنت سیاسی پیغمبر اسلام که مسئله دعوت را در سرلوحهٔ برنامه‌های خود قرار داده بود ، وجوب دعوت برای مسلمین محرز و مسلم می‌باشد . تنها مسئله ای که میتواند مورد اختلاف نظر بین فقهاء قرار بگیرد واجب کفائی و یا واجب عینی بودن آن است . چون در تکالیف اسلامی دو نوع وجوب ملاحظه می‌شود . یکی وجوب عینی نام دارد که به شخص مکلف عیناً واجب است و با انجام دادن دیگران از ذمهٔ او ساقط نمیشود مانند تکلیف نماز و . . . که هرکس خودش باید آنرا بجا آورد . و دیگر

۱ــ سورهٔ نحل آیهٔ ۱۲۵

واجب کفائی است . یعنی برهمهٔ مسلمین واجب است اما اگر عده ای از مسلمین آنرا بجا آوردند از دیگران نیز کفایت می کند و لازم نیست فرد فرد مسلمانها اهتمام بآن بکنند . مانند " رباطه " یعنی مرز داری‌وحفاظت از سرحدات سرزمین اسلامی . رباطه بر هر فرد مسلمان بالغ و عاقلـــی واجب می‌باشد . اما وجوب آن " کفائی " است .

در مسئلهٔ دعوت نیز ممکن است ما آنرا یا واجب کفائی ویـــا واجب عینی بدانیم . اما نظر مشهور فقهاء بر این است که واجب کفائـی است . چنانکه‌خودجهادمسلحانه بادشمنان اسلام نیز واجب کفائی‌است .

هیچ مسلمانی حق‌ندارد قبل از آنکه کفار را بپذیرش‌اسلام دعوت کند با آنان جنگ و جهاد نماید . دعوت امر واجبی است که باید قبـل‌از شروع جهاد صورت بگیرد و این نظر همهٔ فقهاء می باشد . شیخ بهائی از فقهاء دوران صفویه در کتاب جامع عباسی دراین باره میگوید

" قبل از جهاد انجام‌سه امر واجب است . اول دعوت کردن به اسلام است ، زیرا که جایز نیست ابتدا بقتال کردن با کفار مگر بعدازآنکه امام یا نایب او ایشانرا به شهادتین و اقرار بوحدانیت خدایتعالی وعدل او ونبوت حضرت پیغمبر (ص) و امامت حضرت امیرالمومنین (ع) واولادش و جمیع شرایع و احکام آن دعوت کند . و اگر بی آنکه امام کفار را دعوت به اسلام نماید ، مسلمانی یکی از ایشانرا بکشد گناه دارد اما قصاص ودیه بر او نیست .

و این دعوت لازم است جماعتی را که دعوت به ایشان نرسیـده باشد و عالم به بعثت رسول الله (ص) نبوده باشند . اما جماعتی را کـــه دعوت به ایشان رسیده باشد و عالم به دعوت و بعثت رسول الله (ص) باشنـــــــد لازم نیست لکـــــن سنت (مستحـــب)

است" [1]

فقیه بزرگ تاریخ تشیع علامهٔ حلی نیز در کتاب ارزشمند "تبصره المتعلمین" از " دعوت" بعنوان مرحلهٔ قبل از جهاد یاد کرده است [2]

یکی دیگر از آیات قرآن که وجوب دعوت از آن استفاده می شود در سورهٔ مبارکهٔ شوری قرار دارد

... فَلِذٰلِکَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ کَمٰا اُمِرْتَ وَلاٰ تَتَّبِعْ اَهْوٰائَهُمْ. [3]

ترجمه.... پس مردم را به اسلام دعوت کن و استقامت کن، آنچنانکه بآن مامور شده ای! و از هوس مردم پیروی نکن.

این آیه با لحنی بسیار تند و آمرانه و قاطعانه دستور " دعوت" می دهد. و آنرا به عنوان یک ماموریت خداوندی که باید انجام پذیرد مطرح ساخته است. و پر روشن است که تخلف از فرمان این آیهٔ با این صراحت گناه خواهد بود و امتثالش واجب.

یکی دیگر از آیات دعوت این آیهٔ قرآن است.

ـ وَمَنْ اَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعٰا اِلَی اللّٰهِ وَعَمِلَ صٰالِحًا وَقٰالَ اِنَّنی مِنَ الْمُسْلِمینَ [4]

یعنی زیباترین سخن را کسی می گوید که مردم را بسوی خداوند یگانه " دعوت" می کند و خود نیز عمل صالح انجام می‌دهد، و اعلان می‌دارد که من از مسلمانان‌هستم.

همینطور آیهٔ ۱۰۸ سورهٔ یوسف نیز در زمینهٔ دعوت می‌باشد.

۱ـ جامع عباسی ص ۱۵۵ (کتاب جهاد) چاپ سنگی

۲ـ تبصره المتعلمین صفحه ۸۰ چاپ نجف

۳ـ سورهٔ شوری آیه ۱۵

۴ـ سوره فصلت آیهٔ ۳۳

قُل هٰذه سَبیلی ادعوا إلیٰ اللّٰه علیٰ بَصیرَة أنَا وَ مَنْ إتّبعَنی وَ سُبحانَ اللّٰه وَ مٰا أنَا مِنَ المشرکین .

یعنی . بگو راه من این است که مردم را به سوی خدا دعوت کنم براساس بصیرت و شناخت و هرکس نیز از من تبعیت کند اینگونه خواهد بود . و خداوند پاک و منزه است و من نیز از مشرکین نیستم .

با توجه به منطوق و مفهوم این آیات قرآنی وجوب دعوت برای مسلمین امری مسلم می‌باشد . و دولت اسلام سیاست خارجی خود وروابط خود با ملل و کشورهای بیگانه را باید براین اساس تنظیم نماید و استوار سازد . رسالت و نقش سفارتخانه های دولت مسلمین در کشورهای کافر کیش در درجهٔ اول " دعوت " رسمی آن دولت و ملت به اسلام می‌باشد . و اساسا منظور از ارسال سفیر همین است چنانکه پیغمبر معظم اسلام (ص) این کار را انجام می‌داد .

پیغمبر اسلام (ص) آن زمان باکثر ملل عالم و سران آنها نامه نوشت و قاصد و سفیر فرستاد و آنهارا دعوت به اسلام و توحید کرد . در طول این درس با این دعوتها آشنا خواهیم شد .

چنانکه گفته شد " دعوت " مرحلهٔ قبل از شروع جهاد ابتدائی و آزادیبخش می‌باشد. دعوت موج تبلیغات توحیدی و اسلامی است که توسط مسلمین در کشورهای کفر پیشه علیه آئین کفر حاکم براه می افتد. در واقع نقطهٔ اوج مبارزهٔ عقیدتی اسلام دعوت است که خود آن منجر به جهاد آزادیبخش می‌شود.

دراسلام تحمیل‌عقیده‌نیست، تبلیغ عقیده هست. قرآن‌میگوید:

لا اکراهَ فی الدّین قد تبیّن الرّشدُ من الغیّ فمن یکفر بالطّاغوتِ و یؤمن باللّه فقد استمسک بالعروة الوثقی و... [۱]

و لذا نمی‌توان گفت اسلام می خواهد پیروان سایر مکاتب‌وادیان را به قدرت اسلحه از میان بردارد. و به زور اسلحه عقیده را تحمیل‌کند. مطلب درست برعکس این است. مسلمانها موظفند دست به تبلیغ اسلام‌و دعوت مردم نسبت به پذیرش‌آن بنمایند. و در این راه این دشمنان‌خدا و مردم هستند که با ایجاد مانع برخورد سیاسی و مسالمت آمیز را تبدیل به برخورد نظامی می‌کنند. و مسلمانان نیز به‌مقام دفاع برمی آیندو بدینوسیله جهاد آزادیبخش اسلامی آغاز می‌شود.

یک نویسنده اسلامی‌این مسئله را به صورت زیر ترسیم‌کرده است " جهاد آزادیبخش نخست با یک جریان نیرومند تبلیغاتی که از جامعهٔ اسلامی بحرکت درمی‌آید پدیدار گشته و مواضع اعتقادی و پایگاههای ایدئولوژیک خصم را که بر کشوری دوگانه فرمان‌روائی دارد درهم می‌کوبد و بخش اعظم جامعه سیاسی اورا ضمن یک تجزیهٔ حیرت آور و انقلابی بخود ملحق می‌نماید.

بنابر همین خاصیت انقلابی و انهدامی مبارزهٔ اعتقادی است که‌خصم برای‌فرار از سرنوشت محتوم بدست و پا می افتد و از میدان‌پیکار عقیدتی به صحنه پیکار نظامی می گریزد و جهاد آزادیبخش بااین ترتیب

۱- سوره بقره آیه ۲۵۶

به مبارزهٔ نظامی مسلمانان با خصم تغییر شکل پیدا می کند . با آنکـــه جهاد آزادیبخش بواسطه خوی فطری ستمکاران و طبقات حاکمه کافرکیـش بالضروره وَ درزمانی کوتاه از صورت جدال عقیدتی بیرون آمده و به‌پیکار نظامی می‌انجامد جز زدودن موانعی که در راه آگاهانیدن توده های مردم وبیدارکردن‌وگروانیدنشان به معتقدات و نظم اجتماعی عادلانه ایجـاد شده است نمی‌باشد " [1]

لازم به یادآوری است که براساس اجماع فقهاء شیعــه جهاد ابتـدائی و آزادیبخش" باوجود امام عادل یا نایب او در صورت دعوت شدن واجب می‌شود . " [2]

تا اینجا مطالبی که گفته شد کلیاتی بود راجع به بحث "دعوت"

اما برای آگاهی از کم و کیف آن و شناختن اسلوب و شیوه‌دعوت بحث خودرا بازتر مطرح میکنیم. تا نتایج بیشتری بتوانیم بدست بیاوریم و برای این منظور عناوین ذیل را بررسی خواهیم کرد .

الف ــ نوع دعوت؟

ب ــ اصولی که باید بآن دعوت کرد؟

ج ــ قواعد و شیوهٔ دعوت؟

د ــ نمونه هائی از ارسال سفیر و دعوت جهانی پیغمبر.

۱ــ حقوق بین‌الملل‌اسلامی‌ص۱۴ جلال‌الدین فارسی

۲ــ المختصرالنافع فی‌الفقه‌الامامیه ص۱۳۳ محقق حلی

الف ــ نوع دعوت؟

آنچنانکه از قرآن و سیرهٔ انبیاء سلف و پیغمبرخاتم و ائمهٔ معصومین‌برمی‌آید " دعوت" به‌اسلام بدوصورت می باشد ۱ــ دعوت‌علنی ۲ــ دعوت سری.

تشخیص مورد زمانی و یا شخصی آن بسته به خود پیغمبر و امام بوده است که مثلا چه زمانی دعوت آشکار و چه زمانی دعوت سری‌و مخفی کنند و یا چه کس و کسانی را آشکارا و چه کسانی را مخفیانه باسلام دعوت نمایند تا بیشتر موثر واقع شود. اما جایز بودن دعوت‌مخفی و یا آشکار هردو جای هیچ سخنی نیست. " مومن آل فرعون" که برسالت حضرت موسی ایمان آورده بود، مدتها ایمان خودرا پنهان و کتمان داشته بود و دعوت‌مخفی‌می‌کرد وایمان‌آوردن زن‌فرعون " آسیه" نیز شاید از تاثیرات همین دعوت باشد.

پیغمبر خاتم اسلام (ص) نیز زمانی درخانهٔ ارقم ابن ابی‌الارقم دعوت مخفی می‌کرد و زمانی در کنار خانهٔ کعبه دعوت آشکار.

ائمه معصومین (ع) نیز گاهی از شیوهٔ تقیه و مخفی کاری استفاده می‌کردند و گاهی از شیوهٔ دعوت آشکار.

پیغمبران گذشته و سلف نیز چنین بودند. گاهی دعوتشان سری بود و گاهی آشکار. خداوند در قرآن مجید از زبان حضرت نوح شیوهٔ برخورد و دعوت آن حضرت با قوم خودش را چنین نقل فرموده

اِنّا اَرسلنا نُوحاً اِلی قومه اَنْ اَنذِر قومک مِن قبل اَن یأتیهم عذابٌ الیمٌ... قال ربّی اِنّی دعوتُ قومی لیلاً و نهاراً فلم‌یزدهم دعائی الّا فراراً و اِنّی کُلّما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اَصابعهم فی اذانهم

وَاَغْشَوا ثِيَابَهُمْ وَاَصَرّوا وَاسْتَكْبَرُوا اِسْتِكْبَارًا ثُمَّ اِنّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ثُمَّ اِنّي اَعْلَنْتُ لَهُمْ وَاَسْرَرْتُ لَهُمْ اِسْرَارًا و . . . [۱]

یعنی ما نوح را به عنوان رسول خود به سوی قومش فرستادیم تا آنهارا انذار و هشدار دهد پیش از آنکه عذاب دردناک آنانرا فرا گیرد . . . نوح گفت پروردگارا من قوم خودرا شب و روز به آئین تو دعوت کردم اما دعوت من جز برگریز و فرار آنان نیفزود . و من هرگاه آنان‌را به غفران و آمرزش تو دعوت کردم ، انگشتان خودرا درگوشهاشان قرار داده و صورتشان را با لباسهاشان از من پوشانیدند و سخت استکبار نمودند . سپس من آنانرا آشکارا (و بطور دسته جمعی) دعوت به دین و توحید نمودم و . . .

این ها آیاتی چند از قرآن هستند که " اسلوب دعوت " را مشخص می‌کنند و نوع دعوت را معین می‌سازند که آشکار باشد یا سری و اینکه چه اصول اخلاقی و روانی باید درآن رعایت شود .

بنابراین ما از مجموع این سخنان و مطالب می توانیم چنین نتیجه گیری کنیم که نوع دعوت محدود نمی‌باشد . بلکه طبق اقتضای حال" داعی " باید خودش نوع دعوت خودرا انتخاب کند . در این مورد با سنجش دقیق شرایط مکانی و زمانی و نیز موقعیت اشخاص‌مورد دعوت تصمیم مقتضی گرفته خواهد شد .

۱ــ سوره نوح آیه ۱ــ۸

ب ــ مباني واصولی که باید بآن دعوت کرد؟

در بحث دعوت چیزی که باید معلوم گردد این است که داعی به چه چیزی دعوت می‌کند؟ اصول و مبانی مورد تبلیغ و دعوت چیست؟ جواب سئوال این است که دعوت کننده باید مردم را به اسلام دعوت نماید. یعنی اعتقاد به وحدانیت و یگانگی خدا و نبوت حضرت محمدابن عبدالله (ص) و اطاعت از اوامر و دستورات خدا و پیغمبر. یعنی اعتقاد به خدا و عمل به قوانین فردی و اجتماعی الهی اسلام.

امام سجاد (ع) ضمن یک حدیث مفصل مبانی و اصول مورد دعوت را در دو کلمه خلاصه کرده آن حضرت فرموده کفار را باید به خدا و دین‌خدا دعوت کرد که همهٔ اینها در دو کلمه جمعند " شناخت خدا و رفتار برطبق رضایت او".

ترجمهٔ تمام حدیثی که از امام سجاد (ع) در این باره روایت شده از این قرار می باشد.

"... مردی‌ازقریش به‌محضر حضرت علی ابن الحسین (ع) وارد شد و از او پرسید که روش و شیوهٔ دعوت باسلام چگونه است؟ حضرت پاسخ داد اگر خواستی کسی را باسلام دعوت نمائی چنین بگو بسم الله الرحمن الرحیم من ترا بخدای یگانه و بی همتا و بدین او دعوت می‌کنم، و خلاصهٔ دین‌خدا در دو چیز جمع می‌باشد اول شناخت و معرفت خدا، دوم رفتار و عمل بر طبق رضایت او. شناخت خدا به این صورت حاصل می شود که اورا به صفات ذیل بشناسی. یگانگی، مهربانی و رحمت، عزت و علم، قدرت و چیرگی برتمام اشیاء و موجودات، قادر بر نفع و ضرر و قاهر و مسلط برهمه چیز، دیده ها اورا نمی‌بینند و او دیده هارا می بیند

لطیف و آگاه ، و اینکه محمد (ص) فرستاده و بندهٔ اوست ، و آنچه که از جانب خدا آورده حق است ، و غیر آن هرچه باشد باطل است ، اگر کفار را به این صورت دعوت باسلام کردید و آنرا پذیرفتند در دستهٔ مسلمین وارد می‌شوند و قوانین اسلام مانند دیگر مسلمانان شامل حال آنان نیز می‌گردد " ۱

شیخ حر عاملی نویسندهٔ وسائل الشیعه پس از نقل این حدیث می‌گوید

این بهترین شیوهٔ دعوت به اسلام است .

طبق مفاد این حدیث شریف دعوت باید از " توحید " شروع شود یعنی داعی باید ابتداء تارهای عنکبوتی و خرافی شرک را در ذهن کفار با دعوت به توحید و یگانه پرستی پاره سازد و اورا از خواب بی خبری و غفلت بیدار نماید و با مبداء آفرینش یعنی آفریدگار توانای این جهان آشنا کند و سپس دین پاک محمد (ص) را به عنوان دین حق خدا و عادلانه ترین نظم اجتماعی و سیاسی باو عرضه نماید . بدینوسیله پندارهای شرک آلود و نظامات اجتماعی ستم پایه و ضد قسط را از اساس ویران نماید . چرا که فشرده و خلاصهٔ اسلام همان دو شعار کوبنده و نجات بخش " لَاإِلٰهَ إِلَّااللّٰه وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰه " می‌باشد . اگر کسی این دو شعار آسمانی را گردن نهد و از عمق وجود بپذیرد علیه عوامل و مظاهر کفر و شرک و ستم و انحطاط و ذلت و تبعیض و فساد خواهد شورید . هر چند که مظهر این آلودگیها خودش بوده باشد .

خداوند به موسی دستور می دهد برو فرعون را به اسلام و توحید دعوت کن ! منظور این است که ابتداء سعی شود بعد معنوی و الهی وجود فرعون علیه بعد خاکی و لجنی او تحریک و شورانیده شود . اگر فرعون در

۱ــ وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۳۱ (کتاب جهاد العدو باب ۱۱)

اثر شدت فساد قابل و پذیرای پند و موعظه نبود علیه او قیام قهرآمیز شود.

شیوهٔ اسلام در دعوت هر کسی به اسلام همین است. پیغمبر خاتم نیز ابتداء ملل و اقوام عالم و سران و رهبران آنهارا باملایمت ونامه دعوت به پذیرش اسلام نمود.

برای هرچه بیشتر روشن شدن مطلب و اینکه شیوهٔ دعوت چیست و مبانی مورد تبلیغ و دعوت چه می‌باشند، بهتر بنظر می رسد چندنمونه از نامه های حضرت رسول الله (ص) را که به‌سران‌و پادشاهان آن‌روزنوشته و از یک موضع تبلیغی دعوتگرانهٔ برتر آنان را بپذیرش اسلام و توحید دعوت کرده، در اینجا بیاوریم.

برای درک عمق و عظمت و جهت‌گیری تهاجمی این نامه ها، لازم و ضروری است که جو سیاسی حاکم بر فضای آنروزها و آن کشورها را در نظر بگیریم.

مثلا با در نظر گرفتن میزان نخوت و خودخواهی و قدرت خسرو پرویز شاه آنروز ایران می‌توان دریافت که پیغمبر اسلام در نامهٔ خود علاوه بر نفی مقام پادشاهی چه اندازه قدرت اورا تحقیر کرده است. همچنین در مورد امپراطوری روم " هرقل" و دیگر ملوک و روسای قبایل‌آن زمان نیز توجه به این مطلب ضرورت دارد.

پیغمبر (ص) از روستای بی‌نام و نشان" یثرب" و مدینه دهها نامه دعوتگرانه و آمرانه به سران سلاطین و پادشاهان آن زمان در نقاط مختلف دنیا نوشته و توسط سفیران ویژه ارسال داشته است تا بتواند اسلام و پیام خدا رابگوش‌همه‌جهانیان‌برساند.

پیغمبر اسلام (ص) با اینکه فاقد قدرت نظامی بود در دعوت خود از هیچ قدرتی هراس بدل راه نداده. از سران هندوستان و ایران گرفته تا روم و اروپا و آفریقا و... نامه نوشته و قاطعانه آنها را به‌پذیرش

اسلام دعوت کرده است و اینک متن نامه آن حضرت به " خسرو پرویز " کسری و شاه آنروز ایران را ملاحظه می کنیم .

" بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيم . مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللّٰهِ إِلىٰ كِسرىٰ "
" عَظِيمِ فَارِسٍ . سَلَامٌ عَلىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدىٰ وَآمَنَ بِاللّٰهِ وَرَسُولِه "
" وَيَشْهَدَ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰه وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ "
" وَرَسُولُهُ أَدْعُوكَ بِدِعَايَةِ الْإِسْلَام ، فَإِنِّي أَنَا رَسُولُ اللّٰهِ إِلىٰ "
" النَّاسِ كَافَّةً ، لِأُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلىٰ الْكَافِرِين "
" أَسْلِمْ تَسْلَمْ ، فَإِنْ أَبَيْتَ فَعَلَيْكَ إِثْمُ الْمَجُوس . " ۱

ترجمه :

بنام خداوند بخشنده مهربان . (نامه ای است) از محمد فرستادهٔ خدا به کسری بزرگ ملت فارس(ایران) . سلام بر کسی، که از راه‌هدایت پیروی نماید و به خدا و پیغمبرش ایمان بیاورد و گواهی دهد باینکه خدائی جز الله نیست و او یگانه و بی شریک است ، و گواهی دهد باینکه محمد پیغمبر و بندهٔ خداست . من ترا بپذیرش و پیاده‌کردن‌اسلام دعوت میکنم . چرا که من پیغمبر خدا برای تمام بشریت هستم . وظیفه دارم زنده هارا انذار و هشدار بدهم و قول حق را بر کافران آشکارگردانم مسلمان شو تا در سلامت و امان باشی اگر اسلام را قبول نکنی گناه ضلالت و انحراف تمام مجوسی ها بردمهٔ تو خواهد بود . محمدرسول‌الله

این نامهٔ بت شکن به یکی از قدرتمند ترین افراد آنروز در سطح جهانی نوشته شده است . و همین نامه دعوتگرانه بود که موجب خشم جهنمی خسروپرویز شاه عیاش آنزمان گردید و نامه را پاره نمود . چرا که او با پذیرش چنین دعوتی کیان سلطنت استبدادی و ضد انسانی خودرا در خطر می‌دید . در تمام عمرش اولین بار بود که می دید اورا شاهنشاه

۱ــ مکاتیب الرسول ص ۹۰ چاپ بیروت

خطاب نمی‌کنند. بلکه به او دستور نیز می دهند.

یکی دیگر از نامه های بسیار پر اهمیت آنحضرت نامه دعوتی است که به قیصر یعنی امپراطور روم نوشته متن نامه این است.

" بسم اللّه الرّحمن الرّحیم من محمد ابن عبداللّه الی هرقل "
" عظیم الروم سلام علی من اتبع الهدی، اما بعد فانی "
" ادعوک بدعایة الاسلام، اسلم تسلم، یوتک اللّه اجرک مرتین "
" فان تولیت فانما علیک اثم الاریین و یا اهل الکتاب تعالوا "
" الی کلمة سواء بیننا و بینکم، الا نعبد الا اللّه ولا نشرک به "
" شیئا ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون اللّه فان تولوا "
" فقولوا اشهدوا انا مسلمون. " (مکاتیب الرسول صفحه ۱۰۵)

ترجمه:

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان. از محمدابن عبدالله به هرقل بزرگ سرزمین روم. سلام برکسی که از راه هدایت پیروی نماید. اما بعد من ترا بپذیرش و پیاده کردن اسلام دعوت می کنم. مسلمان شو تا در سلامتی و امان باشی، و خدا ترا دو برابر پاداش دهد. اگر نپذیرفتی گناه مسیحیان و اروپائیان بر ذمهٔ تو خواهد بود. و ای اهل کتاب بیائید بسوی کلمه ای که میان ما و شما مشترک است و آن اینکه بجز الله کسی را نپرستیم و کسی را به او شریک قرار ندهیم. و نیز بعضی از ماانسانهابعض دیگر را بجای خدای یگانه ارباب خود قرار ندهیم. پس اگر دوست دارید بگوئید که شاهد باشید ما مسلمان هستیم. محمد رسول الله.

لازم به تذکر است که قلمرو امپراطوری روم درآنزمان از اروپا تا شمال آفریقا و قسمتی از خاور میانه گسترده بود. و پیغمبر اسلام امپراطور چنین نظام قدرتمندی را آنچنان آمرانه و قاطعانه دعوت به پذیرش اسلام می‌کند. و این خود نشان دهندهٔ حقانیت اسلام می باشد. اساسا آنروز دو ابر قدرت زمان ایران و روم بودند و اکثر کشورهای کوچک عالم باج

پرداز آندو بودند .

یادآوری این نکته نیز لازم به نظر می رسد که برخی از سران ممالک آنروز بدعوت پیامبر اسلام پاسخ مثبت داده و مسلمان‌شدند . مانند نجاشی رهبر حبشه (اتیوپی) و مقوقس حاکم مصر و " سرباتک " حاکم هندوستان و . . .

برای آگاهی بیشتر از دعوتها و نامه های سیاسی حضرت پیغمبر (ص) بکتاب ارزشمند " مکاتیب الرسول " مراجعه شود .

نتیجه ای که از تمام این دعوتنامه ها می گیریم این‌است که‌محور دعوت همانا توحید خداوند و نبوت حضرت محمد (ص) و عمل به اسلام از لحاظ فردی و اجتماعی می‌باشد . یعنی‌همان چیزی که در نامه های پیغمبر بعنوان" دعایه الاسلام " مطرح شده است . و لذا سیاست‌خارجی دولت اسلام و شیوهٔ کار سیاسی سفراء در کشورهای بیگانه بایدبراین‌پایه استوار باشد یعنی رسمیت دادن به دعوت‌اسلامی‌درمنطقه مورد ماموریت خود .

ج ـ قواعد و شیوهٔ دعوت؟

یکی از مسائل مهم دیگری که باید در مسئله دعوت روشن شود " قواعد و شیوهٔ دعوت" می‌باشد. منظور از قواعد دعوت نکات اساسی و ریشه ای است که در برنامه های دعوتگرانه باید آنهارا اساس شیوهٔ کار دعوتی قرار داد. ضرورت رعایت برخی از این قواعد عامل روانشناسی و برخی دیگر اجتماعی و برخی نیز اقتصادی است.

خداوند در سورهٔ نحل آیهٔ ۱۲۵ خطاب به پیغمبر اسلام برخی از قواعد مربوط به شیوهٔ دعوت را ضمن یک آیه بیان فرموده

ادعُ الیٰ سَبیل رَبّکَ بالْحِکمَة وَالمَوعظة الحَسَنة وَ جادِلهم بِالّتی هِیَ احسَن إنَّ رَبَّکَ هُوَ اعلمُ بِمَن ضَلّ عَن سَبیله وَ هُوَ اَعلَمُ بالمُهتَدین.

یعنی مردم را با حکمت، موعظهٔ حسنه و نیکو و نیکوترین مجادله براه و شریعت خدا دعوت کن و خداوند نسبت به حال گمراهان و هدایت یافتگان آگاهترین است.

پس طبق مضمون این آیهٔ قرآنی قواعد مهم شیوهٔ دعوت عبارتند از

۱ـ حکمت ۲ـ پند نیکو ۳ـ نیکوترین جدل

خداوند در آیهٔ دیگری از قرآن مجید می‌فرماید

انّ اللّهَ لا یَستحیی ان یضرب مثلا مابعوضه و مافوقها و... [۱]

یعنی خداوند در تفهیم حقایق دین باکی ندارد از اینکه به " پشه" مثل بزند و یا فوق آن و...

این روش همان " روش تمثیل" است: روش تمثیل، نمایشی و مجسم سازی رساترین روش ادبی و زیباترین شیوهٔ بیان حقیقت می باشد و خدا

۱ـ سوره بقره آیه ۲۵

قرآن را با این روش نازل کرده. در مسئلهٔ دعوت نیز باید ازروش تمثیل استفاده کرد.

قاعدهٔ دیگری که باید در دعوت مد نظر قرار بگیرد مسئلهٔ "عمل" می‌باشد. تبلیغ و دعوت منهای عمل ارزشی ندارد.

امام صادق (ع) به یاران خود می‌فرمود

کونوا لنا دعاه بغیر السنتکم"

یعنی مارا با غیر زبانهای تان تبلیغ کنید و مردم را "با غیر زبان" باسلام دعوت نمائید. "دعوت با غیر زبان" یعنی چه؟ یعنی دعوت باعمل. این همان چیزی است که اصطلاحا "دعوت صامت" نامیده می‌شود. چون دعوتی بی‌سروصدا و ساکت و صامت اما پر تاثیر است. صداقت هر کسی را می توان در اعمال او دید اما اقوال و گفتار هرگز قادر به بیان این معنا نمی‌باشند.

خداوند نیز در قرآن مجید می‌فرماید

و من احسن قولا ممن دعا الی الله و عمل صالحا و قال انی من المسلمین (سوره فصلت آیهٔ ۳۳)

یعنی هیچ کسی زیباکلامتر از او نیست که با زبان دعوت به خدا نماید و با "عمل صالح" نیز بگوید من از مسلمانان هستم.

این آیه نیز "عمل صالح" را جزء شرایط دعوت در داعی معرفی می‌کند. پس نتیجه می گیریم که قواعد دعوت در عناوین ذیل خلاصه می‌شوند.

۱ـ حکمت ۲ـ موعظهٔ حسنه ۳ـ نیکوترین جدل ۴ـ تمثیل ۵ ـ عمل صالح یا دعوت صامته.

د ـ نمونه‌هائی از ارسال سفیر و دعوت جهانی پیغمبر (ص)

از جمله شیوه های تبلیغ و دعوت رسول الله (ص) این بود که اشخاصی را به عنوان سفیر خویش به میان اقوام و ملل و به حضور روساء و ملوک کشورها می فرستاد و طی نامه ای آنان را دعوت به پذیرش اسلام می کرد.

اولین سفیر پیغمبر اسلام (ص) شخصی بود بنام " مصعب ابن عمیر". مصعب جوان تازه مسلمان شده ای بود که در اثر روشندلی و ذکاوت مسلمان شده و از خانواده کافر خویش جداگشته بود در حالیکه‌تنها فرزند پدر و مادر نیز محسوب می‌شد. مصعب از طرف پیغمبر به عنوان اولین سفیر اسلام بمدینه (یثرب) اعزام شد و آنان را دعوت باسلام‌نمود شخص پیغمبر نیز یکبار به عنوان دعوت‌عازم شهرطایف‌شدوکفاروستمکاران آنحضرت را سنگباران کردند و آزار رساندند.

همراه با اوج انقلاب و گسترش‌اسلام پیغمبر نیز سفرای زیادی به کشورهای دور و نزدیک فرستاد و سران و مردم آن کشورها را به اسلام دعوت‌نمود. اکنون اسامی عده‌ای‌ازسفراء پیغمبر را در اینجاذکرمیکنیم

۱ـ " عبدالله ابن‌حذافه سهمی". سفیر پیغمبر به ایران‌وبدربار کسری (پادشاه‌ایران) بود. کسری (خسروپرویز) از ناراحتی وشدت‌استکبار عبدالله ابن حذافه را تحقیر نمود و نامه پیغمبر را پاره کرد.

۲ـ " حاطب ابن ابی بلتعه" سفیر اسلام در مصر و برای دعوت " مقوقس" بود. مقوقس به او احترام زیاد قائل شد و اسلام پذیرفت و هدایائی به خدمت پیغمبر فرستاد.

۳ـ " دحیهٔ کلبی". دحیه ابن خلیفه الکلبی همراه ابوسفیان و چند نفر دیگر به عنوان سفیر اسلام به روم اعزام شدند و نامهٔ دعوت پیغمبر را به قیصر رساندند.

۴ـ " عمروبن امیه". سفیر پیغمبر در حبشه (اتیوپی)

۵ ــ " سلیط ابن عمرو " . سفیر پیغمبر برای دعوت پادشاه یمامه هوزه بن علی الحنفی .

۶ــ " عمروابن عاص " . سفیر پیغمبر در سرزمین " عمان "

۷ــ " حرمله ابن زید " . پیغمبر (ص) در سال ۹ هجری هنگـــام جنگ تبوک یک " هیئت سفرا " برای دعوت مردم شهر ساحلی " ایله " ــ در کنار دریای سرخ ــ و حومهٔ آن و نیز بزرگشان " یوحنا ابن روبه " اعزام داشت . این هیئت سفرا متشکل بود از حرمله ، زید و حریث ابن زیدوابی و شرحبیل .

۸ــ " مهاجرابن ابی امیه " سفیر پیغمبر در قسمتی از اراضی یمن و دربار پادشاهان حمیر .

۹ــ " خالدابن ولید " . سفیر پیغمبر در همدان (شهری بوده در نزدیکی دریای عمان) خالد شش ماه درآنجا اقامت داشت ومردم رادعوت باسلام میکرد اما کسی نمی پذیرفت .

۱۰ــ "علی ابن ابی طالب" سفیر بعدی پیغمبر در همدان شــد . پس از اقامت علی ابن ابی طالب در همدان همهٔ اهالی در عرض یک روز اسلام قبول کردند (مکاتیب الرسول ص ۱۹۲)

۱۱ــ " حذیفه ابن یمان " . سفیر اسلام در سرزمین هندوستان و دربار حاکم آنجا بنام " سرباتک " . از قرار معلوم سرباتک تحت تاثیر قرار گرفت و مسلمان شد (ص ۳۸ مکاتیب الرسول) .

۱۲ــ " عبدالله ابن عوسجه " سفیر پیغمبر در میان قبیلهٔ حارثه ابن قریظ.

۱۳ــ " جریر ابن عبدالله بجلی " . سفیر پیغمبر در میان قبائل ذی الکلاع الحمیری .

این ها اسامی تعدادی از سفراء پیغمبر اسلام در کشورهای مختلف آنروز بود که ملاحظه فرمودید . پس بنابراین پیغمبر اسلام دین راازسیاست

جدا نمیدانسته بلکه رسالت همان اصلاح سیاست و هدایت امور سیاسی جامعه در کانال و مسیر صحیح می‌باشد. در بعضی موارد بویژه دستوراتی از پیغمبر صادر شده که تاکید ویژه ای بر تلفیق مسائل و مسئولیتهای عبادتی و سیاسی دارد. یکی از این موارد نامه ای است که پیغمبر اسلام باولین سفیر اسلام در مدینه (یثرب) یعنی مصعب ابن عمیر داده است. او که به عنوان سفیر پیغمبر در مدینه اقامت داشت و مردم را به اسلام دعوت می‌کرد، آنحضرت طی نامه ای دستور فرمودند مصعب نماز جمعه‌نیز اقامه کند. متن نامه از اینقرار است.

کتابه (ص) الی مصعب بالمدینه لاقامه الجمعه اما بعد فانظر الیوم الذی تجهر فیه الیهود بالزبور لسبتهم، فاجمعوا نسائکم و ابنائکم فاذا مال النهار عن شطره عند الزوال من یوم الجمعه فتقربوا الی الله برکعتین. [1]

ترجمه

نامهٔ پیغمبر (ص) به مصعب در مدینه برای اقامه نماز جمعه

همچنانکه می بینی یهودیان در روز شنبه تظاهر به‌زبور می‌کنند ظهر روزهای جمعه شما نیز زنان و فرزندانتان را جمع کنید وباخواندن‌دو رکعت نماز بخدا تقرب جوئید و خودرا نزدیک خدا سازید.

مصعب در مدینه سفیر سیاسی پیغمبر و داعی و مبلغ اسلام و امام جمعه‌بود، معلم قرآن و عقاید نیز بود. در کلاسهای ویژه ای که تشکیل می‌داد قرائت قرآن به تازه مسلمان شده های یثرب یاد می داد. سفرای دیگر پیغمبر نیز بنا باقتضای موقعیت شان چنین بودند.

وقتی پدر و مادر سرمایه‌دار مصعب از اسلام او با خبر شدند مدتی زندانی اش ساختند و... مصعب اولین نماز جمعه را در مدینه بپا داشت. او در سن چهل سالگی درجنگ بدر به شهادت رسید.

۱ــ مکاتیب الرسول صفحه ۲۳۹ چاپ بیروت

۳ـ مراحل دعوت

دعوت خود مرحله و حلقه ای از استراتژی کلی اسلام در جهت نشر اسلام و ابطال آئین های شرک و کفر و نظامات ستمگر حاکم بر ممالک می‌باشد. سفرای اسلام با بکار گرفتن اصل دعوت در سیاست خارجی اسلام ،وحدت کاذب جامعه شرک و ستم زده را تجزیه کرده و زمینهٔ سلطهٔ جائرانهٔ حاکمان ناحق را تضعیف می‌کنند. به دنبال این مسئله حکام کافر و ظالم برای جلوگیری از اندیشه ها و اعتقادات آزادی بخش اسلامی ممانعت قاهرانه به عمل می‌آورند. یعنی با توسل به زور و سلطه جلو دعوت اسلامی را گرفته و مردم تحت سلطه خودرا با ارعاب ازگرایش باسلام باز میدارند.

نمونهٔ این واقعیت همان خسروپرویز باصطلاح شاهنشاه ضد خدا و ضد خلق ایران ساسانی است که نامهٔ دعوت پیغمبر را پاره کرد. اسلام نیز موضع دفاعی بخود می گیرد و اسلحه را با اسلحه پاسخ می دهد، و بدینوسیله جهاد آزادیبخش در سطح جهانی شروع می‌شود. و انشاء ... در بحث جهاد اینرا بررسی خواهیم کرد.

و لذا می‌توان گفت دعوت ابتداء مسالمت آمیز است و حالت ابلاغ اسلام را دارد. اما اگر ستمگران مانع تبلیغ اسلام به توده‌های‌مردم بشوند بناچار باید آنهارا با توسل بقدرت و قهر از سر راه برداشت.

این‌مسئله‌دربرخی‌از نامه های پیغمبر که به پادشاهان نوشته مشاهده می‌شود. مثلا در نامه ای که به جیفر (بروزن جعفر) وعبدجلندی

پادشاهان عمان‌نوشته، آنانرا تهدید نموده است که اگر اسلام رانپذیرند و مانع تبلیغ اسلام به مردم شوند لشگریان اسلام " پادشاهی وسلطنتشان را سرنگون خواهند ساخت"

... وَإِنْ أَبَيْتُمَا أَنْ تَقِرَّا بِالإِسلامِ فَإِنَّ مِلكَكُمَا زَائِلٌ عَنكُمَا وخَيلي تَحِلُّ بِسَاحَتِكُمَا وَتَظهَرُ نُبُوَّتِي عَلَى مُلكِكُمَا . [۱]

بنابراین دعوت دومرحله اساسی تبلیغ مسالمت آمیز و قهـــر و برخورد مسلحانه‌با مانعین را دارا می‌باشد .

۱ــ مکاتیب الرسول ص ۱۴۷ علی‌بن حسینعلی‌الاحمدی

۴ـ خلاصه مطلب درس

از سخنانیکه تااینجا بیان گردید نتایج ذیل‌را میتوان‌بدست‌آورد

۱ـ دعوت غیر مسلمان بپذیرش دین اسلام به عنوان یک‌تکلیف دینی و سیاسی برای همهٔ مسلمانان واجب است و اولین وظیفه‌یک‌مسلمان در اولین برخورد با کفار همانا دعوت باسلام است .

۲ـ مهمترین‌وظیفه ورسالت سفارتخانه های اسلامی درکشورهای غیر مسلمان بر تبلیغ درست وصحیح اسلام واجراء برنامه دعوت استوار است .

۳ـ سفراء پیامبر اسلام در میان قبائل ونیز ممالک غیرمسلمان‌به منظور دعوت باسلام بآنجاها اعزام می‌شدند .

۴ـ دعوت باید باتوجه به شرایط زمانی ، ومکانی‌بانیکوترین‌روش ـ موعظه حسنه ـ انجام بپذیرد ودراین باره شیوهٔ دعوت‌پیامبر (ص) الگو می‌باشد .

۵ ـ مبانی مورد دعوت در درجهٔ اول پذیرش توحید خداوند ، نبوت و خاتمیت حضرت محمد (ص) و ایمان به معاد و مسائل ملازم آنها می‌باشد .

۶ـ در استراتژی تبلیغی و ارشادی اسلام " دعوت " مرحلهٔ پیش از جهاد است و تهاجم قبل از دعوت حرام می‌باشد .

در تدوین این درس از منابع ذیل استفاده شده :

۱ـ قرآن مجید
۲ـ القواعد الفقهیه آیه الله العظمی مرحوم سیدحسن بجنوردی
۳ـ الحلال والحرام فی الاسلام یوسف القرضاوی
۴ـ تحریرالوسیلة آیه‌الله العظمی امام خمینی
۵ ـ تاریخ بیداری ایرانیان ناظم الاسلام کرمانی
۶ـ بررسی و تحلیلی از
نهضت امام خمینی س . ح . روحانی



درس ۱۱

اصول سیاست خارجی اسلام (۲)

نفی سبیل ...

۱ــ معنای قاعدهٔ نفی سبیل کافرین برمسلمین

۲ــ مدارک شرعی قاعدهٔ نفی سبیل

۳ــ موارد تطبیق قاعدهٔ نفی سبیل برموضوعات فقهی

۴ــ نمونه‌های استعمال قاعدهٔ نفی سبیل توسط فقهاء متاخر اسلام



درایـــــــــــــن درس یکی دیگـر از اصول حاکم بر سیاست خارجی اسلام را مورد بحث و شناسائی قرار خواهیم داد. این اصل برتمام روابط خارجی و بین الملل اسلام در زمینه های گوناگون نظامی ، سیاسی و اقتصادی و . . . حاکمیت دارد. و تمام روابط بایـــــد بر این پایه برنامه ریزی و کنترل شود. این اصل مهم و اساسی " قاعدهٔ نفی سبیل" نام دارد که خود خلاصهٔ " قاعدهٔ نفی سبیل کفار بر مسلمین " می‌باشد. در صورت عملی شدن این اصل و قاعدهٔ فقهی کفار و بیگانگان کوچکترین راه نفوذ و تسلط سیاسی ، نظامی و اقتصادی برمسلمین نخواهند داشت این اصل و قاعدهٔ برنده فقهی ضامن پاسداری وحراست از استقلال اسلام و مسلمین در تمام زمینه ها می‌باشد و باید ما آنرا دقیقا بشناسیم و مورد عمل قرار بدهیم ، قاعده ای که راه هرگونه اسارت و بردگی سیاسی و . . . را بروی مسلمین بسته و حریت و استقلالشان را تضمین می‌نماید. در این درس برای هرچه بهتر پیاده شدن مقصود و ادای حق مطلب ، بحثهای

مربوط به " قاعدهٔ نفی سبیل کفار بر مسلمین " را در عناوین و بخش های ذیل ادامه خواهیم داد

۱ــ معنای قاعدهٔ نفی سبیل کافرین بر مسلمین؟
۲ــ مدارک شرعی قاعدهٔ نفی سبیل.
۳ــ موارد تطبیق قاعدهٔ نفی سبیل بر موضوعات فقهی.
۴ــ نمونه‌های استعمال قاعدهٔ نفی سبیل توسط فقهاء متاخر اسلام.

اینها عناوین کلی مربوط به قاعدهٔ نفی سبیل هستند و طی این درس جزئیات مربوط به آن را شناخته و بر عظمت و توان تشریعی و تفوق حیرت انگیز قاعدهٔ مزبور در حل مشکلات سیاست خارجی اسلامی آشنا خواهیم شد.

و اینک از قسمت اول آن بحث را دنبال می کنیم.

۱ـ معنای قاعدهٔ نفی سبیل کافرین برمسلمین

برای درک معنای این اصل و قاعدهٔ مهمّ فقهی ابتداء باید معنای واژهٔ " سبیل " بتنهائی معلوم و روشن شود . سبیل در لغت بمعنای " راه " می‌باشد . اما گاهی بمعنای شریعت و قانون نیز بکار برده می‌شود . منظور از " سبیل " در اینجا همان معنای اصطلاحی و دوم می باشد . یعنی قانون و شریعت . فقیه متتبع معاصر صاحب کتاب القواعد الفقهیه‌نیز آنرا چنین معنی کرده است [1]

واژهٔ " نفی " نیز در اینجا بمعنای بسته شدن می باشد .

پس مفهوم و معنای قاعده نفی سبیل کافرین‌برمسلمین‌چنین‌است خداوند در قوانین و شریعت اسلام هیچگونه راه نفوذ و تسلط کفار بر مسلمین را باز نگذارده و هرگونه راه تسلط‌کافرین برمسلمین‌رابسته است . پس‌کافر در هیچ زمینه نمی‌تواند شرعا مسلط برمسلمانان باشد .

هرگونه رابطه و اعمالی که منجر به تفوق کافرین بر مسلمین باشد انجام دادن آن بر مسلمین حرام می باشد . با قاطعیت می توان گفت قاعدهٔ نفی سبیل در روابط‌خارجی اسلام و مسلمین باصطلاح " حق وتو " دارد . اگر یک قرار داد سیاسی و اقتصادی و اگر یک مقاولهٔ نظامی و حتی

۱ـ القواعد الفقهیه ج۱ ص ۱۵۹ آیه . . . بجنوردی

فرهنگی به عنوان مقدمه و زمینه تسلط کفار بر مسلمین تلقی شود ، قاعدهٔ نفی سبیل پای در میان می‌گذارد و آن قرارداد و مقاوله را باطل میسازد .

" نفی سبیل" از" قواعد ثانویه" فقهی است . در فقه اسلام دو نوع قواعد وجود دارد . یک نوع آن" قواعد اولیه" نام دارد . و نـــوع دیگرش " قواعد ثانویه" . قواعد ثانویه همان قواعد حاکمه فقهی هستندو بردیگر مسائل و قواعد فقهی حکومت دارند . یعنی در موارد ویژه‌به‌عنوان یک ضرورت در جهت دفع ضرر اساسی از بیضهٔ اسلام و حاکمیت آن و یـا حفظ منافع حیاتی جامعه اسلامی با نام فقهی" عنوان ثانوی" قواعداولیه را از لحاظ عمل خنثی می‌سازند . فی المثل همه می دانند تخم مرغ در اسلام از غذاهای حلال می‌باشد . اما اگر با تشخیص پزشک خـــوردن آن موجب ضرر جانی شود در اینجا می‌گویند تخم مرغ عنوان ثانوی پیداکرده و حرام می‌باشد .

عنوان اولی آن عدم ضرر و زیان و حلیت است .

عنوان ثانوی آن ضرر و زیان و حرمت است . در اینجاآن‌حلیت براساس قاعدهٔ فقهی موسوم به" قاعدهٔ لاضرر" تبدیل بحرمت شد .

در روابط و سیاست خارجی‌نیزقاعدهٔ" نفی سبیل" چنین نقشی دارد . یعنی حتی در صورتی که قراردادی میان مسلمین و کفار بسته شده ، به‌محض اینکه کشف شود این قرارداد بزیان جامعه اسلامی است‌قاعدهٔ‌نفی سبیل خودبخود آنرا لغو و باطل می‌سازد . هرچند که قرارداد بسته شده و برطبق یک قاعدهٔ فقهی دیگر که" وجوب وفای به‌عهد" (اُوفُوا بِالعُهُود) نام دارد فسخ آن جایز نیست ، اما بدلیل‌کشف ضرر قاعدهٔ نفی سبیـــل وارد میدان و معرکه می‌شود و قاعدهٔ " اوفوا بالعهود " را خنثی وبی‌تاثیر می‌کند و حاکمیت خودرا اعمال مینماید . و این براساس عنوان ثانویه ای است که آن قرارداد پیدا کرده است .

مثال دیگری در این زمینه مسئله را روشنتر خواهد کرد

کشتن مسلمان حرام و از جمله گناهان کبیره می باشد. و این از مسلمات فقه اسلام است. و قاتل باید قصاص شود و در صورت خطائی بودن قتل" دیه" بپردازد.

اما اگر در صحنهء قتال و جنگ میان مسلمین و کفار تعـــدادی از مسلمانان اسیر دست دشمن شوند. و دشمن بوجود آنان" تترس" بکنـد. یعنی آنان را در جلو وپیشاپیش خود قرار داده و بدانوسیله پیشرفت نماید بمنظور اینکه بر سرزمین اسلام و مسلمانان تسلط پیدا کند و فتح نماید ،در اینجا قاعدهء نفی سبیل وارد عمل می‌شود و با توجه به عنوان ثانوی کـــه موضوع پیدا کرده حرمت قتل تبدیل به جواز می‌شود ، تا از پیشرفت‌وتسلط کفار جلوگیری شود.

پس نفی سبیل عبارت از بسته شدن هرگونه راه تسلط کفار نسبت به مسلمین است.

۲ـ مدارک شرعی قاعده نفی سبیل

اکنون که معنا و مفهوم قاعدهٔ نفی سبیل روشن شد بپردازیم ببررسی مدارک آن . منظور این است که معلوم شود فقهاء از چه آیه و یا حدیثی این قاعدهٔ فقهی را استخراج کرده اند ؟

پاسخ این سئوال این است که قاعدهٔ نفی سبیل کافرین بر مسلمین از لحاظ مدرک و سند بسیار معتبر و محکم است . اعتبار وسندیت آن ناشی از چهار چیز است

۱ـ آیهٔ ۱۴۱ سورهٔ نساء

۲ـ یک حدیث مشهور نبوی (حدیث اعتلاء)

۳ـ اجماع فقهاء

۴ـ مناسبت حکم با موضوع [1]

و اکنون این چهار مطلب را تک تک مورد بحث قرار می دهیم .

خداوند در آیهٔ ۱۴۱ سورهٔ نساء قاعدهٔ نفی سبیل را تشریع فرموده است . متن آیه مزبور چنین است

. . . ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً .

یعنی هرگز خداوند نه در گذشته و نه در آینده برای کافران

۱ـ القواعد الفقهیه ج ۱ ص ۱۶۱ـ ۱۵۷ مراجعه شود

نسبت به اهل ایمان راه تسلط باز نگذاشته و باز نخواهد نمود .

اصل و اساس قاعدهٔ نفی سبیل از این آیهٔ قرآنی اتخاذ شده است . و منظور از بسته شدن راه تسلط، تسلط تکوینی و فیزیکی نیست . چرا که این بسته به‌میزان تحرک و تلاش و عمل خود مسلمانان میباشدکه‌با تلاش پی‌گیر خودرا خودکفا و مستقل کنند و در برخوردهای فیزیکی مغلوب واقع نشوند . منظور بسته شدن راه تسلط تشریعی و تقنینی کفار نسبت به مسلمین است . یعنی قوانین فقه و حقوق بین الملل اسلامی هیچگونه راه تسلط را برای کافران و غیر مسلمانان باز ننموده و لذا اگر مسلمین در سیاست خارجی خود این قوانین و مقررات را رعایت کنند و بکار بگیرند، تحت سلطه قرار نخواهند گرفت .

جالب این است که خداوند در آیهٔ مزبور تسلط‌کفار بر مسلمین را با حرف " لن " نفی نموده است . در ادبیات عرب " لن " برای " نفی ابد " استعمال می‌شود . یعنی هرگز و هرگز در تمام زمانها ازلحاظ تشریعی کفار راه نفوذ و تسلط برمسلمین را ندارند .

حدیث اعتلا

مدرک و دلیل دیگر قاعدهٔ فقهی نفی سبیل کفار بر مسلمین ، " حدیث اعتلاء " می‌باشد .

این حدیث در کتاب " من لایحضره الفقیه " جلد ۴ باب میراث اهل الملل از پیغمبر اسلام روایت شده است ، و متن آن چنین است .

الإسلام یعلو ولا یُعلی علیه والکفّار بمنزلة الموتی لا یحجبون و لا یُورِثون "[1]

۱ــ القواعدالفقهیه‌ج ۱ ص۱۵۹ آیه . . . بجنوردی

ترجمه . اسلام همیشه علو و برتری نسبت به سایر مکاتب وملل را دارد و هیچ چیزی برآن برتری ندارد و کافران بمنزلهٔ مرده‌ها هستند، ./.

این حدیث از نظر سند خوب و مشهور بین فقها می‌باشد .ازنظر معنا و مفهوم نیز موید دیگری برای تثبیت قاعدهٔ نفی سبیل می باشد . و علو و شوکت اسلام مساوی با علو و شوکت پیروان اسلام ومسلمین‌میباشد و لذا اگر مسلمانان این شریعت عالیه را عمل نمایند هرگونه راه نفوذ کفار برآنان بسته است .

" اجماع فقهاء " دلیل و سند دیگر قاعدهٔ نفی سبیل اجماع محصل و قطعی فقهاء براین مطلب می‌باشد که در اسلام هیچگونه قانونی وجود ندارد که موجب تسلط کافر برمسلمان گردد . بلکه جمیع احکام و قوانین شریعت اسلام براساس علو و آزادی مسلمان از سلطه غیر مسلمان می‌باشد . و این مسئله شواهد و نمونه ها زیاد دارد مانند عدم‌جوازتزویج زن مسلمان با مرد کافر و عدم صحت ولی و قیم قرار دادن کافر برمسلمان و . . .[۱]

" مناسبت حکم با موضوع "

یکی از دلایل سندیت این قاعده مناسبت حکم با موضوع است . منظور از آن این است که شرافت و اصالت اسلام و ماهیت توحیدی آن که فقط باید برای خدا تعبد و تذلل کرد و نه غیرآن خود بخود مقتضی این است که خداوند قانونی را که موجب حقارت و پستی و ذلت مسلمان در برابر غیر مسلمان بوده باشد ، جعل و تشریع نکند چرا که این‌بااهداف

۱ـ القواعد الفقهیه ج ۱ ص ۱۶۱

عالیهٔ اسلام مطابقت ندارد .

خداوند خودش در قرآن مجید می‌فرماید

و لله العزه ولرسوله و للمومنین و لکن المنافقین لا یعلمون [۱]

یعنی عزت ویژهٔ خداوند و پیغمبرش و مومنین می‌باشد .

طبق این آیه عزت منحصر بخدا و پیغمبر و مسلمانان می باشد . پس باید علی القاعده راه هرگونه تسلط و نفوذ و برتری تشریعی کفار بر مسلمین نفی شود . و یکی از نشانه های کامل بودن دین نیزمی‌تواندهمین باشد .

پس بنابراین از مجموع سخنانمان تا اینجا نتیجه ای که به‌دست می‌آید این است:

قاعدهٔ نفی سبیل کافران بر مسلمین دارای مدرک و سند محکم قرآنی و سنتی می باشد و عقل نیز برآن حکم می‌کند . و اجماع فقهاء نیز دلیل دیگری براین مسئله می‌باشد و لذا در تنظیم سیاست خارجی اسلام باید از آن استفاده نمود . و باید آنرا پایه و اساس روابط خارجی و قرار ـ دادهای خارجی قرار داد . یعنی از قاعدهٔ نفی سبیل باید به عنوان محک روابط و قراردادهای خارجی استفاده کرد .

۱ــ سوره منافقون آیهٔ ۸

۳ــ موارد تطبیق قاعدهٔ نفی سبیل بر موضوعات فقهی

اکنون که معنا و سند قاعدهٔ "نفی سبیل" روشن شد می پردازیم به بررسی موارد تطبیق عملی آن. موارد تطبیق این قاعده در صحنـــهٔ عمل بسیار زیاد و در این درس غیر قابل احصاء می باشد. مافقط به‌موارد مهم و کلی می پردازیم.

۱ــ " عدم جواز ولایت کافر بر مسلمان "

یکی از موارد عمل قاعدهٔ نفی سبیل نفی ولایت وسرپرستی بر مسلمانان می‌باشد. براساس این قاعده کافر نمی‌تواند هیچگونه ولایتی بر مسلمان اعم از زن، مرد و کوچک و بزرگ و فرد و اجتماع داشته باشد.

و لذا یک کافر و غیر مسلمان نمی‌تواند حاکم، رئیس جمهـــور و قاضی‌مسلمانان‌شود. زیرا اینها از مصادیق و انواع ولایت محسوب میشوند و قاعدهٔ فقهی نفی سبیل کافر بر مسلمین آنرا نفی می کند و مـــردود می‌دارد.

همچنین از نتایج صریح این قاعده و از مصادیق‌عدم جوازولایت کافر بر مسلمان می‌توان موارد زیر را ذکر کرد.

کافر حق ندارد و صحیح نیست که قیم ایتام و بچه های صغیـــر مسلمان شود. چنانکه جایز نیست کافر " قیم " مسلمان دیوانه‌وسفیه‌باشد.

همچنین در صورتیکه‌مسلمانی فوت شود و بمیرد و بچه‌یابچه‌های او مسلمان نباشند و کافر باشند حق تجهیز و کفن و دفن اوراندارندوهیچ

لزومی نیز ندارد که دیگر مسلمانان از آنها احازه و اذن کفن ودفن‌بگیرند آن جنازه متعلق به مسلمین است . عکس مطلب نیز درست است یعنی‌در صورت کافر بودن والدین و مسلمان بودن فرزندشان ، حق تجهیز و کفن‌و دفن‌فرزند در صورت مرگ با مسلمین است و نه با پدر و مادر کافرش. همه اینها بخاطر قاعدهٔ نفی سبیل و بسته بودن راه هرگونه تسلط و علـــو و ولایت کافر بر مسلمان است .

پس با توجه به مراتب‌مختلف و گوناگونی که " ولایت "دارد ،کافر در هیچ‌یک از این مراتب جایز نیست بر مسلمان اعم از فرد و اجتمـــاع ولایت پیدا کند .

۲ـ " عدم نیاز باذن پدر کافر در نذر فرزند مسلمان "

عده‌ای از فقهاء شیعه معتقدند که اگر پدر مسلمان با نذر فرزند مسلمانش موافقت‌نکند واجازه و اذن‌ندهد ، نذر او منعقد نمی‌شودوصحیح نمی‌باشد .

بنابر صحت این قول و پذیرش آن ، این مسئله در مورد پـــدر کافر صدق نمی‌کند . یعنی فرزند مسلمان به هیچ وجه نذرش‌مشروط باجازه و اذن پدر کافرش نمی‌باشد . این نیز یکی از موارد تطبیق و نتایج قاعده نفی سبیل کافر بر مسلمین‌می‌باشد .

۴ـ " عدم جواز تولیت کافر بر اوقاف مسلمین "

مسئلهٔ وقف و اموال و املاک وقفی در اسلام و فقه‌اسلامی‌ازموارد پراهمیت و حساس می‌باشد . و تولیت و سرپرستی این اوقاف و وقفیـــات دارای شرایط‌ویژه‌ای است .

از جملهٔ این شرایط‌این است که متولی وسرپرست اوقاف کافـــر نباشد . بنابراین مدارس و بیمارستانهای وقفی ، مزارع وقفی ،باغات‌وقفی

و . . .تولیت شان نباید در دست غیر مسلمان و کافر باشد. فقهاء ما "عدم جواز تولیت کافر بر اوقاف مسلمین" را از قاعدهٔ نفی سبیل استفاده می‌کنند.

همچنین اگر ملکی و شیئی وقف اولاد شود و در طول زمان متولی آن مرتد شود و از اسلام برگردد، تولیت او نیز خود بخود لغو می‌شود.

۴ـ "عدم ثبوت حق شفعه برای کافر"

در بخش معاملات و تجارت فقه اسلامی بابی و فصلی وجود دارد که بآن "کتاب شفعه" می‌گویند. و درآن از حق الشفعه بحث می شود. منظور از "حق الشفعه" این است که اگر انسان بخواهد مثلا ملک ویاخانه خودرا بفروشد وآن ملک و خانه را بطور مشاع با کسی شریک باشد، حق تقدم خرید باآن شریک می‌باشد. اگر او بخواهد سهم شریکش را بخرد کسی حق خرید ندارد مالک نیز حق فروش بجز شریک خودرا ندارد واینرا اصطلاحاً حق الشفعه می‌نامند که متعلق به شریک است.

حالا فرض کنید کسی با یک کافر بچیزی و ملکی به صورت مشاع شریک باشند و مسلمان بخواهد حق و سهم خودرا بفروشد حق الشفعه از شریک کافرش ساقط است. و فرد مسلمان می تواند سهم خودرا بهرکس که بخواهد بفروشد.

نتیجه ایکه از این مسئله در سیاست خارجی می توان گرفت، خرید و فروش سهام شرکتهائی است که کشورهای مسلمان و یاافراد مسلمان در کشورهای گوناگون اروپائی و امریکائی و غیر آن دارامی‌باشند. مانند سهامی که ایران در برخی از شرکتهای آلمان غربی دارد. و یا شرکتهائی که با سرمایه گذاریهای خارجی در کشورهای مسلمان تاسیس شده. در مورد شرکتهای اخیر در صورت احساس ضرر بیش از نفع برای مسلمین طبق قاعدهٔ نفی سبیل اساسا باید لغو گردد مانند شرکت آمریکائی نفت آرامکو

در عربستان زیر سلطهٔ آل سعود و ...

بهرحال عدم ثبوت حق الشفعه برای کافر از نتایج عملی قاعده نفی سبیل کافر برمسلمین می‌باشد.

۵ ـ " عدم جواز ترویج زن مسلمان با مرد کافر "

یکی از نتایج و موارد تطبیق قاعدهٔ نفی سبیل عدم جواز تزویج زن مسلمان با مرد کافر می‌باشد. زیرا که مرد با ازدواج ولایت شوهرانه‌بر زن پیدا می‌کند در صورتیکه خداوند هرگونه تسلط و ولایت کافر برمسلمان را نفی کرده است.

۶ـ " بطلان نکاح در صورت کافر شدن مرد "

اگر همسر مسلمان زن مسلمانی مرتد شود یعنی از دین اسلام خارج شود، عقد نکاح و ازدواجشان خود بخود فسخ و باطل می شود وآن زن برآن مرد حرام می‌شود. زیرا که با ارتداد کافر شده و کافر نیز طبق قاعدهٔ نفی سبیل راه نفوذ و حق‌سرپرستی‌برمسلمان‌راندارد.

۷ـ " سقوط حق قصاص "

اگر مسلمانی مسلمان دیگری را بکشد ورثهٔ مسلمان مقتول حق دارند قاتل را قصاص نمایند. اما اگر ورثهٔ مقتول مثلا فرزندانش کافر باشند حق ندارند آن قاتل مسلمان را قصاص کنند.

زیرا این نوعی برتری کافر بر مسلمان و ولایت داشتن کافر بر مسلمان مقتول و قاتل است. و طبق قاعدهٔ نفی سبیل کافرین بر مسلمین این ولایت مردود می‌باشد. اگر مقتول یکی یا چند نفر از اولادش مسلمان باشند حق قصاص بآنان منتقل می‌شود وگرنه حاکم شرع اسلامی قاتل‌را

قصاص می‌کند [1]

۸ـ " منع استشاره از کافر"

یکی دیگر از موارد انتاج قاعده نفی سبیل، مسئله شوری، مشاوره و استشاره می‌باشد. طبق این قاعده مسلمان نباید نسبت به امور مربوط به سرنوشت مسلمین از کافر طلب مشورت نماید. و لذا روی این اصل استخدام مستشاران نظامی و امنیتی خارجی یعنی غیر مسلمان مانند آمریکائی، انگلیسی، روسی و فرانسوی و . . . و گماشتن آنها درمقامات وپستهای حساس نظامی بر خلاف اسلام و سیاست خارجی اسلامی است. اگر تجهیزات نظامی مثلا هواپیماهای جنگی را مسلمین از کشورهای کفر پیشه بخرند و فروشنده شرط و قید کند که هدایت و خلبانی و تعمیرات آن هواپیما برعهده کشور فروشنده باشد و بصورت اعزام مستشار یا شبیه آن اعمال شود آن معامله طبق قاعدهٔ نفی سبیل کافرین بر مسلمین اساسا لغو و باطل است. زیرادر آن صورت کشور کافر فقط تسلط بیشتری پیدا کرده است و هیچ قدرتی به قدرت مسلمین افزوده نشده است.

مانند معامله ۸/۵ میلیارد دلاری اسلحهٔ امریکا با عربستان سعودی که هواپیماهای آواکس(جاسوسهای پرنده) نیز جزء این معامله بودند. این معامله نه تنها باطل بلکه خیانتی بسیار بزرگ به دنیای اسلام می‌باشد. تمام خدمه و خلبان این هواپیماها آمریکائی هستند.

ممنوعیت استشاره از کافر علاوه بر اینکه از قاعدهٔ نفی سبیل مستفاد می‌شود از آیات دیگر قرآن نیز به دست می‌آید. مانند آیهٔ ۳۸ سورهٔ شوری . . . " وامرهم شوری بینهم" یعنی امور مسلمین میان خودشان شورائی است. آیه می‌گوید امور مسلمین میان خودشان و نه

۱ـ در مورد این موارد به کتاب القواعدالفقهیه ج ۱ صفحه ۱۷۳ مراجعه شود

خودشان با کفار

براساس قاعدهٔ نفی سبیل و ممنوعیت استشاره مسلمان از کافر حضور مسلمانان در مجامع بین المللی مانند سازمان ملل متحد و غیر آن باید به منظور پیاده کردن اصل اول از اصول سیاست خارجی اسلامی یعنی اصل دعوت باشد . ونه برسمیت شناختن چنین مجامعی که خود ملعبه و آلت دست کفر جهانی هستند و ضوابط ضد خدائی و کفر آمیزی مانند " حق وتو برای چند قدرت" درآن گنجانده شده. اما به منظور حضور برای کسب اطلاع از اوضاع و مسائل جاری دنیا و استفاده از تریبون برای دعوت باسلام ایراد و اشکالی ندارد .

این مطالب که گفته می‌شود اصولی است که می توان سیاست خارجی اسلامی را برآن پایه پیاده کرد . در صورت بهره برداری از چنین شیوه های انقلابی در سیاست خارجی عظمت اسلام و مسلمین حفظ شده و دنیای ستم زده امروز بآن جذب خواهد شد .

در اینجا یادآوری مطلب دیگر نیز لازم به نظر می رسد و آن اینکه‌کمک‌گرفتن مسلمان از غیر مسلمان (اعم از فرد یا جامعه و دولت) در موارد مسائل فنی و صنعتی مانند طب و پزشکی ، زراعت و فنون زراعی و . . . اشکال ندارد مشروط براینکه خود اینها مقدمهٔ سلطه تقنینی وسیاسی نشوند . هرچند که بر مسلمانان زیبنده این است که در تمام مواردخود کفا و مستقل باشند .

چنانکه پیغمبر اسلام در هجرت از مکه به مدینه شخصی به نام " عبدالله ابن اریقط" را به عنوان راهنما استخدام کرد . در حالیکه عبدالله ابن اریقط مشرک بود . اما بدلیل اطمینان و زمینه های مساعدکه برای پیغمبر معلوم بود برآن اساس عبدالله نمی تواند خیانت کند او را راهنما استخدام کرد .

و همچنین فقهاء برامام و رهبر مسلمین جایز دانسته انددر

صورت مصلحت با کفار قرارداد ببندد واز اسلحهٔ آنان در جنگ استفاده کنند در مقابل حتی می‌تواند از غنائم جنگی سهمی برای آنان قائل شود . چنانکه پیغمبر " صفوان ابن امیه" را در غزوه (جنگ) حنین شرکت داد در حالیکه او مسلمان نشده بود .

در هر صورت این کمک طلبیدنها بهیچوجه نباید منجر به‌ولایت پیدا کردن و فرماندهی یافتن کفار بر مسلمین شود .[۱]

تا اینجا نمونه ها و مواردی از تطبیق قاعدهٔ فقهی نفی سبیل کافرین بر مسلمین را مشاهده و ملاحظه فرمودید و نقش بسیار حساس و هدایتگرانه و مشگل گشای این قاعدهٔ فقهی در صحنهٔ سیاست خارجی و بین الملل معلوم گردید . و مشخص شد که بدبختی ما مسلمین و آفت‌های استعمار ، انحطاط و ذلت و فقر و فلاکت همه و همه ناشی از عدم توجه‌ما در گذشته بقوانین عزت آفرین و نجات بخش اسلام بوده است وگرنه اسلام بذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانی ماست .

برای تکمیل شدن بحث مربوط به نفی سبیل در اینجا فتواهای فقهی فقیه بزرگ و مجدد زمانمانرا از کتاب تحریرالوسیله نقل می کنیم تا بهتر بتوانیم عمق مسئله و تکلیف سیاسی خودرا بفهمیم :

اگر خطر تسلط سیاسی و اقتصادی دشمن برجامعهٔ اسلامی تاجائی باشد که بیم آن رود دشمن جامعه را به اسارت سیاسی و اقتصادی خود بکشاند و موجب تحقیر و توهین اسلام و مسلمین شود و آنانرا ضعیف سازد در اینصورت بر مسلمین واجب است با وسائلی شبیه آنچه که دشمن دارد از خود دفاع کنند .

و دیگر اینکه مقاومت و مبارزه منفی نمایند . مثلا تحریم اجناس دشمن واستعمال نکردن آن و قطع رابطهٔ تجارتی با دشمن و ترک‌معاشرت

۱ـ الحلال والحرام فی‌الاسلام ص۳۳۲ یوسف‌القرضاوی‌مراجعه‌شود

با آنها .

اگـر روابط تجارتی با کفار موجب ترس برحوزهٔ اسلام شود ترک این روابط برتمام مسلمانان واجب می‌شود . دراینجا فرقی میان استیـلاء سیاسی یا فرهنگی و معنوی دشمن وجود ندارد .

اگر روابط سیاسی که بین دولتهای اسلامی و دول بیگانـه بسته می شود و برقرار می گردد ، موجب تسلط کفار بر نفوس و بلاد و امـوال مسلمانان شود یا باعث اسارت سیاسی اینها گردد ، برقراری روابـط حرام است و پیمانهائی که بسته می‌شود باطل است و برهمهٔ مسلمین واجبست که زمامداران را راهنمائی کنند و وادارشان نمایند برترک روابط سیاسی ایـن چنانی هرچند بوسیلهٔ مبارزه منفی باشد [1]

این فتاوا بسیار روشن هستند و نیازی به توضیح ندارند . و لـذا اکنون می‌پردازیم به بیان نمونه های استعمال این اصل (یعنی قاعدهٔ نفی سبیل . . .) در سیاست خارجی توسط فقهاء متاخر اسلام .

۱ـ تحریرالوسیله امام خمینی ج۱ ص ۴۸۵ مسئله ۴و۵و۶

۴ـ نمونه‌های استعمال قاعدهٔ نفی سبیل توسط فقهاء متأخر اسلام

موارد کاربرد قاعدهٔ نفی سبیل در مسائل سیاسی توسط فقهاء شیعه بسیار زیاد است و بررسی مجموع این موارد خود به کتاب مستقلی نیاز دارد. ما در این درس فقط دو مورد را ذکر می کنیم که فقهاء اسلام با توسل به قاعدهٔ نفی سبیل کافرین بر مسلمین کشور مسلمین را از سقوط در دامن دائمی استعمار نجات داده. یکی مسئلهٔ "تحریم تنباکو" و دیگری "کاپیتولاسیون" می‌باشد. و اکنون این دو مورد را به طور جداگانه مطرح و بررسی می‌کنیم تا معلوم شود فقه اسلام تا چه اندازه قدرت مبارزه با سلطه و استعمار خارجی و استبداد داخلی دارد و چقدر خلاق و رهگشاست.

۱ـ "تحریم تنباکو"

در سال ۱۲۶۸ هجری شمسی عنصر ضد استقلال وطن و مشرک مسلط برایران یعنی ناصرالدین شاه مزدور یک سری قراردادهای تجارتی و غیره با انگلستان بست. یکی از این قراردادها، قرارداد "تنباکو و توتون" بود. طبق این قرارداد امتیاز خرید و فروش داخلی و خارجی تنباکو و توتون منحصرا در دست یک تاجرانگلیسی بود بنام "رژی".

این تاجر انگلیسی متعهد می‌شد که سالانه مبلغ پانزده هزارلیره بدولت ایران بپردازد بعلاوه یک چهارم سود ویژه آن. این ظاهرا یک قرارداد تجاری ساده بود و به‌نظربعضی افرادسطحی نگرکم تعمق تنها عیبش

شاید این بود که وجه الاجاره کم داشت. چون شبیه این معامله در ترکیهٔ عثمانی نیز شده بود و یک مقایسهٔ کوچک ماهیت مسئله را تاحدودی روشن می‌کرد. با اینکه ترکیه توتون وتنباکویش کمتر از ایران بود امتیاز فقط فروش داخلی (ونه خارجی) آنرا به یک کمپانی اجاره داده بودند بمبلغ هفتصدهزار لیره باضافه یک پنجم سود ویژه که می‌بایست بدولت ترکیه پرداخت می‌شد. اما خطر این معامله حتی بیش از این چیزها بود. در واقع این اولین قدم استراتژی استعماری بریتانیا برای تسخیر وقبضه ایران بود.

با اینکه طرف معامله و گیرندهٔ امتیاز یک تن بیشتر نبود اما با سرعت تمام و بلافاصله شرکتی در لندن با مبلغ ۶۵۰،۰۰۰ لیره برای آن تاسیس گردید و عوامل آن از بهار سال ۱۲۷۰ هجری شمسی در ایران مشغول کار و فعالیت شدید شدند.

بدینوسیله در حقیقت انگلیسی ها و مزدورانشان همه‌جای ایران پخش شده و آنرا بتصرفشان آورده بودند.

علماء و فقهاء روشن بین و آگاه اسلام پرچم مخالفت با قرار داد تنباکو را در دست گرفته و مردم را به نهضتی بزرگ فرا خواندند.

در تهران میرزا محمدحسن آشتیانی و در تبریز حاجی میرزاجواد و در اصفهان مرحوم آقانجفی از مجتهدین بزرگ پرچمدار مبارزه بودندو در دیگر شهرها نیز سایر علماء و فقهاء. پیشاپیش همه اینها مرجع تقلید زمان فقیه متقی و بزرگ میرزامحمدحسن شیرازی (میرزای شیرازی) بود. او ساکن شهر سامراء عراق بود و از همانجا با یک‌فتوای دو سطری قاعدهٔ نفی سبیل کافرین برمسلمین را بکار گرفت و اسلام ومملکت مسلمین را از اسارت خارجی نجات داد. میرزای شیرازی فتوا داد:

امروزه هرگونه استعمال توتون و تنباکو حرام و مانند محاربه با امام زمان (ع) محسوب می‌شود.

این فرمان که براساس قاعده نفی سبیل داده شده بود کمر استعمار بریتانیا در ایران را شکست . چرا که مردم هرچه توتون و تنباکو داشتند آتش زدند و معتادترین اشخاص نسبت به دخانیات غلیان و چپق خود را شکستند و عملا در شرکت انگلیسی در ایران بسته شد .

این آغاز بیداری انقلابی ـ اسلامی مردم ایران محسوب می شود و در تاریخ نهضتهای اسلامی جائی ارجمند دارد .[۱]

۲ـ " کاپیتولاسیون "

واژهٔ کاپیتولاسیون از ریشهٔ لاتینی بمعنای " شرط گذاشتن " مشتق شده است .

کاپیتولاسیون در لغت بمعنای سازش و تسلیم است وبرقرارداد ـ هائی اطلاق می شود که به موجب آن اتباع یک دولت در قلمرودولت دیگر مشمول قوانین کشور خود میشوند و آن قوانین توسط کنسول آن دولت در محل اجرا می شود . به همین جهت آنرا در زبان فارسی " حق قضاوت کنسولی " نیز می نامند . (فرهنگ سیاسی)

بطور ساده باید گفت کاپیتولاسیون یعنی مصونیت قضائی اتباع یک کشور در کشور دیگر . در قرون سابق این قرارداد معمولا توسط کشور های استعماری اروپا و آمریکا بر ممالک آسیائی و آفریقائی تحمیل می شد .

براین اساس اتباع کشورهای اروپائی مرتکب هر جرم و جنایتی در کشور محل اقامت خود می شدند از دستگیری و حبس و محاکمه درآنجا مصون بودند . پروندهٔ آنها می بایست به کشور خودشان می رفت ودرآنجا

۱ـ بکتاب تاریخ بیداری ایرانیان از ناظم الاسلام کرمانی مراجعه شود

تصمیم گرفته می‌شد . روی این‌اصل کاپیتولاسیون چراغ سبز و جواز رسمی است که بیگانگان در کشور محل اقامت خود دست به هر عمل و جنایتی بزنند مانند ترور و فحشاء و دزدی و . . . و در عین حال مصونیت داشته باشند .

کاپیتولاسیون صددرصد با استقلال سیاسی و قضائی یک کشور متضاد می‌باشد .

رژیم ضد خلقی وآمریکائی محمدرضا پهلوی معدوم (لَعَنَهُ اللّه) در تاریخ ۲۱ مهرماه ۱۳۴۳ باصطلاح لایحه ای را به فرمان ارباب خود آمریکا به مجلسین برده و تصویب کرد که براساس آن اتباع آمریکائی در ایران از جمله مستشاران نظامی آمریکا در ایران مصونیت قضائی پیدا می‌کردند .

یعنی برنامهٔ قضاوت کنسولی و کاپیتولاسیون در ایران پیاده می‌شد . تصویب این لایحه بمعنای رسمیت یافتن استعمار آمریکا در ایران بود و تسلط کفار را بر مسلمین ایران تثبیت می‌کرد .

فقهاء و علماء اسلام در ایران برهبری فقیه مجاهد و آگاه حضرت آیه . . . العظمی امام خمینی علیه کاپیتولاسیون قیام کردند که منجر به تبعید شدن امام خمینی از ایران به ترکیه وسپس عراق گردید . نهضت ضد کاپیتولاسیون امام خمینی در واقع شالودهٔ انقلاب اسلامی ایران را پی ریزی کرد .

درآن‌تاریخ امام فتوای‌تاریخی ضد آمریکائی و ضدکاپیتولاسیون خودرا براساس قاعدهٔ فقهی " نفی سبیل کافرین بر مسلمین " صادرکرد . اعلامیهٔ امام بعداز بسم‌الله باآیهٔ *وَلَن یَجعَلَ اللّهُ لِلکافِرینَ عَلَی المُؤمنینَ سَبیلاً* شروع شده بود که اساس قاعدهٔ نفی سبیل می باشد . و اکنون متن آن اعلامیه و فتوای تاریخی را ملاحظه می‌فرمائید :

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیم . لَن یَجعَلَ اللّهُ لِلکافِرینَ عَلَی المُؤمنینَ

سبیلاً . آیا ملت ایران می داند در این روزها در مجلس چه گذشت ؟ می‌داند بدون اطلاع ملت و بطور قاچاق چه جنایتی واقع شد؟ می داند مجلس به پیشنهاد دولت سند بردگی ملت ایران را امضاء کرد؟ اقرار به مستعمره بودن ایران نمود؟ سند وحشی بودن ملت مسلمان را به امریکا داد. قلم سیاه کشید برجمیع مفاخر اسلامی و ملی ما ، قلم سرخ کشید بر تمام لاف و گزافهای چندین ساله سران قوم ، ایران را از عقب افتاده ترین ممالک دنیا پست‌تر کرد . اهانت به ارتش محترم ایران و صاحب منصبان و درجه داران نمود . حیثیت دادگاههای ایران را پایمال کرد ؟ به ننگین ترین تصویب نامهٔ دولت سابق با پیشنهاد دولت حاضر بدون اطلاع ملت با چند ساعت صحبت های سری رای مثبت داد؟ ملت‌ایران‌را در تحت اسارت امریکائیها قرار داد؟ اکنون مستشاران نظامی و غیر نظامی آمریکا با جمیع خانواده و مستخدمین آنهاآزادند هرجنایتی‌بکنند هر خیانتی بکنند ، پلیس ایران حق بازداشت آنهارا ندارد . دادگاههای ایران حق رسیدگی ندارند چرا؟ برای آنکه آمریکا مملکت دولار است و دولت ایران محتاج به دولار .

به حسب این رای ننگین اگر یک مستشار آمریکائی یا یک خادم مستشار آمریکائی به یکی از مراجع تقلید ایران ، به یکی از افراد محترم ملت ، به یکی از صاحب منصبان عالیرتبه ایران هر جسارتی بکند . هر جنایتی بنماید پلیس حق بازداشت اورا ندارد محاکم ایران حق رسیدگی ندارد ، ولی اگر به یک سگ آنها تعرضی بشود پلیس باید دخالت کند ، دادگاه باید رسیدگی نماید امروز که دولتهای مستعمره یکی پس از دیگری با شهامت و شجاعت خودرا از تحت فشار استعمار خارج می کنند و زنجیر های اسارت را پاره می‌کنند . مجلس مترقی ایران با ادعای سابقهٔ تمدن دوهزاروپانصدساله با لاف همردیف بودن با ممالک مترقیه به‌ننگین‌ترین و موهن‌ترین تصویب نامهٔ غلط دولتهای بی حیثیت رای می دهد و ملت

شریف ایران را پست ترین و عقب افتاده ترین ملل به عالم معرفی کند ، و با سرافرازی‌هرچه تمامتر دولت از تصویبنامه غلط دفاع می کند ومجلس رای می‌دهد .

از بغض منابع مطلع به من اطلاع داده اند که این طرح مفتضح را بدولت پاکستان ، اندونزی ، ترکیه ، آلمان غربی پیشنهادکرده‌اند ، و هیچکدام زیر بار این اسارت نرفته اند ، تنها دولت ایران است‌که‌اینقدر با حیثیت ملیت و اسلامیت ما بازی می‌کند و آن را به باد فنا می دهد .

علماء و روحانیون که می‌گویند باید قدرت سرنیزه در مقدرات کشور دخالت نکند ، باید وکلای پارلمان مبعوث از ملت باشند ، باید دولتهای ملی باشند ، باید اختناق از مطبوعات برداشته شود و سازمانها نظارت درآنها نکنند و آزادی را از ملت مسلمان سلب ننماید . برای‌آن است که این ننگها را بر ملت تحمیل نکنند و مارا مواجه با این مصیبت‌ها ننمایند .

چرا وکلاء پارلمان با آنکه به حسب قاعدهٔ انسانیت و ملیت با همچو سند اسارتی صددرصد مخالف هستند ، نفس نمی‌کشند و جز دو سه نفر آنها که معلوم است با اضطراب صحبت کرده اند خاموش نشسته اند ، برای آنکه اتکاء به ملت ندارند ، دست نشانده هستند و قدرت مخالفت ندارند ، آنهارا با یک اشاره بیرون می‌ریزند ، بزندان می اندازند . آیا ملت ایران می داند که افسران ارتش بجای سوگند به قرآن مجید ، سوگند به کتاب آسمانی که به آن اعتقاد دارم یاد کردند ، این همان‌خطری‌است که کرارا تذکر دادم . خطر برای قرآن مجید ، خطر برای اسلام عزیز ، خطر برای مملکت اسلام ، خطر برای استقلال کشور .

من نمی دانم دستگاه جبار از قرآن کریم چه بدی دیده است از پناه به اسلام و قرآن چه ضرری برده است که اینقدر پافشاری برای محو اسم آن می‌کند ، اگر پناه به قرآن و اسلام بیاورید اجنبی به خود اجازه

نمی‌دهد که از شما سند بردگی بگیرد ، اجازه نمی دهد که مفاخر ملی و اسلامی شما پایمال شود . جدا بودن ملت از هیئت حاکمه ، بر خوردار نبودن آنها از پشتیبانی ملت این مصیبتها را پیش می‌آورد .

اکنون من اعلام می کنم که این رای ننگین مجلسین مخالف اسلام و قرآن است و قانونیت ندارد ، مخالف رای ملت مسلمان است ، وکلای مجلسین وکیل ملت نیستند و اگر اجنبی ها بخواهند از این‌رای کثیف سوء استفاده کنند ، تکلیف ملت خواهد تعیین شد ، دنیا بداند که هر گرفتاری که ملت ایران و ملل مسلمین دارند از اجانب است از امریکا است . ملل اسلام از اجانب عموما و از امریکا خصوصا متنفراست . بدبختی دول اسلامی از دخالت اجانب در مقدرات آنهااست ، اجانبند که مخازن پر قیمت زیر زمینی مارا به یغما می‌برند ، انگلیس است‌که‌سالیان‌درازطلای سیاه مارا با بهای ناچیز برده و می‌برد ، اجانبند که کشور عزیز مارااشغال کرده و بدون مجوز از سه طرف به آن حمله کرده و سربازان مارا از پا درآوردند . دیروزممالک‌اسلامی به‌چنگال انگلیس و عمال آن مبتلا بودند ، امروز به چنگال امریکا و عمال آن .

آمریکاست که از اسرائیل و هواداران آن پشتیبانی می کنند .

آمریکاست که به اسرائیل قدرت می دهد که اعراب مسلم‌راآواره کند .

آمریکاست که وکلاء را یا با واسطه یا بی واسطه بر ملت ایران تحمیل می کند .

آمریکاست که اسلام و قرآن مجید را به حال خودش مضرمی‌داند و میخواهد آنهارا از جلوی خود بردارد .

آمریکاست که روحانیون را خار راه استعمار می داند و باید آنها را به حبس و زجر و اهانت بکشد .

آمریکاست که به مجلس و دولت ایران فشار می آورد که چنین

تصویبنامه مفتحضی را که تمام مفاخر اسلامی و ملی را پایمال می کنـــــد تصویب و اجرا کنند ،

آمریکاست که با ملت ایران معامله‌ء وحشی گری وبدترازآن‌می‌کند

بر ملت ایران است که این زنجیر هارا پاره کنند ، بر ارتش‌ایران است که‌اجازه‌ندهند چنین کارهای ننگینی در ایران واقع شود ،ازبالاترها بهروسیله هست بخواهند این سند استعمار را پاره کند ، این‌دولت‌راساقط کنند . وکلائی که به این امر مفتضح رای دادند،از مجلس بیرون کنند .

بر ملت است که از علماء بخواهند در این امر ساکت ننشینند .و اقدام کنند .بر علماء اعلام است که از مراجع اسلام بخواهند این امر را ندیده نگیرند ، بر فضـلا و مدرسین‌حوزه های علمیه است که از علمـــاء اعلام بخواهند که سکوت را بشکنند ، بر طلاب علوم دینیه است کـه از مدرسین بخواهند که غافل از این امر نباشند .

بر ملت مسلمان است که از وعاظ و خطباء بخواهند که آنان راکه آگاه از این‌مصیبت بزرگ نیستند آگاه کنند .

بر خطبا و وعاظ است که با بیان محکم بی هراس بر ایـــــن‌امر ننگین اعتراض کنند و ملت را بیدار کنند .

بر اساتید دانشگاه است که جوانانرا از آنچه زیر پرده‌است مطلع کنند . بر جوانان دانشگاهی است که با حرارت با این طرح مفتضـــــح مخالفت کنند با آرامش و با شعارهای حساس مخالفت دانشگاه را بملتهای دنیا برسانند . بر دانشجویان ممالک خارجه است که در این امر حیاتی‌که آبروی مذهب و ملت را در خطر انداخته ساکت ننشینند .

بر پیشوایان دول اسلامی است که فریاد مارا بدنیا برسانند و از مراکز پخش آزاد ناله‌ء جانسوز این ملت بدبخت را به‌جهان‌گوشزد کنند . بر علماء و خطباء ملل اسلامی است که با سیل اعتراض این ننگ‌راازجبهه‌ء ملت معظم ایران برادران اسلامی خود بردارند ،

بر جمیع طبقات ملت است که از مناقشات جزئی موسمی خود صرفنظر کرده و درراه هدف مقدس استقلاب و بیرون‌رفتن از قید اسارت کوشش کنند.

بر رجال شریف سیاسی است که مارا از مطالب زیر پرده که در مجلس گفته شد آگاه نمایند. بر احزاب سیاسی است است که در این امر مشترک با یکدیگر توافق کنند.

هدف مراجع عظام و روحانیون در هر جا باشد یکی است. و آن پشتیبانی از دیانت مقدسه اسلام و قرآن مجید و طرفداری ازمسلمین‌است اختلافی بین علماء اعلام و نگهبانان اسلام در این هدف مقدس نیست. اگر فرضا اختلاف اجتهاد و نظری در امری جزئی و ناچیز باشد مثل سایر اختلافات در امور فرعی مانع از وحدت نظر در امور اصولی نیست. اگر سازمانهای دولتی گمان کرده اند با سمپاشی‌ها می‌توانند مارا از هدف مقدس خود منحرف کنند و به دست جهال متعصب به قصد شوم خود برسند خطا کرده‌اند.

اینجانب که یکنفر از خدمتگزاران علماء اعلام و ملت اسلام هستم در موقع خطیر و برای مصالح بزرگ اسلامی حاضرم برای کوچکترین افراد تواضع و کوچکی کنم تا چه رسد بعلماء اعلام و مراجع عظام کثرالله امثالهم.

لازم است جوانان متعصب و طلاب تازه کار از زبان و قلم خود جلوگیری کنند و درراه اسلام و هدف مقدس قرآن از اموری که موجب تشتت و تفرقه است خودداری نمایند. علماء اعلام برای خاتمه دادن به هرج و مرج و بی‌نظمی‌ها در فکر اصلاح عمومی هستند.

اگر دولتها مجال فکر بما بدهند اگر گرفتاریهائی که از ناحیهٔ هیئت حاکمه پیش می‌آید و ناراحتی های روحی مجال تصفیه و اصلاح داخلی بما بدهد. این نحو گرفتاریهاست که مارا از مسیر خود که مسیر

تصفیهٔ حوزه ها و اصلاح همه جانبه است باز می دارد .

با احساس خطر برای اسلام و قرآن کریم برای ملت و ملیت مجال تفکر در امور دیگر باقی نمانده ، اهمیت این موضوعات بقدری‌است که مشاغل خاص مارا تحت الشعاع قرار داده است .

آیا ملت ایران می داند که در حال حاضر عده ای از علماء و مبلغین و طلاب و بسیاری از مسلمین بی گناه در زندانها بسر می برندوبر خلاف قوانین آنهارا بدون رسیدگی مدتهای مدید زندانی کرده اند و مرجعی نیست که به این‌وضع هرج و مرج ارتجاعی قرون وسطائی خاتمه دهد .

اینها دنبالهٔ‌قتل‌عام پانزدهم‌خرداد ـ دوازدهم محرم ـ است که جراحت آن از قلب ملت ایران پاک نخواهد شد .

هیئت حاکمه بجای آنکه برای اقتصاد ایران ، برای جلوگیری از ورشکستگی های بازرگانان محترم برای نان و آب فقرا و مستمندان ، برای زمستان‌سیاه بی‌خانمانها ، برای پیداکردن کار برای جوانان‌فارغ‌التحصیل و سایر طبقات بیچاره فکری بکند بکارهای مخرب مثل آنچه گفته شد و به نظائر آن دست می زند از قبیل استخدام زن برای دبیرستانهای مردانه‌و مرد برای دبیرستانهای دخترانه که فساد آن بر همه روشن و اصرار به‌آنکه زنها در دستگاههای دولتی وارد شوند که فساد و بیهوده بودنش برای همه واضح است .

امروز اقتصاد ایران بدست امریکا و اسرائیل است و بازار ایران‌از دست ایرانی و مسلم خارج شده است و غبار ورشکستگی و فقر به رخسار بازرگانان و زارعان نشسته است . و اصلاحات آقایان بازار سیاه‌برای‌امریکا و اسرائیل درست کرده است وکسی نیست که بداد ملت فقیر برسد .

من از فکر زمستان امسال رنج می‌برم من از شدت گرسنگی‌وخدای نخواسته هلاکت بسیاری از فقراء و مستمندان را پیش بینی می کنم .لازم

است خود ملت به فکر فقرا باشند لازمست از حالا برای زمستان آنها تهیه شود که فجایع سال سابق تکرار نشود . لازمست علماء اعلام بلاد مردم را دعوت به این امر ضروری بفرمایند .

از خدای متعال عظمت اسلام و مسلمین و رهائی دول اسلامی را از شر اجانب خذلهم الله تعالی خواستار است .

وَالسَّلامُ عَلیٰ مَنِ اتَّبَعَ الهدی. روح الله الموسوی الخمینی [1]

این بود متن فتوای تاریخی ضد کاپیتولاسیون امام خمینی که با صدور آن مبارزه قهرمانانه ملت عمق پیدا کرد و جهت واقعی خود را در ستیز بی‌امان با امپریالیسم آمریکا بدست آورد .

علاوه براین اعلامیه امام در جهت ضدیت با امریکا وکاپیتولاسیون و افشای ماهیت استعماری آن نطقی فوق العاده حساس در۴آبانماه سال ۱۳۴۳ ساعت ۸/۵ صبح درقم اطراف منزلشان ایراد کردند که عینا درج می‌شود .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیم

ـ اِنّا لِلّٰهِ وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ (گریه حضار)

" من تاثرات قلبی خودم را نمیتوانم اظهار کنم ، قلب من در "
" فشار است (گریه حضار) ، ناراحت هستم ، قبلم در فشار "
" است ، من با تاثرات قلبی روزشماری می کنم چه وقت مرگ "
" پیش بیاید (گریه شدید حضار "
" ایران دیگر عید ندارد ، عید ایران را عزا کردند (ادامه‌گریه "
" حضار) ، عزا کردند و چراغانی کردند ، عزا کردند و دسته "
" جمعی رقصیدند . مارا فروختند ، استقلال مارا فروختند ، باز "
" هم چراغانی‌کردند ، پایکوبی کردند .

۱ــ بررسی وتحلیل ازنهضت امام خمینی

" اگر من بجای اینها بودم ، این چراغانیها را منع می کـردم "
" میگفتم بیرق سیاه بر بالای سر بازارها بزنند ، بالای سـر "
" خانه ها بزنند ، چادر سیاه بالا ببرند "
" عزت ما پایکوب شد ، عظمت ایران از بین رفت (گریه حضار "
" عظمت ارتش ایران را پایکوب کردند .
" قانونی به مجلس بردند که درآن ، اولا مارا ملحق کردند به "
" پیمان‌وین" و ثانیا الحاق کردند به آن . که تمام مستشاران "
" نظامی آمریکا ، با خانواده هایشان با کارمندان فنیشـان ، با "
" کارمندان اداریشان ، با خدمه شان و با هرکس که به آنهـا "
" بستگی دارد از هر جنایتی که درایران بکنند ،مصون‌هستند "
" اگر یک خادم آمریکائی ، یا یک آشپز آمریکائی ،مرجع تقلید "
" شمارا در وسط بازار ترور کند ، زیر پای خود منکوب کنـد "
" پلیس‌ایران حق‌ندارد جلو اورا بگیرد . دادگاههای‌ایران‌حق "
" محاکمه ندارد ! باید بروند به آمریکا برود ! و درآنجـا "
" اربابها تکلیف را معین کنند .
" دولت سابق این طرح را تصویب کرده بود و به کسی نگفت ، "
" دولت حاضر این تصویبنامه را چندی پیش به مجلس سنابرد "
" و با یک قیام و قعود مطلب را تمام کرد و بازنفسشان‌درنیامد "
" چند روز پیش این تصویبنامه را به مجلس شورا بردند ، در "
" آنجا صحبتهائی شد ، بعضی از وکلا مخالفتهائی کردنـد ، "
" لیکن مطلب را گذراندند ، با کمال وقاحت گذراندند دولت "
" با کمال وقاحت از این امر ننگین طرفداری کرد ، ملت‌ایرانرا "
" از سگهای آمریکائی پست تر کردند ، اگر کسی یک سـگ "
" آمریکائی‌را با اتومبیل زیر بگیرد ، اورا بازخواست می کنند . "
" حتی اگر شاه ایران یک سگ آمریکائی را زیر بگیرد ، مورد باز "

" خواست قرار میگیرد ولی چنانچه یک آشپز آمریکائی شـــاه "
" ایران را زیر بگیرد ، بزرگترین مقام را زیر بگیرد کسی حـق "
" تعرض ندارد .
" چرا ؟
" برای اینکه میخواستند وام بگیرند آمریکا خواست که این کار "
" انجام شود .
" بعداز چند روز یک وام دویست میلیون دولاری از آمریکـــا "
" تقاضاکردند ،مورد تصویب قرار گرفت که در ظرف ۵ سـال ، "
" مبلغ مزبور را بدولت ایران بپردازند و در ظرف دوســال ، "
" ۳۰۰ میلیون دولار ، باز پس بگیرند .
" می فهمید یعنی چه ؟
" دویست ملیون دولار ــ هر دولاری ۸ تومان ــ در ظرف۵سال "
" به منظور هزینه های نظامی بدولت ایران وام بدهنــد و در "
" طرف ده سال ۳۰ میلیون دولار پس بگیرند یعنی صد میلیون "
" دولار ۸۰۰ میلیون تومان ــ از ایران در ازاء این وام ســود "
" بگیرند . معذلک ایران برای این دولار ها خودش را فروخت "
" استقلال مارا فروخت ، مارا جزء دول مستعمره حساب کـرد . "
" ملت مسلم ایران را در دنیا از وحشیها عقب مانده ترمعرفی "
" نمود !
" ما با این‌مصیبت چه کنیم ؟ روحانیون با این مصائب چه کــار "
" کنند ؟ عرض خودرا بکدام مملکت برسانند ؟ سایر ممالک‌خیال "
" می‌کنند این ملت ایران است که اینقدر خودرا پست نمــوده "
" نمی‌دانند که این دولت ایران است ، این مجلس ایران است "
" این مجلسی است که ارتباطی بملت ندارد ، این مجلـــــس "
" سر نیزه است ، این مجلس چه ارتباطی به ملت دارد ؟ ملــت "

" ایران به این‌وکلا رای نداده است . بسیاری از علماء طرازاول "
" و مراجع ، انتخابات را تحریم کردند ، و ملت از آنان‌تبعیت "
" کرده رای نداد ، لیکن زور سرنیزه اینانرا آورد و بر کرسی "
" نشانید .
" اینها دیدند که‌بانفوذروحانی نمیتوانند هرکاری انجام‌دهند "
" می‌خواهند نفوذ روحانی را از بین ببرند .
" دریکی‌از کتابهای تاریخ که امسال به طبع رسیده و درمدارس "
" به بچه های ما تدریس می‌شود بعداز ذکر مطالبی‌دروغ‌وخلاف "
" واقع ، نوشته است . اکنون معلوم شد که قطع نفوذ روحانیت "
" به نفع و رفاه حال این ملت است .
" آنها بخوبی دریافتند که
" اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد این ملت یک روز اسیر "
" انگلیس و روز دیگر اسیر آمریکا باشد .
" اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد اسرائیل اقتصاد ایران‌را "
" قبضه کند ، نمی گذارد کالاهای‌اسرائیل ــ آنهم بدون‌گمرک ــ "
" در ایران فروخته شود .
" اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد ، اینها ، خود سرانه "
" چنین قرضهای سنگینی را برملت ایران تحمیل کنند .
" اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد هر دولتی هر کاری که "
" خواسته انجام دهد ، هرچه صددرصد بر ضد ملت باشد "
" اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد مجلس به این صورت "
" مبتذل درآید ، نمیگذارد . مجلس با سرنیزه درست شود ، تا "
" چنین فضاحتی ببار آورد .
" اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد دختر و پسر درآغوش‌هم "
"کشتی بگیرند ــ چنانکه در شیراز شده است ــ

" اگر نفوذ روحانیون باشد نمیگذارد که دختران عفیف مردم "
" در مدارس، زیر دست جوانها باشد و زنهارا به مدرسه‌ی "
" پسرانه و مردها را بمدرسه‌ی دخترانه بفرستند و فساد راه "
" بیاندازند.
" اگر نفوذ روحانیون باشد، تو دهن این دولت می زند، تو "
" دهن این مجلس می زند، وکلا را از مجلس بیرون می‌ریزد."
" اگر نفوذ رروحانیون باشد نمی‌گذارد عده ای به اسم وکیل بر "
" ملت تحمیل شده، بر سرنوشت مملکتی حکومت کنند.
" اگرنفوذروحانیون‌باشد نمی‌گذارد یک دست نشانده‌آمریکائی "
" این غلط هارا بکند، از ایران بیرونش می‌کنند.
" نفوذ روحانی مضر بحال ملت است؟ نخیر، مضر بحال شما "
" است. مضر بحال شما خائن‌هاست، نه مضر بحال ملت. شما "
" میدانید که با نفوذ روحانی نمی‌توانید هر کاری را انجام "
" دهید، هر غلطی را بکنید میخواهید نفوذ روحانی راازبین "
" ببرید. شما گمان کردید که با صحنه سازی می توانید میان "
" روحانیون اختلاف بیاندازید؟ این خواب باید در مرگ برای "
" شما حاصل شود، نمیتوانید چنین کاری را انجام دهید، "
" روحانیون با هم هستند.
" من تمام روحانیون را تعظیم می کنم، من بار دیگردست‌تمام "
" روحانیون را می‌بوسم آنروز اگر دست مراجع را بوسیدم‌امروز "
" دست کاسب راهم می‌بوسم (گریه واحساسات شدید)
" آقایان من اعلام خطر می کنم "
" ای ارتش ایران من اعلام خطر میکنم "
" ای سیاسون ایران. من اعلام خطر می‌کنم "
" ای بازرگانان ایران من اعلام خطر می‌کنم "

" ای علمای ایران. ای مراجع اسلام. من اعلام خطر می کنیم "
" ای فضلا . ای طلاب. ای حوزه های علمیه. ای نجف. ای‌قم "
" ای مشهد. ای طهران. ای شیراز. من اعلام خطر می‌کنم. "
" خطر دارد، معلوم میشود زیر پرده‌چیزهائی است که ما "
" نمیدانیم . در مجلس گفتند نگذارید پرده ها بالا برود، "
" معلوم میشود برای ماخوابهائی دیده‌اند... از این بدترچه "
" خواهند کرد؟ از اسارت بدتر چیست؟ از ذلت بدتر چه "
" می‌باشد؟ چه میخواهند بکنند؟ اینها چه‌خیالی دارند؟ این "
" قرصه دلار چه بسر این ملت آورده؟ آیا باید این ملت فقیر "
" در ظرف ده سال صد میلیون دولار ـ هشتصد میلیون‌تومان "
" نفع پول به آمریکا بدهد؟ در عین حال برای چنین‌قرضه ای "
" مارا بفروشید.
" نظامی های آمریکا و مستشاران نظامی آمریکا، برای شما چه "
" نفعی دارند؟ اگر این مملکت اشغال آمریکاست پس چرا این "
" قدر عربده می‌کشی؟ چرا اینقدر دم از ترقی میزنی؟ اگراین "
" مستشاران، نوکر شما هستند پس چرا از اربابها بالاترشان "
" میبرند؟ اگر نوکرند با آنان مثل سایر نوکرها عمل کنید؟ "
" اگر کارمند شما هستند شماهم مثل سایر ملل که با کارمندان "
" شان عمل میکنند با اینان رفتار نمائید؟ اگر مملکت مااشغال "
" آمریکاست اعلام کنید، پس مارا ازاین‌مملکت‌بیرون‌بریزید، "
" چه میخواهند بکنند؟ این دولت به ما چه می گوید؟ این "
" مجلس با ما چه کرده؟ این مجلس غیر قانونی، این مجلس "
" محرم، این مجلسی که به فتوا و بحکم مراجع تقلید تحریم "
" شده است، این مجلسی که به ادعا دم از استقلال وانقلاب "
" میزند و میگوید ما از انقلاب سفید آمده ایم "

" من نمی‌دانم کجاست این انقلاب سفیدی که اینقدر روی آن "
" جاروجنجال راه انداخته اند؟ خدا میداند که من مطلعم و "
" رنج‌میبرم ،من مطلعم از این دهات و شهرستانهای‌دورافتاده "
" و از این قم عقب مانده، من مطلعم از گرسنگی مردم‌وازوضع "
"نابسامان زراعت و فلاحت مردم . برای این مملکت فکری‌کنید "
" برای این ملت فکری کنید ، اینقدر قرض روی قرض نیاورید ، "
" اینقدر نوکر نشوید . البته دولار نوکری هم دارد . دولارهارا "
" شما بگیرید استفاده کنید ، نوکری‌زا ما بکنیم ، اگر ما زیر "
" اتومبیل یک آمریکائی رفتیم کسی حق ندارد به‌آمریکائی ها "
" بگوید بالای چشم شما ابروست آیا آقایانی که می گویندباید "
" خفه شد و دم درنیاورد آیا در این مورد هم می گویندباید "
" خفه شد ؟ در اینجا هم ساکت باشیم ؟ والله گناهکار است "
کسیکه‌دادنزندوالله‌مرتکب‌کبیره‌است‌کسیکه‌فریادنزندبداداسلام
" برسید ، رفت اسلام (گریهٔ شدید حضار) . ای سران اسلام "
" برسید بداداسلام .ای علمای قم ، بداد اسلام برسید ،رفت "
" اسلام (گریهٔ شدید حضار) ای ملل اسلام . ای سران ملل "
" ای روسای جمهوری ملل اسلامی . ای‌سلاطین ملل اسلامی . "
" بداد ما برسید ، ای شاه ایران بداد خودت برس. ما چون "
" ملت ضعیفی هستیم و دولار نداریم باید زیر چکمه آمریکا "
" برویم ؟ آمریکا از انگلیس بدتر ، انگلیس از آمریکا بدتر "
" شوروی از هردو بدتر همه از هم بدتر و همه از هم پلیدترند "
" لیکن امروز سروکار ما ، با آمریکاست رئیس جمهوری آمریکا "
" بداند این معنارا بداند که امروز در پیش ملت‌ماازمنفورترین "
" افراد بشر است که چنین ظلمی به ملت اسلامی کرده، امروز "
" قرآن با او خصم است‌ملت ایران با او خصم است دولت "

" آمریکا این مطلب را بداند کـه او را در ایران ضایع ومفتضح "
" کردند . بیچاره آن وکلا دادزدند که از این دوستان مـــا "
" (آمریکا) بخواهید که اینقدر بما تحمیل نکنند مارانفروشید "
" ایران را به صورت مستعمره در نیاورید ولی چه کسی گـــوش "
" داد؟ از پیمان وین یک ماده را ذکر نکرده اند ، ماده ۳۲ ـ "
" اصلا ذکر نشده است ، من نمیدانم آن ماده چیست؟نه‌تنها "
" من‌نمی‌دانم بلکه‌رئیس مجلس هم نمیداند وکلاهم‌نمیدانند "
" که آن ماده چه می باشد . مع الوصف طرح را قبول و امضـــا "
" کردند ، طرح را تصویب کردند گرچه عده ای اظهار کردنـــد "
" که ما نمیدانیم مادهٔ ۳۲ چه می‌باشد ، ممکن است آنـهاامضاء "
" نکرده باشند ، آن عده‌ی دیگر از وکلا که امضاء کردند بدتر "
" از اینان بودند ، اینها مشتی جهالند . . . رجال سیاسی مـا "
" و صاحب منصبان بزرگ مارا یکی پس از دیگری از کار بر کنار "
" کردند . امروز در کشور ما ، در ... رجال سیاسی وطن خواه "
" کاری نیست . ارتش هم بداند ... را یکی پس از دیگری‌کنار "
" می‌گذارند آیا دیگر برای ارتش‌آبرو باقی ماند که یک فـراش "
" آمریکائی ، یک آشپز آمریکائی بر ارتشبد ما مقدم شد؟ اگـر "
" من نظامی بودم استعفا می کردم ، اگر من وکیل مجلس بودم "
" استعفا میکردم ، من این ننگ را قبول نمی کردم . باید برای "
" آشپز آمریکائی ، میکانیک آمریکائی ، اداری آمریکائی ،اداری ،
" فنی ، کارمندان فنی آمریکائی و خانواده هایشان مصونیـت "
" باشد لیکن علمای اسلام ، وعاظ اسلام و خدمتگزاران اسلام "
" در تبعید و زندان باشند . طرفداران اسلام در بندر عباس "
" و زندان باشند ، بجرم اینکه روحانی یا طرفدار روحانیـت "
" می‌باشد اینها در کتاب تاریخ ، سند دست دادندکه‌رفاه‌حال "

" این ملت در قطع نفوذ روحانیت است یعنی رفاه حال این "
" ملت در قطع ید رسول الله میباشد . روحانیین کهازخودشان "
" چیزی ندارند ، هرچه دارند از رسول الله دارند ، باید قطع "
" ید رسول الله از این ملت بشود اینها این را می خواهند تا "
" اسرائیل با خیال راحت هر کاری را انجام دهد ، آمریکـابا "
" دل راحت هرچه میخواهد بکند . امروز تمام گرفتاری مـــااز "
" آمریکاست ، تمام گرفتاری ما از اسرائیل است اسرائیل هم‌از "
" آمریکاست ، این وکلاهم از آمریکا هستند ، اگر نیستند چرا "
" در مقابل آن نمی‌ایستند داد بزنند ؟ من الان درحــــال "
" انقلاب هستم حافظه ام درست کار نمی کند ، نمی توانـــم "
" مطلب را خوب بیاد بیاورم . در مجلسی از مجالس سابق که "
" مرحوم آقاسیدحسن‌مدرس، وکیل بود دولت روسیه‌التیماتومی "
" به ایران داد که اگر طرح مارا ـ در قضیه ایکه الان به یـــاد "
" ندارم ـ نپذیریدازراه قزوین حمله کرده طهران رامی‌گیریم ، "
" دولت وقت به مجلس فشار آورد که این طرح را تصویب کند ، "
" یکی از مورخین آمریکائی مینویسد یک روحانی دست به عصا "
" (مرحوم مدرس) آمد پشت تریبون و اظهار کرد اکنون کــه "
" بناست از بین برویم چرا سند نابودی خودرا شخصاامضاکنیم "
" مجلس بواسطه مخالفت او جرئت پیدا کرد و طرح را رد کرد "
" شوروی هم هیچ غلطی نتوانست بکند . روحانی این چنین "
" است ، یک روحانی لاغر ضعیف ، یک مشت استخــــوان "
" التیماتوم و پیشنهاد دولت مقتدر روسیه را رد کرد .امروزهم "
" اگر یک روحانی در مجلس بود نمیگذاشت این کار انجام شود "
" برای همین است که میخواهند نفوذ روحانیت را قطع کنند ، "
" تا به آمال و آرزویشان برسند . آنقدر مطالب انباشته است "

" آنقدر مفاسد دراین کشور زیاد است که من با این حالم ، با "
" این سینه ام نمی توانم مطالب را آنمقداری که می توانـــم "
" بعرض شما برسانم لکن شما موظفید این مطالب را به رفقـای "
"خود برسانید علما موظفند که ملت را آگاه کنند ، ملت‌موظف "
" است‌که‌دراین‌امرصدابلندکندکه‌چرا چنین کاری‌کردید ؟چرا "
" مارا فروختید ؟ شما که وکیل ما نیستید اگر وکیل هم بودیـد "
" چون خیانت کردید خود بخود از وکالت ساقط می‌شوید این "
" خیانت به کشور است ، خدایا اینها بکشور ما خیانت کردند ، "
" خدایا این دولت به کشورما خیانت کرده ، به اسلام خیانت "
" کرده ، به قرآن خیانت کرده ، وکلای مجلسین سنا آنهائیکه "
" با این امر موافقت نمودند خیانت کردند وکلای مجلس سنـا "
" این پیرمردها خیانت کردند ، وکلای مجلس شورا آنهائی که "
" به این امر رای دادند به کشور خیانت کردند اینها وکیـــل "
" نیستند ، دنیا بداند اینها وکیل ایران نیستند اگر هم‌بودند "
" من عزلشان کردم ، از وکالت معزولند و تمام‌تصویبنامه‌هائیکه "
" تاکنون گذرانده اند بی اعتبار است .
" به حسب نص قانون ، طبق اصل دوم متمم قانون اساسی تا "
" مجتهدین درمجلس‌نظارت‌نداشته‌باشند قانون هیچ اعتباری "
" ندارد . از اول مشروطه تا بحال ، کدام مجتهد نظارت‌داشته "
" است ؟ اگر پنج نفر مجتهد دراین مجلس بود ، حتی اگر یک "
" روحانی در این مجلس بود تو دهن اینها می‌زد ،نمیگذاشت "
" این کارانجام شود ، مجلس‌را بهم میزد من به آن وکلائیکه "
" بظاهر مخالفت کردند این اعتراض را دارم که اگر واقعـــا "
" مخالف بودید چرا خاک به‌سرتان نریختید ؟ چرابلند‌نشدید "
" یقه آن مردک را بگیرید ؟آیا معنای مخالفت این است کـــه "

" بگوئید ما مخالفیم و سرجای خود بنشینید و آنهمه تملـــق "
" بگوئید باید هیاهو کنید ، باید بریزید وسط مجلس نگذارید "
" چنین مجلسی وجود پیدا کند و این طرح را از مجلس بیرون "
" ببرید به صرف اینکه من مخالفم کار درست می‌شود دیدید "
" که‌میگذرد ما این‌قانون را که به اصطلاح‌خودشان‌گذرانیده‌اند "
" قانون نمی دانیم ما این مجلس‌را مجلس نمی دانیم ما این "
" دولت را دولت نمیدانیم اینها خائنند خائن به‌کشورنــد . "
" خداوندا امور مسلمین را اصلاح‌کن (آمین جمعیت) خداوندا "
" دیانت مقدسه اسلام را عظمت عنایت فرما (آمین جمعیت) "
" خداوندا افرادی را که به این آب و خاک خیانت می کنندبه "
" اسلام خیانت می‌کنند به قرآن خیانت می کنند نابـــود کن "
" (آمین پرشور جمعیت) . وَالسَّلامُ عَلَیکُم ورحمةالله .

۱ـ قرآن مجید
۲ـ شرح لمعه شهید ثانی
۳ـ تَحْرِيرُالوَسيلَة حضرت آیه... العظمی امام خمینی
۴ـ جامع عباسی، شیخ بهاء الدین عاملی
۵ ـ تَبصِرَة المُتعلمین، حسن ابن یوسف مطهر حلی (علامهٔ حلی)
۶ـ أَلفِقهُ علی آراءِ فُقَهاءِ الاِسلام، مرحوم شیخ موسی زنجانی
۷ـ وَسائِلُ الشیعَة، شیخ حر عاملی
۸ـ نَهج‌البلاغه، امام علی ابن ابیطالب (ع)
۹ـ حقوق بین الملل اسلامی، جلال الدین فارسی

درس ۱۲

اصول سیاست خارجی اسلام
(۳)

جهاد

الف ـ ملیت و مفهوم حاکمیت ملی
ب ـ جایگاه جهاد در استراتژی ارشادی
ج ـ انواع جهاد
د ـ شرایط وجوب جهاد
هـ ـ آنانکه علیه‌شان جهاد واجب است
و ـ غنائم جنگی
ز ـ اسرای جنگی
ح ـ آئین جهاد (مقررات جنگی)
ط ـ عقد صلح و شرایط آن
ی ـ فشرده سازی مطالب درس

... دربررسی اصول سیاست خارجی در فقه سیاسی اسلام باصل مهم و اساسی دیگری بنام " جهاد " برمیخوریم که شناختن آن در ابعاد مختلف ضرورت دارد.

جهاد در چارچوب استراتژی تبلیغ و دعوت اسلامی حلقهٔ بسیار بااهمیتی است و در فقه کتاب و عنوان مستقلی برای جهاد باز شده است و در قرآن مجید خداوند متعال بیش از دهها بار آنرا مطرح ساخته و دستور داده است.

محدث بزرگ شیعه شیخ حر عاملی درکتاب وسائل‌الشیعه فصلی زیر عنوان " باب اقسام جهاد و کافر بودن منکر آن " باز کرده و احادیثی را دراین باره از پیشوایان معصوم دین روایت کرده است [1]

و در یک حدیث از حضرت رسول (ص) روایت شده که‌برای‌مبارزه با عوامل ظلم و ستم تمام نیکی‌ها و خیر در زیر سایهٔ اسلحه و شمشیر

۱ــ وسائل الشیعه ج۱۱ ص ۱۵ چاپ جدید

نهفته است.

الخیرُ کله فی السیف و تحت ظلّ السّیف ولا یقیم النّاس الا بالسّیف والسّیوف مقالید الجنّة والنّار.[1]

یعنی تمام خیر ،درشمشیراست‌و در سایهٔ شمشیر و مردمان‌ازکجی راست نمی‌شوند مگر در سایهٔ شمشیر. شمشیرها کلید بهشت‌ودوزخند.

امام علی (ع) در نهج‌البلاغه در تعریف و ارزشیابی جهاد و نقش آن در حفظ عظمت و استقلال اسلام و مسلمین و سرکوبی ظلم و ستم می‌فرماید

... فانّ الجهاد بابٌ من ابواب الجنّة ، فتحه الله لخاصّة اولیائه و هو لباس التقوی و درع الله الحصینة وجنّته الوثیقة فمن ترکه رغبة عنه البسه الله ثوب الذلّ و شملة البلاء و... لقد نهضت فیها و ما بلغتُ العشرین و...[2]

یعنی براستی که جهاد دری از درهای بهشت می باشد وخداوند آنرا فقط برروی‌بندگان‌خالص‌خود می گشاید جهاد پوشش تقوی،زره‌فولادین و سپر استوار و مستحکم خداوند است. هر کس از آن روی برتابد خداوند براو لباس ذلت و خواری می پوشاند و گرفتارش می نماید و ... من دست به جهاد زدم در حالیکه هنوز بیست ساله نشده بودم و....

عظمت، ارزش و فضیلت جهاد بسیار است که ما در این مختصر قادر به بیان آن نیستیم .فقط می‌خواهم بطور فشرده نقش‌آنرادر سیاست خارجی اسلام بیان کرده و شئونات اساسی اش را ذکر نمائیم

برای این‌منظور درس را در عناوین ذیل فشرده ساخته و ادامه

۱ــ جامع عباسی ص ۱۵۱ شیخ بهائی

۲ــ نهج البلاغه خطبه ۲۷

خواهیم داد :

الف ــ ملیت و مفهوم حاکمیت ملی .
ب ــ جایگاه جهاد در استراتژی ارشادی اسلام
ج ــ انواع جهاد
د ــ شرایط وجوب جهاد
هـ ــ آنانکه علیه شان جهاد واجب است ؟
و ــ غنائم جنگی .
ز ــ اسرای جنگی .
ح ــ آئین جهاد (مقررات جنگی)
ط ــ عقد صلح و شرایط آن
ی ــ فشرده سازی مطالب درس .

و اکنون از قسمت الف شروع به بررسی می کنیم :

الف ـ ملیت و مفهوم حاکمیت ملی

برای اینکه بتوانیم معنای جهاد و فلسفهٔ تشریع آنرا در اسلام و سیاست خارجی اسلام بفهمیم ابتداء ناچاریم که مفهوم ملت و ملیت و نیز حاکمیت ملی را روشن کرده باشیم . چونکه جهاد دخالت جامعهٔ قسط طلب و خداپرست اسلام در قلمرو حاکمیت دولتهای جائر و کافر است و در اصطلاح حقوقی غرب امروزه آنرا به عنوان " مداخله " یک کشور در امور داخلی کشور دیگر محکوم می‌کنند .

اینها البته که خرافه هستند ، اما ناشی از برداشتی است که از " ملیت و حاکمیت ملی " شده است .

حقوقدانان نظام سرمایه‌داری غرب ملیت را براساس‌ناسیونالیسم و قومیت تفسیر کرده و دولت را در برابرملت اصالت می دهند و این نتیجه اش در حقوق بین الملل و سیاست خارجی کشور ها به این صورت ظاهر می‌شود که هیچ کشوری حق دخالت در امور داخلی کشور دیگر را ندارد ، هر چند که آن کشور در داخلهٔ خودش حقوق ملت را پایمال کرده وازپشتیبانی‌مردمی برخوردارنباشد . زیرا این به اصطلاح "مداخله" است .

اما ایدئولوژی اسلام و فقه اسلام این را قبول ندارد و آنرا از اباطیل حقوقی می‌داند . چرا که برداشت و تفسیر درستی از مفهوم "ملت و ملیت" دارد .

ملیت در اسلام بر همکیشی و هم اعتقادی استوار است . روی همین اصل ملی گرائی و ناسیونالیسم جائی در حقوق اسلامی ندارد . و مثلا ملت‌ترک وملت فارس صحیح نمی‌باشند . " ملت اسلام "تعبیردرستی

است . و روی همین قاعدهٔ " ملیت بر اساس همکیشی " است که در اسلام کافر و مرتد نمی‌تواند از خویشان مسلمانش ارث ببرد . چون پیوند پیوند عشیرتی و قومی و خونی نیست ، پیوند پیوند ایدئولوژیک و عقیدتی است . مسلمان می‌تواند از مسلمان ارث ببرد .

و روی همین دلیل است که از نظر فقهی مرکز اسلام ،بیضه‌اسلام و حوزهٔ اسلام شهر فلان و بهمان نیست که فلان قوم درآن زندگی‌میکنند هر قسمتی از اراضی و بلاد دور و نزدیکی است که مسلمین در آن زندگی می‌کنند و حالا از هر قومیت و نژادی که می‌خواهند باشند . اگر به یک کشور آفریقائی مسلمان حمله شود و مورد مخاطره قرار بگیرد نه تنها به اهالی آن کشور آفریقائی جهاد واجب می‌شود بلکه به یک عرب و به یک ترک و بیک فارس و . . . نیز که دور از آفریقا زندگی میکنند بطور کفائی دفاع از بیضهٔ اسلام درآنجا واجب می‌شود .

پس بنابراین مفهوم ملیت در اسلام همان هم عقیده و همکیش بودن است . و لذا فی المثل دخالت ایران اسلامی در سرنوشت مسلمین انگلستان ، آمریکا و شوروی دخالت در امور داخلی آنان نیست و مجاز می‌باشد . دخالت در امور کشورهای مسلمان بر فقیه جامع الشرایط که ولایت دارد امری حق و مشروع می باشد .

چرا که یک فقیه دارای شرایط افتاء و عادل و مدبر و مدبر برای قسمتی ازمسلمین ولایت ورهبری ندارد برتمام مسلمانان حق ولایت و رهبری دارد و می‌تواند در جهت احیاء حق تضییع شده آنان و دفع ضرر محتمل مربوط بزندگی آنها دخالت کند .

پس نتیجه سخنانمان این می‌شود که ملیت بر اساس همکیشی و همدینی است و ملتها بر دولتها تقدم و اصالت دارند .

" و حق حاکمیت ملی " متعلق به دولتها نیست . مگر آن‌زمان که دولتی از پشتیبانی همگانی و همه جانبه ملتش برخوردار باشد . در آنجا

نیز حق حاکمیت مال ملت است که‌از کانال دولت مشروعشان اعمال‌میشود مال خود دولت نیست . و لذا اگر ملتی و یا عده ای از مردمان یک کشور بدعوت اسلام پاسخ گفته و مسلمان شوند و از دولت حاکم‌شان‌قطع‌حمایت کنند .

دخالت رهبر اسلامی (فقیه جامع الشّرایط) در امور آن مملکت دخالت غیر قانونی نمی‌باشد و باصطلاح نقض حاکمیت ملی نیست . چراکه دولت فی نفسه حق حاکمیتی ندارد . حق حاکمیت مال ملت است که در صورت تجزیه و یا سلب کلی آن دولت به عنوان دولت جائر و ظالم و نامشروع محکوم به سقوط است .

مبنای مشروعیت جهاد آزادیبخش و ابتدائی علیه دول کافر و ظالم و مشرکی که مانع دعوت اسلامی شوند از اینجا ناشی می‌شود .

امام مسلمین در پی بکار گرفتن اصل " دعوت " و عدم پذیرش و ممانعت طغات یعنی سران کافر و طاغی و ظالم ممالک ، سیاست جهاد را برای سرنگونی ماشین پوسیده و ضد الهی و ارتجاع دولتی بکار می بنددو فرمان می‌دهد .

درواقع این‌خود آن دولت بریده از حق و ملت است که‌باممانعت ازدعوت‌مسالمت آمیز اسلامی و اعمال قهر و قوه رهبریت اسلامی را وادار بدفاع‌میسازدودعوت‌مسالمت‌آمیزتبدیل به برخورد مسلحانه و نظامی می‌شود .

ب ـ جایگاه جهاد در استراتژی ارشادی اسلام

اسلام به عنوان یک دین و آئین اجتماعی و عقیدتی و به عنوان یک رسالت و پیام خدا بانسانها باید بگوش همهٔ جهانیان برسد و ابلاغ شود.

اساس رسالت پیغمبران و پیغمبر اسلام همین بوده. یعنی رساندن پیام خدا بگوش همهٔ انسانها. بعداز ابلاغ پیغمبر موظف نیست که آنهارا متدین باسلام سازد. خودشان اسلام را انتخاب می کنند. خداوند در قرآن مجید خطاب به پیامبرش می‌فرماید

... و ما أرسلناک إلّا کافّة للنّاس بشیرا و نذیرا [1]

ترا بعنوان پیامبر مژده بخش و هشدار دهندهٔ تمام بشریت رسالت دادیم.

... إنّما أنت مذکّر لست علیهم بمصیطر [2]

ای پیامبر! تو یادآوری کننده هستی و بر مردم تسلط نداری.

اما خداوند در مرحله‌ای از مراحل دعوت و ارشاد اعمال قوه و غضب را تشریع و بلکه واجب کرده است وآن همان مرحله ای است که "جهاد" نامیده می شود.

هدف نهائی اسلام در سطح جهانی عبارت است از

۱ـ تبلیغ جهان‌بینی توحید براساس آخرین وحی الهی و

۱ـ سورهٔ نساء آیه ۲۸

۲ـ سورهٔ غاشیه آیه ۲۲

آسمانی بمحمدابن عبدالله(ص) (قرآن– سنت)

۲– اعتقاد بکرامت انسان و جانشینی او از خداونددرروی‌زمین.

۳– انهدام و تخریب مبانی تفکر نژاد پرستی و نژاد گرائی و از بین بردن تبعیضات قومی و نژادی.

۴– نفی تجزیهٔ بشریت از طریق مرزهای جغرافیائی و اقلیمی.

۵ – نابودی هر گونه ظلم و ستم و برقراری نظام عدل و قسط و برادری و اخوت.

۶– تاسیس حکومت واحد جهانی بر مبنای شریعت و قوانین اجتماعی اسلام.

جامهٔ عمل پوشیدن اصول فوق هدف تاریخی اسلام در جامعهٔ جهانی است. و برای رسیدن به آن دارای یک استراتژی ویژه ای است که خود ناشی از اصول تفکر و عقیدت اسلامی می باشد. و این همان چیزی است که ما آنرا " استراتژی ارشادی اسلام " می نامیم. این استراتژی طی تاکتیکهائی می‌خواهد اولا بعد الهی وجود انسانرا علیه بعد لجنی خاکی و فاسد شدهٔ او بشوراند. می خواهد عقل را بر نفس، ایمان را بر شهوت غلبه دهد. و باصطلاح قرآن می‌خواهد انسانرا بیدار ساخته و در درون خودش با شیطان کلاویز نماید و به مبارزهٔ مستمر و دائمی و پیروز وادارد.

بلی اسلام با انسان شناسی خاصی که انسانرا از لحاظ ترکیب تمایلات وجودی به " نَفس لوّامه " و " نفس امّاره " تقسیم می کند، ابتداءاز خود انسان کافر و مشرک و ظالم بر ضد و علیه خود او مدد می گیرد و در صورت عدم انتاج این تاکتیک تبلیغی بسراغ دیگر اصول تبلیغی وارشادی می‌رود.

ما می بینیم خداوند در مورد شخصیت ساقط و فاسد شده کسی مانند فرعون نیز از این شیوهٔ استفاده می کند. به موسی و هارون دستور

می دهد که ابتداء بروند و فرعون طاغی و ظالم را موعظه کنند و دعوت نمایند و تنها زمانی که دستگاه فرعون با خشونت و قهر و غضب وارد معرکه می‌شود ، موسی نیز شیوهٔ موعظه را تغییر می‌دهد .

همینطور نامه های دعوت به اسلامی که حضرت محمد (ص) بسران وپادشاهان آن‌زمان نوشته ناشی از این مسئله است که اساس شیوه‌ارشادی اسلام بر موعظه و دعوت مسالمت آمیز می‌باشد .

مرحله و حلقه ارشادی بعداز " موعظه " ، مرحلهٔ مناظره ، مباحثه و مجادله می باشد . خداوند در قرآن می فرماید

اُدعُ اِلیٰ سَبیلِ رَبِّکَ بِالحِکمَةِ وَالموعِظَةِ الحَسَنَةِ وَ جادِلهم بِالَّتی هِیَ اَحسن . . . [1]

پس حلقهٔ اول از استراتژی ارشادی اسلام و اصل اول از اصول دعوت‌اسلامی سخن‌گفتن با حکمت و موعظه است . حلقهٔ بعدی "مجادله" است‌که‌معمولا درحضورعموم ویاکثیری‌ازمردم صورت‌می‌گیرد .

اما " موعظه " حالت فردی دارد . با توجه به برخی‌ازحساسیت‌ها و نکات روانی ابتدا باید به صورت فردی و دور از چشم همگان به شخص ظالم و کافر پند و موعظه داده شود . در صورت لجاجت باید مبارزه سیاسی آغاز شود . آغاز مبارزهٔ سیاسی با اتخاذ روش " مجادله " صورت می گیرد . مجادله برای این است که چهرهٔ دوم فرد ظالم معلوم شود و دروغ او آشکار گردد و باطل بودنش برای عموم ثابت شود .

حضرت ابراهیم در دعوت اسلامی خود و مبارزه اش با دستگاه منحرف و مشرک نمرود از چنین شیوه ای سود جسته است .

حضرت ابراهیم ابتداء نمرود و نمرودیان را با پند و موعظه دعوت به توبه کرد و سپس بتها را شکست و عجز آنهارا ثابت کرد . اما

۱ــ سورهٔ نحل آیه ۱۲۵

نمرود و نمرودیان مسخ شده از او نپذیرفتند . پس از نجات ازاعدام‌وآتش روش" مجادله را در پیش گرفت . مجادله با شخص نمرود که خود را بـه عنوان خالق و خدا برگرده مردمان جاهل سوار کرده بود .

نمرود گفت . ابراهیم آن خدا چه خدائی است که مردم را به‌آن دعوت می‌کنی ؟ مگر بجز من خدائی وجود دارد ؟ مگر نمی بینی من مسلط وقادربهمه‌چیزهستم و حکم و فرمانم در همه جا نافذ است ، چرامجسمه‌ها و بتها را در هم می شکنی و توده مردم را علیه من دعوت می کنی ؟

ابراهیم پاسخ داد نمرود تو خدا نیستی و نمی توانی باشـــی . خدای من و همهٔ مردم آن کسی است که می تواند بمیراند و می توانـــد زنده کند مردگان را و می تواند همه چیز را بیافریند .

نمرود گفت . من هم می توانم این کار را انجام بدهم . من نیز می‌توانم هر کس را خواستم بکشم و یا پس از آنکه دورنمای مـرگ را به‌او نمودم در پرتو عفو و بخشش خود زنده اش‌نگه دارم .

ابراهیم پاسخ داد خدائی که من به سوی او دعوت می کنم همه چیز را در ید قدرت خود دارد و هر روز خورشید را از مشرق طلوع میدهد و طالع می‌سازد .

تواگر ادعایت‌درست است این نظام ثابت را تغییر بده‌وخورشید را از مغرب برآور .[1]

با مجادله ای که ابراهیم با نمرود انجام داد بطالت و ناحقـی نمرود مانند آفتاب بر همگان روشن می گردید و . . .

۱ــ أَلَمْ تَرَإِلَى الَّذِی حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِی يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِی كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (سوره بقره آیه ۲۵۷)

موسی پیامبرنیز در دعوت فرعون این مراحل را طی کرد. و در آخرین مرحله که فرعون قصد جان اورا کرده بود دست به جهاد نظامی و دفاع از خود زد.

پس جهاد در چارچوب استراتژی ارشادی اسلام آخرین حلقه و آخرین مرحله است.

چنانکه سیره و سنت پیامبر اسلام (ص) نیز آنرا تایید می کند. جهاد در این مرحله به این دلیل واجب می‌شود که شخص" داعی" باید ازخوددفاع‌بکند

ج ـ انواع جهاد

بعضی از فقهاء تقسیم بندیهای مفصل و ریزه کاری‌شده‌برای‌جهاد اسلامی انجام داده اند . اما قاطبه‌ء فقهاء آنرا بدو قسمت کلی تقسیم نموده اند .

شهید ثانی در کتاب شرح لمعه‌درتقسیم‌جهادچنین‌نوشته " جهاد چند قسم است

۱ـ جهاد ابتدائی (آزادیبخش) که بمنظور دعوت کفارومشرکین بدین اسلام انجام می‌گیرد .

۲ـ جهاد با کفار مهاجم . یعنی‌جهادباآندسته‌ازکافرین‌که به مسلمانها حمله‌ور شده باشند و احتمال برود که بر اراضی و شهرهای مسلمین استیلا و تسلط پیدا کنند یا مالشانرا بگیرند و یا کاری مانند آنرا انجام بدهند ، واجب می‌باشد .

۳ـ جهاد با مصمم بقتل نفس محترمه . اگر کسی قصد و اراده‌کند که نفس محترمی را بکشد و یا مال او را به زور تصرف نماید و یا اورا به بردگی و اسارت بگیرد بر مسلمانان واجب می‌شود که با چنین کسی جهاد نمایند . جهاد مسلمانی که اسیر دست کفار باشد از این باب است . اما برخی از فقهاء گفته اند که این را باید " دفاع " نامید و نه جهاد و گویا این تعبیر رساتر و بهتراست .

۴ـ جهاد با بغات (اهل بغی) و آنها کسانی هستند که بر امام علیه‌السلام (ویانایب برحق و عادل او) خروج کنند و مسلحانه‌بشورند [1]

۱ـ شرح‌لمعه ج ۱ ص ۲۵۵ چاپ قدیم

این تقسیم بندی شهید ثانی را می‌توان در دو قسمت خلاصه کرد

۱ـ جهاد ابتدائی (آزادی بخش)

۲ـ جهاد دفاعی .

چون جهاد با مصممین بقتل نفوس محترمه و جهاد با کفارمهاجم بحوزهٔ اسلام و جهاد با اهل بغی و شورشیان مسلح داخلی در واقع همه شان جنبهٔ "دفاعی" دارند و می توانند زیر یک عنوان گرد آیند . چنانکه فقیه مجدد و انقلابگر و ستم ستیز زمان ما امام خمینی در کتاب تحریرالوسیله همهٔ این‌مطالب و مسائل را تحت عنوان " فصل فی‌الدفاع " مورد بحث قرار داده است .[۲]

همچنین در کتاب " الفقه علی آراء فقها الاسلام " که چکیده و خلاصهٔ آراء و نظریات فقهاء در ابواب و فصول گوناگون فقهی‌بوده‌وموارد اختلاف فقهاء (اعم از شیعه و سنی) را شامل می‌شود نیز روی این تقسیم بندی تاکید و تکیه شده است .[۱]

فقهاء اسلام جهاد ابتدائی و آزادیبخش را مشروط به حضورامام معصوم می‌دانند و معتقدند که در زمان غیبت امام معصوم (ع) و ولایت فقهاء مسلمانان میتوانند جهاد دفاعی بکنند . یعنی اگر منافع مسلمین و یا حوزهٔ اسلام و بیضهٔ اسلام (مرکزیت و مجتمع اسلام) در خطر افتاد جهاد دفاعی بر همگان واجب‌می‌شود .

اما مادامی که کفار منافع مسلمین را به خطر نیانداخته و اراضی و یا شهرهای آنهارا اشغال نکرده اند و برنامهٔ اشغالی نیز ندارند نباید با آنها جنگ نمود [۳]

۱ـ تحریرالوسیله ج ۱ ص ۴۸۵

۲ـ الفقه علی آراء فقهاء الاسلام ص ۸۷

۳ـ شرح لمعه ج ۱ ص ۲۵۵

پس بنابراین در زمان غیبت امام زمان (عج) فقط جهاد دفاعی مجاز می‌باشد.

اما شکل جهاد دفاعی چگونه است؟

در جهاد ابتدائی که مخصوص زمان و حضور معصوم می باشد جهاد بر زنان واجب نیست. اما در جهاددفاعی اولا اذن و اجازهٔ امام معصوم و یا نائب خاص او و همچنین نائب عام او (فقیه) شرط نمی باشد نیازی به اینها نیست. بمحض احساس خطر برای اسلام و مملکت اسلامی باید بر علیه کفار مهاجم خارجی و شورشیان ستمگر و مسلح داخلی (اهل بغی) جنگید. این جنگ بر هر مکلفی (اعم از زن و مرد) واجب است [1]

در جهاد دفاعی شرط است که مهاجم یا کافر و مشرک باشد ویااز مسلمین اهل بدعت و منحرف.

برای مثال می‌توان از تهاجم بعثیون عراقی بخاک ایران‌نام برد. بعثیون بدعت‌گزارانی هستند که با انکار ضروریات اسلام مرتدشده‌اند.

جنگ و جهاد با نظام بعثی مسلط برعراق از دو جنبه‌واجب‌است:

۱ـ بدلیل ارتداد سران و اعضاء حزب بعث، چون آنها به محض ارتدادشان کافر شده اند و حق ولایت و حکومت برمسلمین را ندارند.

۲ـ بدلیل بغی و تجاوز نظامی شان به‌مردم ایران.

۱ـ تحریر الوسیله امام خمینی ج ۱ ص ۴۸۵
و شرح لمعه ج۱ ص ۲۵۵ از شهید ثانی

ب – شرایط وجوب جهاد

چنانکه گفته شد شرط وجوب جهاد ابتدائی حضور امام معصوم می باشد که حد اقل سالی یکبار واجب می‌شود. و کسانی می توانند در آن شرکت نمایند که دارای این شرایط باشند.

۱– بلوغ ۲– عقل ۳– آزادی ۴– مرد بودن ۵ – پیر از کارافتاده نباشد (هم نباشد) ۶– فلج و از دست و پا معلول نباشد ۷– نابینا نباشد ۸– دارای بیماری مانع از تحرک و جنگیدن نباشد ۹– امام یا نایب ویژه او دعوت کرده باشد [۱]

اما درجهاد دفاعی این شرایط سنگین وجود ندارد. اگر خوف گسترش نفوذ و تسلط کفار بر کشورها و شهرهای مسلمین برود جهاد دفاعی بر تمام مکلفین و مسلمین واجب می‌شود بهر وسیله ای که بتوانند دفاع نمایند. برزنان و برمردان و برهمه واجب می‌شود.

با توجه به این حقیقت فقهی باید گفت اکنون جهاد بر همهٔ مسلمین واجب است چرا که اکثریت قاطع بلاد و کشورهای مسلمین زیر سلطه بیگانگان و کفار قرار دارد. قسمتی از خاک اسلام زیر تسلط و چکمهٔ جائرانه روسیه شوروی قرار دارد. مانند قفقاز، باکو، ترکمنستان، تاجیکستان و افغانستان و...

بخش عظیم دیگر آن ها نیز در استعمار آمریکا و کشورهای سرمایه داری غرب می‌باشد. مانند عربستان سعودی، مصر، اندونزی، فتانی،

۱– تبصره المتعلمین فی احکام الدین ص ۷۹ از علامهٔ حلی

تایلند شیخ نشینهای خلیج فارس، سومالی، سودان، سنگال‌ومراکش...
فلسطین نیز در غصب و تصرف عدوانی یهودیان‌صهیونیست‌قرار دارد.

لذا یک جهاد همگانی باید علیه متجاوزین و اشغالگران خارجی صورت داده شود تا ضمن آن سرزمینهای اسلامی آزاد شوند.

برای جهاد دفاعی فقهاء فقه جعفری و عترت رسول الله (ص) حتی جائز دانسته اند که مسلمین پشت سر پیشوای جائر بجنگند تا بیضهٔ اسلامی و جامعهٔ اسلامی را از شر کفار اشغالگر و متجاوز نجات‌دهند. مانند آنچه که در زمان صلاح الدین ایوبی و جنگهای صلیبی صورت‌گرفت. صلاح الدین ایوبی فاقد شرایط رهبری بود. لکن برای آزادی بلاد اسلام جنگیدن بهمراه او ایرادی ندارد.

ضمنا فقهاء شرط‌کرده اند که انسان در این جهاد قصد کمک و معونه جائر را ننماید، بلکه قصد استخلاص سرزمین‌اسلامی‌رابنماید [۱]

دفاع نیز دو گونه است. یکی دفاع از اساس و حوزهٔ اسلام‌است و دیگری دفاع از جان و مال و عیال در صورت مورد تعرض و تجاوز قرار گرفتن. و هردو بدون نیاز به کسب اجازه از امام واجب می‌باشند.

برای آگاهی بیشتر از مسائل مربوط به جهاد دفاعی و نیز دفاع شخصی بخش مربوط بدفاع را از کتاب تحریرالوسیله امام خمینی ترجمه و نقل می‌کنیم

"دربارهٔ دفاع"

و آن بر دو قسم است ۱ـ دفاع از اسلام و حوزه اسلام.

۱ـ تبصره المتعلمین ص ۷۹ چاپ جدید

۲ـ دفاع از جان خود و چیزهائی مانند آن

۱ـ دفاع از حوزه اسلام و اساس آن

مسئله ۱ـ اگر دشمنی متوجه کشور و شهرهای اسلامی یا مرز های آن شد بطوریکه موجب خوف براساس اسلام و جامعهٔ اسلامی باشد، دفاع کردن از اسلام واجب است بهر وسیله ای که ممکن باشد مانند فدا کردن جان و مال.

مسئله ۲ـ واجب بودن دفاع مشروط به حضور امام معصوم‌واجازه او نمی‌باشد. چنانکه اجازهٔ نایب خاص و یا نایب عمومی آنحضرت نیز لازم نمی‌باشد.

بنابراین دفاع بر هر مکلفی واجب می‌شود بدون قید و شرط با هر وسیله‌ای که داشته باشد.

مسئله۳ـ اگر خوف آن رود که دشمن استیلا و تسلط خود را گسترش دهد و اسیرشان سازد، در اینصورت دفاع واجب می شود به هر وسیله ای که ممکن باشد.

مسئله ۴ـ اگر خوف آن رود که دشمن کافر بر حوزهٔ اسلام وشهر های آن تسلط سیاسی پیدا کند و این تسلط سیاسی منجر شود به اسارت سیاسی و اقتصادی مسلمین و ذلت و تحقیر اسلام و مسلمین و ضعیف شدنشان دفاع واجب می‌شود. و این دفاع یا با سلاحهائی که دشمن‌دارد و شبیه آن صورت می گیرد و یا با مقاومت و مبارزه منفی مانند تحریم خرید کالای دشمن و ترک کردن استعمال آنها و معاشرت نکردن با آنان بطور کلی.

مسئله ۵ ـ اگر در روابط تجارتی که میان مسلمین و کشور های بیگانه واقع می‌شود احتمال و خوف تسلط بیگانگان بر مرکز و حوزهٔ اسلام و شهرهای مسلمانان برود، واجب است برهمهٔ مسلمین دوری کردن‌از آن

روابط و حفظ آن روابط حرام است . در اینجافرقی میان تسلط سیاسی وغیر سیاسی که موجب استعمار مسلمین و یا بلاد مسلمین می گردد وجود ندارد هرچند استعمار استعمار معنوی یعنی فرهنگی باشد .

مسئله ۶ـ اگر روابط سیاسی میان دول اسلامی و دولتهای خارجی و بیگانه باعث تسلط آنها بر نفوس و شهرها و اموال مسلمانان شودیاباعث اسارت سیاسی مسلمانان گردد برقراری روابط حرام است و پیمانهائی که برقرار می‌کنند باطل است و بر مسلمان واجب است که در این مواقع روساء دولتهای خودرا ارشاد کنند و آنانرا وادار سازند که چنین قرارداد هائی را فسخ نمایند هرچند که با مبارزهٔ منفی باشد .

مسئله ۷ـ اگر ترس آن رود که یک کشور مسلمان مورد هجوم و حملهٔ بیگانگان واجانب قرار بگیرد برتمام دولتهای اسلامی واجب است که ازآن کشورمسلمان حمایت و دفاع کنند با هر وسیله که ممکن باشد . چنانکه بر آحاد مسلمین چنین وظیفه‌ای واجب است .

مسئله ۸ـ اگر یکی از دولتهای اسلامی رابطه ای با یکی از دولتهای خارجی و بیگانه برقرار سازد که مخالف مصلحت اسلام ومسلمین باشد ، برهمهٔ دولتهای اسلامی واجب است که برای برهم زدن و قطع آن رابطه تلاش و کوشش کنند از راههای سیاسی یا اقتصادی مانند اینکه با آن دولت قطع روابط سیاسی یا اقتصاد کنند .

همچنین برتمام مسلمانان واجب است تلاش نمایند برای برهم زدن چنین رابطه ای با هر وسیله ای که در امکان دارند مانند مبارزه‌منفی و چنین روابط و پیمانهائی باطل و در شریعت اسلام حرام می‌باشند .

مسئله ۹ـ اگر بعضی از روساء دول اسلامی یا وکلا و نمایندگان مجلسینشان موجب و باعث نفوذ سیاسی یا اقتصادی خارجی‌ها وبیگانگان بر مملکت اسلامی شوند بطوریکه خوف خطر برای اسلام یا استقلال کشور ولو درآینده برود ، آنها خائن محسوب می‌شوند و از هر مقامی که دارند

خودبخود معزولند هرچند که ابتداء آنرا بطور مشروع کسب کرده باشند . و برامت مسلمان است که چنین کسانی را مجازات نمایند هر چند که با مبارزه منفی باشد . مانند معاشرت و ترک معامله و روی گردانی از او به هر صورتی که ممکن باشد . مسلمین باید سعی و اهتمام نمایند که او رااز شئون و مناصب سیاسی بیرون کنند و از حقوق اجتماعی محروم سازند .

مسئله ۱۰ــ اگر در روابط تجارتی موجود بین دولت اسلامی با یک دولت بیگانه و خارجی یا روابط تجارتی موجود بین دولت اسلامی ویا تجار مسلمین با تجار بیگانه خوف و ترس تسلط بیگانگان بر بازار مسلمین و زندگی اقتصادی شان برود ترک و فسخ آن روابط واجب است و آن تجارت حرام می‌باشد . و بر رهبران مذهبی است که آنرا تحریم نمایند ، هم کالایش را و هم خود تجارت را طبق شرایط زمان . بر امت مسلمان نیز واجب است که از رهبران مذهبی خود تبعیت کنند همانگونه که بر همگان واجب است تلاش نمایند برای قطع آن روابط [1]

۲ــ دفاع شخصی

هیچ اشکالی نیست در اینکه برای هر انسانی در مقابل دشمن محارب یعنی کسی که به او اعلان جنگ داده و دشمن مهاجم و دزد وامثال اینها حق دفاع هست . چه دفاع از خود و چه دفاع از حریم خانواده وچه دفاع از مال شخص بـهر مقداری که می‌تواند انجام دهد .

اگر دزد یا غیر دزد هجوم آورد درخانه و یا خارج خانه برای کشتن شخص، واجب است به هر وسیله که ممکن باشد آن شخص ازخود دفاع کند ، هرچند که کار به قتل مهاجم منجر شود . و جایز نیست تسلیم شدن و تن به ظلم دادن . اگر دشمن هجوم آورد به یکی از بستگان و خویشان

۱ــ تحریرالوسیله امام خمینی ج ۱ ص ۴۸۵ــ ۴۸۷

شخص مانند پسر، دختر، پدر، برادر و غیر آنها و یا حتی خادم مرد ویا زنش که اورا بکشد، جایز و بلکه واجب است دفاع از آنها هرچند که منجر به قتل مهاجم شود.

اگر بخانواده شخص هجوم کنند چه همسر او باشد و چه غیر آن و بخواهند تجاوز کنند، براو واجب است بهر وسیله ای که ممکن باشد مهاجمان را دفع کند هرچند کار به قتل و کشته شدن مهاجم بیانجامد. بلکه ظاهرا دفاع واجب است اگر منظور مهاجم چیزی کمتر از تجاوز ناموس هم باشد اگر هجوم کنند برمال خود شخص یا برمال خانواده او جایزاست دفعش بهر وسیله ای که ممکن باشد هرچند بقتل مهاجم منجر شود [۱]

اینها فتاوای صریح امام امت درباره دفاع عمومی و دفاع شخصی است که ملاحظه فرمودید و اکنون نتیجه گیری کلی به عهده خود شما می باشد.

۱ـ تحریرالوسیله ج۱ صفحه ۴۸۷

چون مسائل واحکام دفاع شخصی مفصل بود بهمین مقدار کفایت شد. چون اینها اساس مسائل مربوط بدفاع شخصی را دربر دارند.

۵ـ آنانکه علیهشان جهاد واجب است

اکنون‌که مهفوم جهاد و شرایط وجوب آن معلوم گردیداین‌مسئله مطرح می شود که با چه کسانی باید جهاد کرد؟ چه اشخاص و جریانهاو دسته‌جاتی هستند که جهاد علیه شان واجب است؟

در پاسخ این پرسش باید گفت

جهاد ابتدائی علیه دو گروه واجب است

۱ـ اهل کتاب مانند یهود و نصارا و مجوس و . . . تا اینکه‌حاضر بقرارداد ذمه شوند و یا اسلام را بپذیرند .

۲ـ ملحدین و دهریان و آنانکه بخدا و پیغمبری عقیده‌ندارند . امام معصوم با اینان میجنگد یا مسلمان شوند یا کشته شوند . آنها نمی‌توانند بعنوان اهل ذمه در مملکت اسلام زندگی کنند .

ایندوپایه‌ٔجهادابتدائی و آزادیبخش است و مشروط بحضور پیغمبرو یا امام معصوم می‌باشد که در زمان فعلی منتفی است .

جهاددفاعی نیز با دو گروه و دسته واجب است

۱ـ " کفار مهاجم " . مشرکین و کفاری‌که به مرزهای اسلام یورش بیاورند و یا با برنامه‌های منظم علیه مسلمین توطئه کنند تابتوانندتسلط سیاسی و اقتصادی پیدا کنند .

جهاد علیه اینها واجب است بمحض تشخیص موضوع و نیاز به امام‌ویانایب‌اونمی‌باشد .

در اینجا فرقی بین اهل کتاب مانند یهود و نصارا و ملحدین و بی خدایان مانند دهریون و ماتریالیستها و مارکسیستهاوجودندارد .

۲ـ " اهل بغی " یعنی کسانی از مسلمین که علیه امام عادل جامعه مسلمین مسلحانه قیام کرده باشند و یا دست به راهزنی مسلحانه وقطع راه‌درگردنه‌هاوبیابانها بزنند و یا با تظاهر مسلحانه موجب ناامنی و ارعاب و وحشت جامعه مسلمین شوند .

برخی از فقهاء در اطلاق باغی و اهل بغی وجود و حضور امام معصوم را شرط دانسته اند. اما اکثر فقهاء فقط وجود "امام عادل" را شرط دانسته اند و گفته اند که هرکس بر رهبر و امام عادل مسلمین (فقیه جامع شرایط افتاء) خروج مسلحانه کند "باغی" محسوب می شود. وبرخی دیگر ازفقهاء تجاوزمسلح بر مسلمین را شرط تحقق باغی شدن دانسته‌اند اعم از اینکه امام عادل باشد یا نباشد.

چنانکه در کتاب "الفقه علی آراء فقهاء الاسلام" تعبیر "... والبغاة علی المسلمین" ذکر شده است.[۱]

بهرحال قدر مسلم این است که اگر کسی در حکومت امام عادل مسلمین قیام مسلحانه کند باغی محسوب می‌شود و جهاد بااوبرمسلمانان واجب است.

اینها مجموع‌کسانی هستند که جهاد بر علیه شان واجب است. اما برای هرچه بیشتر روشن شدن مطلب متن سخنان یکی از فقهاءورزیده و بزرگ اسلام یعنی شیخ بهاء الدین عاملی معروف به "شیخ بهاء" را در اینجا عینا نقل می‌کنیم:

"... بدانکه سه طایفه اند که قتال کردن با آنان‌واجب‌است.

طایفه اول. "**حربی**". **و ایشان دو گروهند. گروه اول مردان جوانندکه‌غیر خدای‌را پرستش می‌کنند. چون‌آفتاب پرستان‌وستاره‌پرستان** و بت پرستان و غیر اینها.

گروه دوم جماعتی اند که هیچ چیز را پرستش نمی نمایند. چون ملحدان و دهریان (یعنی مادیون). و با این هردو جماعت جهاد کردن در حضور امام واجب است تا آنکه مسلمان شوند. و از این دوطایفه‌جزیه نتوان قبول کرد.

۱ـ صفحه ۸۷ باب الجهاد

طایفهٔ دوم . اهل‌کتابند . و ایشان نیز دو قومند . قـــوم اول جماعتی اند که کتابی در دست دارند و پیغمبری داشته اندچون‌جهودان (یعنی یهودیان) که تورات کتاب ایشان است و موسی کلیم علیه‌التحیّة والتسلیم پیغمبر ایشان . و همچنین نصارا .

قوم دوم آنکه کتابی ندارند و پیغمبری نداشته اند . اما به شبه کتاب و پیغمبری قایلند . چون مجوسان که می‌گویند کتابی موسوم به ژند و پاژند (منظور اوستا می‌باشد) دارند و پیغمبری زرتشت نام داشته اند . و در احادیث وارد شده که ایشان کتابی داشته اند و آنرا سوخته انـــد و پیغمبری داشته اند که اورا کشته اند . و پیغمبر ایشان‌کتابی‌بدیشان‌آورده بود که بر پوست دوازده هزار گاو نوشته بودند .

و جهاد با ایندو فرقه واجب است تا آنکه مسلمان شوندویاجزیه قبول کنند با شرایط و . . . [۱]

طایفهٔ سوم . که قتال کردن با ایشان واجب است چون یاغیان‌و خوارج که از امام زمان روی گردان و یاغی شده باشند و . . . "[۲]

با توجه به‌مطالبی که گفته شد مشخصات آنانکه جهادبرعلیه‌شان واجب می‌باشد روشن و مشخص گردید .

مسئله دیگری که باید وضع آن روشن شود ، مسئله غنائم جنگی‌و وضعیت اسرای جنگی است .

و اکنون می پردازیم به تشریح این دو مسئله .

۱و۲ـ جامع عباسی ص ۱۵۳ و ۱۵۵ چاپ سنگی بمبئی .

ونیز برای آگاهی بیشتر بکتاب تبصره المتعلمین ص ۸۰ و شـــرح لمعه ج ۱ ص ۲۵۷ مراجعه شود .

غنائم جنگی دو حالت دارد . یکی در رابطه با کفار و مشرکین و ملحدین و دیگر در رابطه با محاربین داخلی و اهل بغی .

" غنیمت " بر اموال منقول و غیر منقولی گفته می شود که در جهاد با قهر و غلبه و فتح بدست مجاهدان مسلمان بیافتد .

وسائل شخصی دشمن مقتول مانند اسلحه ، لباس و زره ، سپر و اسبی که در معرکه بر آن سوار بوده باشد بمجاهدی تعلق می گیرد که او را کشته است .

وسائل و اموال غیر شخصی نیز یا منقول و قابل نقل و انتقالست و یا نیست مانند زمین و باغ و . . .

قسم اول را باینصورت تقسیم می کنند .

امام ابتداء مخارج برخی هزینه های جنگی را از آن کسر می کند و سپس یک پنجم آنرا برای مستحقان و بیچارگان در نظر می گیرد و بقیه بین مجاهدین که در جنگ شرکت داشته اند تقسیم می‌کنند .

اما قسم دوم یعنی زمینها و باغات و املاک بعداز اخراج خمس یعنی یک پنجم متعلق بعموم مسلمانان می‌باشد و برای جامعه‌مصرف‌میشود

اما در رابطه با اهل بغی و خوارج یعنی آنانکه از خود مردمان جامعه اسلامی علیه امام عادل خروج مسلحانه کرده باشند‌درصورت‌شکست مسلمانان مجاهد هیچگونه حق‌غنیمت‌گرفتن‌ازاموالشانراندارند .

یعنی‌اموال اهل بغی را نمی‌شود به عنوان غنیمت جنگی‌اخذ کرد چنانکه زن و فرزندانشانرا نمی‌شود به اسارت گرفت [1]

چنانکه‌امام علی‌ابن‌ابی‌طالب علیه‌السلام درجنگ‌جمل چنین عمل نمود . یعنی پس از پیروزی و پایان جنگ اسیران را آزاد کرد و اموال‌کسی را نیز اجازه نداد که مجاهدان به‌عنوان "غنیمت‌جنگی" تصرف نمایند و عمل‌آن‌حضرت برای‌مسلمین حجت‌می‌باشدوسندیت‌دارد . البته عده ای از فقهاء نظرشان براین‌است‌که‌قسمتی از اموال اهل بغی که در معرکه و محل نبرد می باشد به عنوان غنیمت قابل اخذ می باشد .

۱ــ جامع عباسی صفحه ۱۵۵

ز ـ اسرای جنگی

اگر کسی از کفار محارب و در حال جنگ ، پیش از پایان‌جنگ‌اسیر شود و اسلام نپذیرد کشته خواهد شد . و زن و بچه شان تحت سر پرستی و قیمومت جامعه اسلامی در خواهد آمد . و اگر پس از پایان جنگ مردان شان اسیر شوند ، کشتنشان جایز نیست . پیشوا و امام مسلمانان مختارست که اورا درخدمت مسلمین نگه دارد و یا اینکه با اخذ فدیه و غرامت جنگی آزاد سازد [1]

پیغمبر اسلام در یکی از جنگها سواد آموختن ده نفر مسلمان بی‌سواد را به عنوان فدیه و غرامت جنگی اسیران کفار قرار داد و پس از تعلیم آزاد شدند .

خداوند متعال در قرآن شریف دربارهٔ اسرای‌جنگی به مسلمانان چنین دستور داده است

" شما مومنان چون (در میدان جنگ) با کافران روبرو شوید "
" باید (شجاعانه) آنهارا گردن زنید تا آنگاه که از خونریزی "
" بسیار دشمن را از پای درآورید (و بکلی تسلیم و مغلوب "
" سازید) پس از آن اسیران جنگ را محکم ببند بکشید تابعدا "
" اورا آزاد گردانید یا فدا گیرید تا (در نتیجه) جنگ "
" سختیهای خودرا فرو گذارد (یعنی تا کافران تسلیم شوندو،

---

۱ ـ به تبصره المتعلمین علامه حلی ص ۸۲ مراجعه شود

" جنگ خاتمه یابد یا تا همه ایمان آرند و جنگ از جهان برافتد) "
" این حکم فعلی است و اگر خدا میخواست خود از کافران "
" انتقام میکشید و . . . " [1]

اینها مطالب بسیار فشرده ای بود که راجع به مسائل مربوط به غنیمت جنگی و اسیران جنگی از دیدگاه فقه سیاسی اسلام گفته شد و مشتاقان میتوانند بمنابع و متون مفصله رجوع نمایند .

۱ــ سورهٔ محمد آیهٔ ۴

فاذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب حتی اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق فامامنا بعد واما فداء حتی تضع الحرب اوزارها ذالک ولو یشاء الله لانتصر منهم ولکن لیلو بعضکم ببعض والذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم .

ح ـ آئین جهاد (مقررات جنگی)

به این قسمت از بحث بیشتر می توان عنوان اخلاقیات مبارزه و جهاد ، اخلاقیات نظامی و یا بطور خلاصه اخلاق مجاهد را صادق ومنطبق دانست .

جهاد و جنگ دراسلام آئین و مقرراتی دارد که مجاهدان اسلام باید آنهارا فرا بگیرند و جزء خلق و خوی خود قرار دهند .این اخلاقیات و مقررات را ما در اینجا بطور خیل فشرده بیان می‌کنیم .

۱ـ جهاد با نفس. شخص مجاهد قبل از پرداختن به جهاد با دشمن باید با نفس خود جهاد کند یعنی خودسازی نماید وگرنه در معرکه جنگ شکست می‌خورد .

(در کتب فقهی و حدیثی مباحث جهاد نفس بیشتر از جهاد با دشمن میباشد (بوسائل الشیعه مراجعه شود ج۱۱)

۲ـ فرمانبری از امام . مجاهدان باید از امام معصوم و یا نایب او فقیه جامع الشرایط اطاعت کنند و رهنمود بگیرند .

۳ـ آموزش نظامی و جنگی . مجاهدان باید آموزش دیده باشند .

۴ـ قصد قربت . مجاهدان باید بقصد تقرب پیدا کردن به خدا و جلب رضایت الهی مجاهده و قتال کنند .

جهاد با هر قصد و نیت دیگری باطل می‌باشد و اگر کشته شود شهید نیست .

۵ ـ دعوت . قبل از شروع جنگ بدون در نظر گرفتن ضدیت‌و دشمنی باید خصم را باسلام و مصالحه دعوت کرد در صورت عدم‌پذیرش

جنگید (نامهٔ ۱۲ نهج‌البلاغه فیض)

۶ـ متانت و استواری. مجاهد باید نترس، متین، بی لرزش و هراس و استوار باشد (المومن کالجبل الراسخ لایحرکه العواصف) . مومن باید همچون کوه استوار باشد و طوفانها اورا نلرزاند . اگر کسی ایمان، متانت و استواری‌نداشته باشد شایعات و پارازیتهای تبلیغی دشمن‌اوراشکار خواهد کرد . مانند برخی از افسران و سربازان امام حسن (ع) که خائن شدند .

۷ـ صبر و شکیبائی . مجاهد باید در سنگرش صبور و امیدوارباشد طول زمان و پایان ناپذیری جنگ اورا فرسوده نسازد و روحش را خسته نکند .

علی (ع) می‌فرماید .

لایعدمُ القبور الظَّفرَ وَاِن طالَ به الزَّمانُ

یعنی مجاهدان صبور پیروزی را از دست نمی‌دهند هرچند زمان بسیار گذرد (نهج البلاغه خطبه ۱۵۳)

۸ـ خطابه و پند فرمانده. از آداب حنگ است که فرماندهان‌قبل از شروع قتال سربازان را موعظه و بجهاد و مبارزه تحریص و ترغیب کنند . چنانکه علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام میکرد (وسائل‌الشیعه ج۱۱ص ۷۱)

۹ـ داشتن شعار جنگی . مستحب است که مسلمانان در حین جنگ شعارهای ویژه‌ای در جهت تبیین هذف‌جنگی شان و درجهت‌تحریص و ترغیب مجاهدان تکرار کنند .

چنانکه پیغمبر این عمل را انجام می‌داد .

روز فتح مکه مسلمین شعار می‌دادند " *نحن عِبادُالله حقاحقا* "

دریکی‌ازجنگهامیگفتند "*یااحدیاصمد*" .درحنگ‌بنی‌الملوح شعارمی‌دادند "امت . امت" در جنگ بنی المصطلق میگفتند "*اَلا اِلَی الله الاَمر*" در جنگ بدر و احد شعار می‌دادند "*یانصرالله اقترب ، اِقترب*"

شعار امام حسین (ع) درکربلا " یامحمد " بود . و امام صادق ع فرموده شعارما " یامحمد یامحمد " است .

(وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۱۰۳)

همچنین یکی از شعارهای جنگ احد این بود

" اللهُ مولانا ولا مولا لکم "

۱۰ــ در ماههای حرام جنگ نکند . مگر آنوقت که از حمله دشمن در امان نباشد .

۱۱ــ اعطاء تامین . اگر فردی از کفار به مسلمین پناهنده شود همه میتوانند باو پناهندگی بدهند حتی یک سرباز ساده .

۱۲ــ مراجعت مشتبه . اگر یکی از کفار بخیال اینکه به او امان داده‌اند وارد حدود مسلمین شود . اورا نباید کشت باید به محل اولش مراجعت داد .

۱۳ــ کشتن زنان و اطفال و معلولین و نابینایان حرام است .

۱۴ــ اگر کفار با سرای مسلمان و یا زن و بچهٔ خودشان "تترس" کنند یعنی آنهارا حایل بین خود و مسلمانان قرار دهند ، در صورتی که هیچ راه چاره‌ای نباشد میتوان آنهارا کشت .

۱۵ــ ایثار ــ مستحب است که انسان ، برادر مسلمان و مجاهد خودرا در غذا و آب برخود مقدم دارد . مانند شهداء جنگ احد .

۱۶ــ حرمت فرار . فرار از میدان و معرکه نبرد حرام است مگر آنکه بخواهد درجائی که بیشتر بدشمن مشرف است قرار گیرد مانند "تپه"

۱۷ــ بی تاثیری شرایط جوی . ببهانه فصل گرما وفصل سرما نباید پشت بجنگ و جهاد زد این گناهست (نهج البلاغه خطبه ۲۷)

۱۸ــ در التزام فرمانده بودن . مجاهد وسرباز باید در حمله و عدم حمله هردو در فرمان فرمانده خود باشد .

۱۹ـ حرمت مثله. مثله کردن جنازه‌های دشمن یعنی بریدن بینی لب و چشم و گوش . . . آنها حرام است.

۲۰ـ غدر . غدر کردن حرام است یعنی کشتم کفار بعد از آنکه آنهارا مطمئن سازی که در امان هستند .

۲۱ـ زهر در آب آشامیدنی ریختن حرام است .

۲۲ـ در جنگ باید نماز را شکسته بجای آورد و اسم آن " نماز خوف " است .

۲۳ـ حرمت غلول. پنهان کردن چیزی از غنیمت حرام است .

اینها مطالب بسیار فشرده ای است که راجع به اخلاق جنگی اسلام ملاحظه فرمودید ، بیان تفصیلی آنها نیاز به یک بحث حداگانه و مستقل دارد .

ط ـ عقد صلح و شرایط آن

پایان دادن بجنگ و شرایط آن و کیفیت برقراری عقد صلح میان مسلمین و کفار نیز یکی از مباحث فقه سیاسی در باب جهاد می‌باشد.

شهید اول و شهید ثانی در کتاب شرح لمعه می‌نویسند:

ترک جنگ و پایان دادن به آن در پنج مورد بر مسلمانان واجب می‌شود.

۱ـ "تامین". اگر یکی از مسلمین بیکی‌از کفار و یا عده‌ای‌ازکفار امان دهد، جنگ با آنها حرام می‌شود. مشروط بر اینکه این تامین‌قبل‌از اسیر شدن کفار توسط مسلمین باشد. و نیز مشروط براینکه عاری از مفسده باشد. مثلا یقین شود که آنها جاسوس دشمن نیستند.

۲ـ "حکمیت". اگر کفار و امام مسلمین حاضر شوند که شخصی بعنوان حکم و داور قضاوت نماید، آن حکم هرچه گفت باید عمل شود. از جمله ترک جنگ. مشروط براینکه داوری حکم بر خلاف مسلمات موازین اسلام نباشد.

چنانکه در زمان رسول‌الله (ص) یهودیان "بنی قریظه" حاضر شدند که به حکم داوری سعدبن معاذ گردن نهند و براساس حکمیت سعد ابن معاذ مردان جنگی آنهارا اعدام و زن و فرزندشان اسیر شدند.

۲ـ "اسلام". مسلمان شدن کفار نیز موجب متارکه جنگ‌می‌شود اگر در حین جنگ یکی از کفار و یا همهٔ آنها مسلمان شوند. حکم به ترک جنگ داده می‌شود. یعنی در صورت مسلمان شدن فرد با او نباید جنگید و در صورت اسلام آوردن جمع با همهٔ آنها نباید جنگید.

۳ـ "پذیرش جزیه" اگر در حین جنگ کفار مسلمان نشوند ولی اعلام کنند که حاضرند بشرایط ذمه عمل کنند یعنی در سایهٔ حکومت

اسلام با مقررات ویژه ای زندگی نمایند ترک‌جنگ واجب می‌شود (این در صورتی است که آنها از اهل کتاب باشند)

۴ـ " صلح " در صورتیکه امام مسلمین یا نایب او عقد صلح برقرار کند ترک جنگ و اطاعت از او واجب است. در عقد صلح شرط است که از ده سال بیشتر و از چهارماه کمتر نباشد. اما ظاهر این است که هر مقدار امام مصلحت اسلام و مسلمین بداند صلح جایز است. در صلح میان مسلمانان و کفار حتما باید مصالح جامعه مسلمین درنظر گرفته شود [۱]

در اینجا نظرات مرحوم شیخ بهاء الدین عاملی را برای تکمیل بحث " صلح " و بیان شرایط آن عینا می‌آوریم تا موجب ازدیاد بصیرتمان نسبت به این مسئله گردد. شیخ می‌گوید:

" بدانکه هرگاه امام مصلحت در صلح کردن با کفار بیند و ترک جنگ را با ایشان صلاح داند جایز است که با ایشان صلح کند و می باید که صلح کمتر از یکسال نباشد و اگر مسلمانان بسیار ضعیف باشند تا ده‌سال نیز جایز داشته اند و اصح آن است که آنمقدار وقت‌که امام مصلحت درآن داند صلح جایز است واگر در صلح کردن محتاج‌بدادن چیزی باشدآیا دادن آن واجب است یانه؟ میانهٔ مجتهدین خلافست. قول اقرب آنست که واجب نیست و متولی عقد صلح غیر از امام و نایب او کسی دیگر نمی‌تواند شد. یعنی همچنانکه هریک از مسلمانان را جایز بود که‌هریک از کافران را امان دهد، صلح آنچنان نیست و هرگاه امام با کفار صلح کند براو واجبست که ایشان و اموال‌ایشان را نگاه دارد (یعنی حفاظت کند) و هر شرط مشروعی که در صلح واقع شود وفا بآن کند. و اگر امام بعدازآنکه با کفار صلح کرده باشد بمیرد برامامی که بعداز اوست لازم است که وفا به شرط او نماید و هرگاه کافران کاری کنند که منافی صلح باشد، صلح باطل

۱ـ شرح لمعه ج ۱ ص ۲۵۹ کتاب الجهاد

می‌شود .

و همچنین هرگاه بعضی از ایشان کاری کنند که منافی صلح باشدو جماعت دیگر بر صلح باقی باشند صلح نسبت بجماعت اول باطل است . و هرگاه بر امام ظاهر شود که کفار صلح را برهم خواهند زد یا از ایشـــــان خیانتی ظاهر خواهد شد ، جایز است که صلح را برطرف کند ، بشرطی که مجرد گمان نباشد ، بلکه ظن او غالب باشد .

و هرگاه میانهٔ کفاری که‌امام با ایشان صلح کرده باشد نزاعی‌واقع شود و دعوای خودرا بامام (مسلمانها)رفع نمایند ، لازم است بر امــــام بطریق اسلام میانهٔ ایشان حکم کند واگر جهودان و نصارا دعوای خود را بامام رفع (یعنی مراجعه) نمایند ، مخیر است که میانه ایشان بطریق‌اسلام حکم کند . یا از ایشان اعراض نماید و جواب ایشان ندهد [۱]

لازم به یادآوری است که در زمان صلح فروش اسلحه بکفـارحرام می‌باشد چنانکه در زمان جنگ حرام است . اما فروش تجهیزات نظامی‌غیر از اسلحه مانند لباس نظامی و زره و امثال آن در زمان صلح مکروه‌ودرزمان جنگ حرام می‌باشد . [۲]

پس بنابراین معلوم گردید که متولی عقد صلح فقط‌امام یا نایب او میتواند باشد و غیر آن هیچ کس نمیتواند صلح کند .

۱ــ جامع عباسی صفحه ۱۵۸ از شیخ بهاء ویکی‌ازشاگردان‌برجسته او

۲ــ نزهه الناظر فی‌الجمع بین‌الاشباه‌والنظائر ص۷۷ ازمحقق‌حلی

ی ـ فشرده سازی مطالب درس

از مجموع مباحث این درس نتایج کلی ذیل بدست آمد

۱ـ دردیدگاه اسلام " ملیت " بر " همکیشی و همدینی " استوار است و نه بر همخونی و اشتراک در نژاد و معنای لغوی و اصل کلمهٔ ملت نیز همان " آئین و عقیده میباشد چنانکه در قرآن میگوید " ... مله *ابراهیم حنیفا* " ....

۲ـ در استراتژی تبلیغی و ارشادی اسلام ابتدا با بکار گرفتن اصل " دعوت " به اسلام بطور مسالمت آمیز و غیر مستقیم ملتها از تحت نفوذ سیاسی و معنوی دستگاههای حاکمهٔ ستمگر و کافر آزاد می شوند و آنگاه در صورت ممانعت عملی آن دولتها از تبلیغ و دعوت اسلامی مرحله وجوب جهاد آزادی‌بخش پیش آید (جهاد ابتدائی در عصر حضور امام معصوم واجب است .)

۳ـ بطور کلی جهاد دو نوع است . اول جهاد ابتدائی ، دوم جهاد دفاعی . خود جهاد دفاعی بر جهاد با بغات و اهل بغی ، جهاد با مصمم بر قتل نفس محترمه و جهاد با کفار مهاجم شامل می‌شود .

۴ـ جهاد با چند دسته از کفار واجبست از جمله مشرکین ، ملحدین و منکرین خدا ، ستمگران و باغیان .

۵ ـ غنائم جنگی دو نوع است . اول غنائمی که از کفار به دست می‌آید دوم اموال و دارائی های محاربین داخلی و اهل بغی (خوارج) از مسلمانان . اموال منقول و غیر منقول‌متعلق به دسته اول به طور کلی قابل اغتنام میباشد ولی از اموال دستهٔ دوم فقط ابزار و آلات نظامی و

جنگی شانرا میتوان به غنیمت گرفت.

۶ـ امام مسلمین مختار است که بنا بر صلاحدید خودش اسرا را چگونه‌ودرمقابل‌چه‌چیزی‌آزادبکندو یا نکند. پیامبر در برخی مواردغرامت جنگی کفار باسواد را سوادآموزی ده نفر از مسلمانان تعیین کرده‌بود.

۷ـ از جمله آداب مهم جهاد داشتن قصد قربت می باشد. یعنی یک فرد مجاهد باید بخاطر تقرب جستن بخدا دست بجهاد بزند وگرنه اجر و پاداش اخروی نخواهد داشت.

۸ـ اجراء عقد صلح و اعلام جنگ و آتش بس بر عهدهٔ شخص امام مسلمین می‌باشد و کسان دیگر نمی‌توانند این مسئولیت را متعهد شوند مگر از جانب امام مسلمین ولکن آحاد مسلمین میتواند افراد کافررا امان بدهند و رعایت این امان برهمهٔ مسلمانان لازم می‌باشد و...

منابع این درس عبارتند از

۱ــ قرآن مجید

۲ــ اَلنُّظُمُ الْأِسلامیَة نَشأتُها وَتَطَوُّرُها — دکتر صبحی صالح

۳ــ تَذکِرَه الفُقَهاءِ — علامه جمال الدین حسن‌بن یوسف بن مطهرحلی

۴ــ شَرحُ لمعه الدِّمَشقیّه — شهید ثانی

درس ۱۳

اصول سیاست خارجی اسلام
(۴)

عتق و فک رقبه

الف ـ کرامت انسان وآزادی بالفطره او

ب ـ پیکار با نظامهای کفر و ظلم

ج ـ " فکّ رقبه" یا مبارزه با بردگی

د ـ عتق و مکاتبه و ...

هـ ـ جمعبندی و نتیجه گیری

عتق و فک رقبه

دین اسلام چنانکه بارها در قرآن مجید تکرار شده‌است، بقومیت و ملیت خاصی اختصاص ندارد. پیامی‌است جهانی و آئینی است که برای نظم دادن بزندگی تمام بشریت و ایجاد نظام قسط و عدالت در سراسر گیتی از جانب آفریدگار جهان بحضرت محمدبن عبدالله (ص) نازل شده است. [1]

و لذا باید پاسخگوی تمام نیازهای روحی و جسمی، فردی و اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جوامع انسانی در شرایط اقلیمی و تاریخی مختلف باشد، وچنین نیزهست.

با توجه به همین حقیقت است که اسلام در جهت آزادی بشر از اسارتها و گسستن بند رقیت و بردگی در اشکال مختلف آن برای خود رسالت جهانی و تاریخی قائل است. " و میخواهد انسان را از بندگی و عبودیت انسان برهاند و اورا به عبادت و بندگی خالق انسان یعنی خدا سوق دهد و هدایت کند " [1]

بردگی از رسوم و قوانین منحوس و وحشت زای تاریخ بشریت بوده است. و میلیونها انسان در طول تاریخ در اثر رواج نظامهای بردگی شرافت و عزت، استقلال و بالاخره هویت انسانی خود را از دست داده‌ودرلابلای

۱ــ قُل لاأَسئلُکُم عَلَیهِ أَجرًا إِنْ هُوَ إِلاّ ذِکرَی لِلعالَمین (۹۰ انعام)
وَ ما أَرسَلناکَ إِلاّ رَحمَةً للعالَمینَ (آیه ۱۰۷ انبیاء)
وَ ما أَرسَلناکَ إِلاّ کافَةً لِلنّاسِ بَشیرًا وَ نَذیرًا (آیه ۲۸ سباء)
۲ــ جمله‌ای است که فرمانده ارتش اسلام در جنگ قادسیه بر ستم فرخ زاد فرمانده نیروهای نظام منحوس سلطنتی ایران گفت.

چرخهای قدرتمند آن نظام ها نابود و له شده اند .

اسلام در قسمت سیاست خارجی‌خود برای رهانیدن‌بشریت‌ازقید و بند کفر ، ظلم و تبعیض و بردگی برنامه های ویژه ای را پیش بینی کرده که مهمترین آنها عبارتند از دعوت ، جهاد ، آزاد سازی و فک رقبه[۱] و عتق .[۲]

جهاد و دعوت را در بحث جداگانه بحث و بررسی کردیم ،و در این بخش از مباحث فقه سیاسی می‌خواهیم مبحث " فک رقبه و عتق "را مورد بررسی قرار بدهیم . تا روشن شود که " فک رقبه " چیست و عتق چه می‌باشد ؟ و چه نقش و جایگاهی در نظام سیاست خارجی حکومت اسلام دارند ؟ و آیا اسلام با مسئلهٔ بسیار پیچیدهٔ بردگی در اشکال کهنه و نو وباصطلاح مدرن و ماشینی آن چگونه برخورد می‌کند ؟

برای اینکه این بحث را حتی الامکان بتوانیم بخوبی‌بپایان‌برده و بسئوالات فوق الذکر پاسخ بدهیم عناوین ذیل را محور سخن و بحث قرار داده و نتیجه‌گیری خواهیم کرد :

الف ــ کرامت انسان و آزادی بالفطره او
ب ــ پیکار با نظامهای کفر و ظلم .
ج ــ " فک رقبه " یا مبارزه با بردگی .
د ــ عتق و مکاتبه و . . .
هـ ــ جمعبندی و نتیجه گیری

و اکنون بحث را از قسمت نخست شروع می‌کنیم .

۱ــ فَکِّ بروزن سَدِّ بمعنای آزاد کردن و رقبه بروزن صدقه بمعنای برده گردن اسیر می‌باشد و جمع آن رقاب است .

الف ــ کرامت انسان وآزادی بالفطره او

از نظر اسلام انسان موجود شریف و با کرامتی است که هیچوقت نباید شرافت و عزت او لطمه بخورد .

چون انسان جانشین و خلیفهٔ خدا در زمین است . درقرآن‌مجید میخوانیم :

وَإِذْقَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَائِکَةِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً و . . . [1]

یعنی خداوند بهنگام آفرینش آدم خطاب به فرشتگان فرمود: من اراده کرده ام که در روی زمین برای‌خودم خلیفه و جانشین قرار دهم و . . .

در جای دیگر نیز می فرماید ؛

هُوَ الَّذِی جَعَلَکُمْ خَلَائِفَ فِی الْأَرْضِ فَمَنْ کَفَرَ فَعَلَیْهِ کُفْرُهُ و . . . [2]

یعنی خداوند همانست که شما انسانها را جانشینان خود در روی زمین قرار داد ، پس هرکس کفر بورزد نتیجهٔ کفرش به خود او بازگشت خواهد نمود .

پس انسان طبق منطوق این آیات جانشین و خلیفهٔ خدادرزمین است و چه موجودی است که از لحاظ شرافت بپای موجودی برسد که خلیفةالله است ؟

و لذا روی همین اصل است که خداوند انسان را بر بسیاری از

۱ــ سورهٔ بقره آیه ۳۰

۲ــ سورهٔ فاطر آیه ۳۹ و نیز آیه ۱۶۵ سوره مراجعه فرمائید

موجودات و مخلوقات خود فضیلت و برتری و کرامت بخشیده‌است. چنانکه در قرآن مجید می‌فرماید:

وَلَقَدْ کَرَّمْنا بَنی آدَمَ وَحَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَفَضَّلْناهُم عَلیٰ کَثیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضیلًا [1]

یعنی ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و کرامت بخشیدیم و آنانرا بر خشکیها و تریها (بر و بحر) تسلط دادیم و از طیبات و پاکی‌ها روزی‌شان قرار دادیم و آنانرا بر بسیاری از موجوداتمان فضیلت و برتری بخشیدیم.

از مجموع این آیات بدست می‌آید که انسان از دیدگاه اسلام دارای کرامت و شرافت است و خداوند او را در مقابل دیگر موجودات این طبیعت اصالت بخشیده است. و هیچ مرام و مکتب و آئینی انسان را این چنان تعظیم و تکریم نکرده که اسلام اورا عزیز داشته است.

و بازهم براساس همین قاعده است که از دیدگاه اسلام تبعیض نژادی محکوم است و هیچ قوم و قبیله و تبار و ملتی بر اقوام و تبارها و ملل و نژادهای دیگر برتری و فضیلت فیزیکی و عنصری و اجتماعی‌وحقوقی ندارند.

هیچ کس بخاطر خون، رگه، تیرهٔ نژادی و رنگ پوستش افضل و پست تر از دیگران نیست. ملاک فضیلت انسان در اسلام " عمل خود انسان یعنی تقوی" است.

چنانکه خداوند در قرآن می فرماید:

یا أَیُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَأُنْثیٰ وَجَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَقَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللّٰهِ أَتْقیٰکُمْ إِنَّ اللّٰهَ عَلیمٌ خَبیرٌ [2]

۱ــ سوره بنی اسرائیل آیه۷

۲ــ سوره حجرات آیهٔ ۱۲

ای مردم! براستی که ما همهٔ شمارا از یک نر و ماده آفریدیم و سپس به صورت خلق‌ها و ملتهای مختلف قرارتان دادیم تا همدیگر را باز بشناسید وبراستی که عزیزترین شما در پیشگاه خدا با تقواترین شما است و خداوند دانا و آگاهست.

چنانکه در حدیثی که منسوب به پیامبراکرم (ص) است فرموده

اَلنّاسُ سواسِیَةٌ کَأَسْنانِ الْمَشطِ، لافَضلَ لِعَرَبیٍّ عَلیٰ عَجَمیٍّ وَلا لِأَحْمَرِ عَلیٰ أَسْوَدِ اِلّا بِالتَّقْویٰ [۱]

یعنی مردمان همچون دندانه های شانه باهم برابرند هیچ عربی بر غیر عرب و هیچ غیر سیاه پوستی بر سیاه پوست فضیلت و برتری ندارد مگر بوسیلهٔ تقوی.

این بینش اسلام نسبت به انسان است و لذا انسان دراسلام بطور بالفطره حر و آزاد است. چون خداوند اورا آزاد آفریده است. آزادی و حریت جزءخلقت وهویت و ذات بشر است. یعنی جزء لاینفک اوست. چون خدا اورا آزاد آفریده و لذا هیچ نیروئی نمی‌تواند یعنی حق ندارد اورا به بردگی بکشد.

امام علی بن ابی‌طالب (ع) می‌فرماید:

وَلاتَکُنْ عَبْدُ غَیرِکَ وَقَدْ جَعَلَکَ اللّهُ حُرّاً. [۲]

یعنی عبد و بردهٔ دیگران مباشید در حالیکه خداوند شما را حرو آزاد آفریده است.

این سخن علی است که آزادی را جزء سرشت و خلقت الهی‌انسان معرفی می‌کند.

مشابه این سخن نیز به عمر نسبت داده شده است:

۱ـ النظم الاسلامیه نشاتها و تطورها ص ۴۷۰ از صبحی صالح

۲ـ نهج‌البلاغه فیض نامه ۳۱ (وصیت بامام حسن (ع))

" مَتیٰ تَعبدتم الناس وَ قد وَلدتهم اُمّهاتِهِمْ اَحرارًا " [۱]

یعنی تا کی می‌خواهید مردم را برده و عبد نگه دارید در حالیکه از مادرانشان آزاد متولد شده‌اند ؟

با توجه به سخن علی بن ابیطالب (ع) در می یابیم که‌آزادی‌جزء سرشت انسان است و او بالفطره آزاد خلق شده‌است. و لذا نظام بردگی بر خلاف خلقت خدا و برخلاف سنن آفرینش الهی توسط ستمگران تاریخ به جامعه انسانی تحمیل شده و بتدریج رواج پیدا کرده است به طوری‌که در در نهایت جزء مسائل و رسومات عادی، و حتی ضروری اجتماعی‌تلقی‌میشده است.

تا آنجا که حتی دانشمندان و صاحبان برخی از ادیان نیزنه تنها در اصلاح و نفی و یا تخفیف آن نکوشیده بلکه آنرا جزء نظام طبیعت تلقی می‌کرده‌اند.

چنانکه فیلسوفان و دانشمندان یونان باستان امثال ارسطو و افلاطون بشر را طبعا دوطبقه و دو دسته می‌پنداشته اند یک دسته آقا و اشراف و یک دسته نیز برده و بدبخت که بوجود آمده اند تابرای‌دسته‌اول کار و بردگی کنند. [۲]

اما اسلام چون آنرا بر خلاف نظام آفرینش الهی می داند ولذااز روز اول یکی از اهداف اجتماعی خودرا مبارزه با بردگی و تلاش برای آزادی دست و پا و گردنهای زنجیری بردگان و باصطلاح خودش " فک رقبه" اعلام داشته است [۳]

اماازآنجا که این بیماری ریشهٔ عمیق اجتماعی و سیاسی‌واقتصادی

۱ــ النظم الاسلامیه ص ۴۶۳

۲ــ النظم الاسلامیه ص ۴۶۶

۳ــ به سوره بلد مراجعه شود

و . . . پیدا کرده بود اسلام مجبور شد که برنامهٔ خودرا به طور تدریجی و بنیادی پیش ببرد .

یکی از شیوه ها این بود که اسلام اعلام داشت هر برده ای بمحض اینکه از طرف صاحب خود مورد آزار و مشقت و شکنجه و یا مثله قرار بگیرد (همان چیزی که قبل از اسلام امری عادی و روزمره بود) همان لحظه قانونا آزاد می‌شود و صاحب برده نمی‌تواند هیچ ادعائی در این باره داشته باشد این عمل اصطلاحا تنکیل" نامیده می‌شود [۱]

و دیگر اینکه برده داری و برده فروشی را امری بسیار قبیح ومذموم و مکروه اعلام کرد که خدا از آن خشمگین است [۲]

و دیگر اینکه دستور داد هیچ کس را بنام برده و عبد و یا کنیز صدا نکنند و سفرهٔ بردگان را جدا از دیگران پهن ننمایند . [۳]

و مسئلهٔ مهمتر اینکه بحریت و آزادی انسان چنانکه گفته شد اصالت داد و بردگی را به عنوان یک امر عارضی اعلام داشت که باید به‌عنوان یک‌بیماری از بین برود و برای نابودی تدریجی و معقول آن برنامه و طرح داد که در ضمن این مقاله با آن برنامه آشنا خواهیم شد .

این برنامهٔ تدریجی اسلام در لغو بردگی (که در واقع فقط از آن اسمی باقی مانده بود و نه اصل) بچندین دلیل بوده که مهمترین آنها بر می‌گردد برعایت و ملاحظه حال خود بردگان .

چون در آن زمان ملیونها انسان رسما برده بودند و حتی قادر نبودند لحظه ای نیز باین بیاندیشند که ممکن است بدون برده بودن و درحالت آزاد نیز زندگی کرد . ترس اسلام در این برنامه از فقر و بیکاری

۱ـ شرح لمعه ج ۲ ص ۱۹۲

۲ـ شرایع محقق حلی

۳ـ النظم الاسلامیه ص ۴۶۹ مراجعه شود

وعدم استقلال وعدم کفایت کشنده‌ء خودبردگان در مرحله‌ء بعد از آزادی بود اگر اسلام آزادی ناگهانی آنانرا در آن مرحله بدون برنامه اعلام میداشت در آن صورت کمک به تثبیت نظام بردگی کرده بود چون که برده‌های آزاد اعلام شده که بیش از میلیونها نفر بودند از وحشت فقر وبیکاری خودبخود به‌برده داران پناهنده می‌شدند و لذا اسَلام خواست هم بار بردگی را با اعلام تساوی حقوق برده و غیر برده از دوش بردگان بردارد و هم آنانرا در منجلاب فقر و بیکاری غرق نسازد .

ب ـ پیکار با نظامهای کفر و ظلم

یکی‌ازعناصر برنامه های بنیادی اسلام در مبارزه با اساس‌بردگی و کلا اسارت فیزیکی و جسمی ومعنوی و ذهنی انسان قانون جهاد مقدس اسلامی است.

اسلام عامل تمام بدبختی ها و اسارت و بردگی بشر را در کفر و شرک‌می‌داند. ظلم‌وستم‌ازنظراسلام موجودیت مستقل ندارند وعلت‌نیستند بلکه معلول هستند. معلول چی؟ معلول نظام کفر و شرک اگر نظامهای کفر و شرک بمفهوم واقعی کلمه از بین بروند و نظام توحیدی حاکمیت یابد دیگر ظلم و تبعیض و ستمی درکار نخواهد بود. چنانکه جامعه موعودزمان ظهور امام عصر (عج) چنین جامعه ای است.

و لذا خداوند با تشریع قانون جهاد مسلمانان عدالت جوی‌و قسط طلب را به پیکار و مبارزه علیه عوامل‌و نظامات کفر و شرک یعنی امپراطوران و کسراها و شاهان و سلاطین و ابرقدرتها و طاغوتات فرمان داده است. که بهنگام سقوط چنین‌نظامهائی که حامی برده‌داری می‌باشند برده ها نیز رشد فکری یافته و خود بخود آزاد می‌شوند.

جهاد اسلامی ابتدآء با "دعوت" آغاز می‌شود. یعنی دعوت ستمگران باینکه از ستمگری و کفر دست بردارند و با پذیرش اسلام نظام عدالت را در کشور خود مستقر سازند.

درصورتیکه آنان از شیوهٔ منحرف، ظالمانه و ضد انسانی‌خود دست برندارند، مسلمین عدالت طلب موظفند بعنوان دفاع از ارزشهای اصیل انسانی و به عنوان دفاع از کرامت و شرافت و فضیلت پایمال شده

انسان در آن کشورها و رژیمها دست به پیکار و جهاد مقدس آزادی بخش بزنند.

مسلمانان طبق عقیده‌شان موظفند در این جهاد نخست ازمردمان تحت ستم آن رژیمها نیز دعوت کنند که با قیام و عدم اطاعت ازطاغوت حاکم به جبههٔ اسلام بپیوندند و یا اینکه رسما از دارالشرک و دارالحرب هجرت کرده و بدارالاسلام و دارالعدل بیایند.

اگر زنان و مردان برده نیز بدعوت اسلام پاسخ مثبت داده و از اطاعت برده داران و صاحبان خود سرپیچی کنند و مسلمان شوند و یا به دارالاسلام هجرت نمایند خود بخود و رسما از بردگی آزاد می شوند و مسلمانان نیز حتی در مبادلات اسراء حق ندارند آنهارا بعنوان برده پس بدهند و مبادله کنند چون آنان با پذیرش اسلام و عدم اطاعت از برده داران آزاد شده اند و اسیر و یا فراری و پناهندهٔ سیاسی محسوب نمیشوند تا پس داده شوند و یا مبادله گردند [1]

چنانکه ملاحظه می‌فرمائید اسلام و فقه اسلامی ازکوچکترین فرصت و فراست و هوشیاری بردگان در جهت آزادی آنان از بردگی استفاده میکرده. واین برده‌هابودندکه‌میبایست‌از برده داران اطاعت نکنند و با پذیرش دین اسلام خودرا از رقیت و بردگی آزاد گردانند.

۱ــ تذکره الفقهاء ج۱ کتاب جهاد ص ۴۴۹ افست مکتبه المرتضوی‌تهران از روی چاپ سنگی قدیم از علامه حلی

ج ـ " فکّ رقبه " یا مبارزه با بردگی

چنانکه گفته شد با شروع جهاد علیه ستمگران و رژیمهای کافر برنامهٔ بسیار سنجیده و منطقی و دقیق " فک رقبه " اسلام نیز آغازمیشود

چون پیام اسلام و ارتش اسلامی به برده هائی که تحت حکومت کفار ستمگر زندگی می‌کرده‌اند این بوده است که :

" برده‌ها به محض پذیرش اسلام و سرپیچی از اطاعت صاحبان "
" خود آزاد می‌شوند " [1]

این تنها حلقه‌ای و قسمتی از مجموعهٔ حلقات طرح فک رقبه اسلامی است . اما برای فهم هرچه دقیقتر برنامهٔ فک رقبهٔ اسلام بهتر است باوائل ظهور اسلام درمکه برگشته و نزول آیات الهی به‌حضرت محمد (ص) را پی‌گیری نمائیم .

یکی از سوره هائی که در شهر مکه قبل از هجرت پیامبر و یارانش به‌مدینه نازل شده ، سورهٔ بلد می‌باشد . سورهٔ بلد از سوره های کوتاه و کوچک و مکی قرآن است . دقیقا زمانی نازل شده که پیامبر تعداد انگشت شماری بیش پیرو مومن نداشت .

این سوره را می‌توان درآن شرایط اعلام برنامه و اعلام مواضع اسلام و حضرت محمد (ص) نسبت به بردگی و بردگان و نسبت به مسئله ایتام و مساکین و محرومین تلقی کرد .

خداوند در این سوره ابتداء از شهر مکه و اهمیت آن حرف‌میزند و بآن سوگند یاد می‌کند . و سپس مسئلهٔ زایندگی و تولد و حرکت وتحول را مطرح می‌سازد و بآن سوگند می‌خورد و آنگاه به هدایت و ضلالت انسان

۱ـ تذکره الفقهاء ج۱ کتاب جهاد ص ۴۴۹

و امکانات خدادادی جسمی او اشاره می کند و سپس انسان‌رابه عنوان یک موجودی‌که " زائیده و مولودرنج " است نام میبرد . و سپس به " عقبه ها " ، گدوکها و فرازهای اجتماعی و تاریخی که باید انسان مسلمان ازآن عقبه‌ها بگذرد و باصطلاح " اقتحام عقبه " کند یاد می‌نماید و شاید بعنوان نمونه " فک رقبه " و آزادی بردگان و اطعام یتیمان و مساکین را مصادیــــق این عقبه ها ذکر می‌کند و می‌گوید اگر انسان مسلمان این عقبه ها را "اقتحام" کند و طی نماید آنگاه جزء مومنین قرار گرفته و درگروه بندی اجتماعی ویا اخروی جزء " اصحاب المیمنه " شمرده خواهد شد .

قرآن مجید زمانی‌مواضع خودرا نسبت به آزادی بردگان و فـــک رقبه اعلام می‌کند که هنوز کمکی ندارد .

بهتر است عین ترجمهٔ آن آیات را در اینجا بیاورم تاازسرچشمه وحی مستفیض شویم :

" بنام خداوند بخشنده و مهربان . سوگند به این شهر ــ مکه ــ"
" درحالیکه تو ــ یعنی پیامبر ــ درآن ساکن هستی . و سوگنــد "
" بهر زاینده و آنچه بزاید . براستی که انسان را در میان رنج "
" آفریدیم . آیا پندارد که کسی باو توانائی ندارد ؟ گوید مال "
" روی هم انباشته ای را تباه ساختم . آیا پندارد که کسی او را "
" ندیده ؟ آیا برای او دو چشم قرار ندادیم ؟ و آیا برای او یک "
" زبان و دولب نیافریدیم ؟ و اورا بدو فرازنای هدایت‌کردیم ــ"
" یعنی راه خیر و شر را باو آموختیم ــ بازهم ــ بشکرانهٔ ایــن "
" نعمتها بجای طاعت حق ــ بعقبهٔ تکلیف تن در نداد . و چه "
" میدانی آن عقبه چیست ؟ آن عقبه آزاد کردن‌برده و طعــام "
" دادن در روز قحطی و گرسنگی است . یا به یتیم خویشاونــد "
" خود و یا به بیچارهٔ مضطر خاک‌نشین . و آنگاه هم از آنــان "
" باشد که بخدا ایمان آورده و همدیگر را سفارش به صبـــــر و "

" پایداری می‌کنند و نیز همدیگر را سفارش به مهربانی میکنند "
" آنها هستند اَصْحابُ الیَمینْ و . . . " ۱

این صریحترین شعاری‌است که مکتب و مذهب می‌تواند درجوی‌که نظام برده داری حاکم است بنفع برده‌ها و علیه برده داران و برده‌داری بدهد . و اسلام و قرآن این شعار را داده و این برنامه را اعلام داشته است . خداوند درجای دیگر از قرآن راجع به رسالت پیامبر می‌فرماید

" این پیامبر امی و مردمی که در تورات و انجیل نیز از او یاد "
"شده ،رسالت‌داردخلق‌رابه‌نیکی‌ها فرمان داده و ازمظاهرزشتی "
" و منکرات باز دارد ، پاکها و پاکیزگیها را برآنان روا داشته و "
"خبائث را تحریم کند ، و نیز وظیفه دارد بند و زنجیر های "
"مردم‌رادرهم‌بگسلد و آنانکه به او ایمان بیاورند و یاری کنند "
" قطعا رستگار و آزاد خواهند شد . "۲

اینست برنامهٔ اعلام شدهٔ اسلام در مورد آزادی انسان از بند بردگی و نیز بندهای خرافات جهل‌و شرک و عصبیت .

بلی اسلام می‌خواهد فک رقبه کند و اغلال و زنجیر هارا بگسلدو بردگی را نابود سازد و آنانکه اسلام را حامی بردگی فرض‌نمودندچه‌اندازه باین دین پاک خدا ظلم و ستم کردند ؟

چرا که بر خلاف نص قرآن سخن گفتند .

۱ـ لاٰاُقسِمُ بِهذَا البَلَدِ وَ أَنْتَ حِلٌ بِهذَا البَلَدِ وَ والِدٍ وَ ماوَلَدَ لَقَدْ خَلَقْنَا الأنسانَ فی کَبَدٍ و . . .

۲ـ اَلَّذینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الاُمِّیَّ الَّذی یَجِدُونَهُ مَکْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَالْاِنْجیلِ یَاْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهٰیهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِم الخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْاَغْلالَ الَّتی کانَتْ عَلَیْهِمْ و . . . سوره اعراف ۱۵۷

برای اینکه برنامهٔ فک رقبه عملی شود و از پشتوانهٔ محکمتری برخوردار باشد ، خداوند سهمی از بودجهٔ کلان و هنگفت زکات را به طور رسمی اختصاص به این برنامه داده است که در راه فک رقبه وآزادی‌بردگان مصرف شود . چنانکه در سورهٔ توبه می‌فرماید

اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ و . . . [۱]

یعنی زکات را باید به فقراء و مساکین و کارمندان مسئول جمع آوری زکات و صدقات و مولفة القلوب داد و نیز باید " در راه آزادی بردگان مصرف کرد " و . . .

نکتهٔ بسیار جالب توجه دراین آیه این است که :

وقتی میخواهد موارد مصرف زکات را بیان کند در مورد فقراء و بقیه مصادیق آنرا با حرف " ل " بیان می کند که به معنای مالکیت است و باید مستقیما بخودشان داده شود تا در هرچه مصلحت می دانند مصرف نمایند .

اما در مورد رِقاب (جمع رَقَبه = برده) باحرف " فی " بیان میکند که به‌معنای ظرفیت است ومعنای فارسی آن می‌شود " دربارهٔ . . . درراه . . "

یعنی این درست نیست که دلمان ببرده بسوزد و مقداری پول باو بدهیم تا در لباس و غذا و . . . مصرف کند و رفاه حال پیدا کند . بلکه این پول که از بیت المال پرداخت می‌شود باید " در راه آزادی بردگان مصرف شود . " = فِي الرِّقَابِ .

واین نکتهٔ ادبی بسیار ظریفی است که باید روی آن دقت شود .

۱ـ سوره توبه آیه ۶۰

د ـ عتق و مکاتبه و . . .

گفته شد که در جهاد با نظامها و رژیمهای کافر و ستمگر، جبههٔ اسلام از مردمان عادی و از بردگان دعوت می کند که باسلام بپیوندند و برده ها به محض پذیرش اسلام و سرپیچی از اطاعت صاحبانشان ازبردگی آزاد می‌شوند.

سئوال این است که در سابق و ایام قدیم رسم رژیمهای ستمگری مانند امپراطوری روم و نظام سلطنتی ایران و دیگر رژیمهای کوچک وبزرگ بر این بوده که اسیران جنگی را به عنوان برده بخدمت می گرفتند و قهرا در رابطه با اسرای جنگی مسلمین نیز چنین روشی داشته اند، آیا اسلام چه نوع برخوردی را در مقابل این شیوهٔجنگی اعلام داشته و اتخاذ کرده بود؟

و آیا اسلام با اسرای جنگی آنها که در واقع برای تثبیت ظلم می‌جنگیده‌اند چه فرمولی پیشنهاد داده و عمل کرده است؟

اسلام به امام مسلمین دستور داده است که اسیران را در حال جنگ و قبل از اتمام آن به هیچوجه آزاد نکنند و بعداز پایان جنگ مختار است که اسرارا یا همینطور بدون اخذ و دریافت چیزی منت بگذارد وآزاد کند و یا ازآنها غرامت جنگی (فدیه) بگیرد وآزادشان کند.

چنانکه در صدر اسلام پیغمبرعمل می‌کرد گاهی این فدیه‌وغرامت جنگی این است که مثلا یک اسیر جنگی با سواد ده نفر مسلمان بی سواد را خواندن و نوشتن بیاموزد گاهی نیز اسرای جنگی دشمن با افراد مسلمانی که بعنوان اسیر جنگی در اسارت دشمنان می‌باشند مبادله می‌شوند.

اگر رژیم و یا قبیله و قوم آن اسرای جنگی غرامت جنگی‌پرداخت نکرده و با اسرای مسلمان نیز آنهارا مبادله ننمودند، امام مسلمین

می‌تواند این اسرار را بعنوان عناصر فاسد و تربیت نشدهٔ خطرناک‌درمیان جامعه اسلامی نگه داشته و در بین خانوادهٔ جنگجویان و مجاهدان پخش کند این افراد در مدتی که در کشور اسلامی و در میان خانواده های پاک و مومن اقامت‌می‌کنند معمولا تربیت خوب پیدا کرده و اصلاح می شوند .آنگاه معمولا بخاطر جلب رضایت خدا آنانرا آزاد می‌کنند که این عمل اصطلاحا " عتق" نامیده می‌شود. و یا اینکه با او قرارداد می بندند که از حاصل کار روزانه اش هرروز و یا هر ماه مقداری بپردازد و پس از پرداخت مبلغ معین و تعیین شده آزاد شوند. این عمل نیز" مکاتبه" نامیده می شود. و اگر اسیر جنگی زن باشد و از طریق مشروع و حلال از مسلمانان بچه‌دار شود او نیز بدینطریق آزاد می‌گردد. واصطلاحااین عمل را " استیلاد " و اورا ام ولد می‌نامند.

البتهٔ همهٔ اینها در زمانی است که خود پیامبر و یا یکی‌ازامامان معصوم حیات و حضور داشته باشند. در دوران غیبت اسرارا نمی توان به اینصورت نگه داشت . چون اساسا جهاد ابتدائی در این زمان‌وجودندارد

ولازم بتذکر است که شخص پیامبر از شیوهٔ اخیر استفاده‌نمیکرده است. مثلا وقتی شهر مکه فتح گردید پیامبر باسرای جنگی فرمود که شما طلقاء یعنی آزاد هستید. و در جنگ بدر هر اسیری قرار شد ده نفر از مسلمانان را سواد بیاموزد و آزاد شود و....

اسلام این شیوه را برای روزی پیش بینی کرده که اگر رژیمهای‌کافر و ستمگر با مسلمین از در مسالمت و مصالحه بر نیایند آنجا مجبور است که حداقل در نگه داشتن اسرا مقابله بمثل کند. اما در کیفیت نگهداری آنان مقابله به مثل نمی‌کند.

ازمجموع مطالبی‌که تا این جا گفته شد می توان چنین‌نتیجه‌گیری کرد که :

اولا اسلام انسان را بطور بالفطره و در خلقتش آزاد و حرّمیداند و لذا نظام اسارت و برده داری را یک امر عارضی و تحمیلی به جامعهٔ بشری تلقی می‌کند یعنی اصالت با حریت و آزادی انسان است حتی‌غیر از بردگی محدودیتهای اجتماعی انسان باید مقتضی صالحهٔ‌عمومی‌داشته باشد.

و ثانیا اینکه انسان از لحاظ اسلام دارای کرامت می باشد و بر بسیاری از مخلوقات الهی برتری دارد .

ثالثا اینکه انسان خلیفه و جانشین خدا در زمین است.

چهارم اینکه روی مطالب فوق الذکر بردگی برخلاف نظام آفرینش‌الهی‌است وباید از بین برود . اما چگونه از بین برود این‌مسئله‌ای است که اسلام شیوهٔ خاص خودرا در رابطه با آن دارد . و این شیوه همان " فک رقبه" است .

پنجم اینکه اسیران جنگی را اسلام پس از پایان جنگ‌آزادمی‌کند و در برخی موارد مدتی در میان جامعه اسلامی به صورت" اسرای جنگی " می‌مانند و از طریق قاعدهٔ عتق و یا مکاتبه و استیلاد آزاد می‌شوند .

این خلاصهٔ مطالبی است که تااینجا گفته شده است. و لکن در اینجا یک سئوال دیگر نیز باقی می‌ماند و آن این است که :

اکنون‌که‌برده داری به صورت فردی و رسمی و کلاسیک در دنیا از بین رفته آیا قانون فک رقبه و آزاد ساختن گردنهای زنجیری و به‌اصطلاح بردگان نیز منتفی شده است ؟ و حکم " فک رقبه" باید تعطیل شود ؟

پاسخ این است که چنانکه قبلا نیز گفتیم اسلام از برده و برده‌داری برداشت گسترده تری دارد و آنرا بسیار وسیعتر از برده داری رسمی

و کلاسیک می‌داند. قرآن با اینکه به زبان عربی نازل شده برخلاف عربها برده را بعنوان " عبد " نشناخته بلکه آنرا " رقبه " نامیده است. رقبه که جمع آن رقاب است بمعنای هر انسان سلب اختیار و سلب آزادی شده و زنجیری را گویند که فقط یکی از مصادیق آن " عبد " و برده بمعنای رسمی آن است. و لذا به این مفهوم و معنا امروزه در دنیا برده داری و نظام رقبه از بین نرفته هرچند که " عبد " از بین رفته است.

ابرقدرتهائی مانند امریکا، انگلستان و روسیه شوروی و چین و مشابهشان همچون فرانسه و ژاپن و . . . برده داران و رقبه داران قرن بیستم هستند.

میلیونها انسان در جهان سوم و در خود کشورهای ابرقدرت بعنوان " رقبه " و برده و اسیر و زنجیری و مستضعف بسر میبرند. مصادیق رقبه امروز اینها هستند و سهم " فی‌الرقاب " باید برای آگاهی‌وآزادی‌این رقبه‌های قرن بیستم مصرف شود.

نظام رقبه و بردگی جدید و مدرن جهان بوسیلهٔ شرکت‌های‌چند ملیتی، کارتلها و تراستها و نیز بواسطهٔ ژنرالهای کودتاچی ستمگر وجلاد جهان سوم مانند امریکای لاتین، آفریقا و آسیا بوجود آمده است.

و لذا بر دولت و حکومت اسلام تکلیف است که در بر انداختن نظام برده داری مدرن و متکی به ماشین قرن بیستم فعال باشد و سیاست فک رقبهٔ اسلام را در صحنهٔ‌بین المللی عملی سازد.

احکام خدا همیشه مصداق دارد و هیچوقت بدون مصداق‌خارجی نیست. و این برده‌هائی که مسحور مصرف و ماشینیسم گشته و در لابلای چرخهای قدرتمند ماشین امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم خورد می‌شوند مصادیق کنونی آیهٔ . . . "و فی الرقاب" هستند.

نویسندگان و محققانی مانند رشید رضا صاحب تفسیر المنار و مرحوم شیخ محمود شلتوت مفتی مصر از آیهٔ " فی الرقاب " چنین

برداشتی دارند. قرضاوی مینویسد:

آیا میتوان از سهم " فی الرقاب " درجهت آزادی ممالک‌وملتهای مستعمره مصرف کرد؟ او پس از طرح این سئوال چنین می‌گوید:

سیدرشیدرضا درتفسیر المنار (ج۱۰ ص ۵۹۸ طبع دوم) مینویسد

" سهم فی الرقاب " را میتوان برای رهائی و آزادی ملتهای مستضعف و در قید استعمار مصرف کرد تا از اسارت استعمارگران آزادشوند چون الان " افراد برده " بصورت کلاسیک وجود ندارند تا سهم فی الرقاب درآن مورد مصرف شود.

استاد بزرگ شیخ محمود شلتوت بعداز آنکه دوران انقراض‌برده‌داری کلاسیک را یادآوری کرده، چنین می‌گوید: درست است که برده‌داری بصورت متداول قدیمی آن وجود ندارد تا سهم فی الرقاب درجهت‌آزادی آنان مصرف شود، ولکن اکنون نیز " ملتها ببردگی " کشیده شده اند و بردگی مدرن جدید جای بردگی‌کلاسیک قدیم را گرفته است، آن زمان که بردگی فردی وجود داشت با مرگ افراد برده تسلط‌برده دار نیز از بین می‌رفت و لکن اکنون این بردگی در تمام شئون زندگی ملل و دول مستعمره و برده استمرار دائمی دارد و لذا نه‌تنها از وجه زکات ـ سهم فی‌الرقاب ـ بلکه باید با تمام جان و مال بدفاع از این برده ها برخیزیم.

این دو دانشمند یعنی شلتوت و رشیدرضا کلمه " الرقاب " را به عنوان یک‌عام تخصیص نخورده و قابل گسترش مفهومی تصور کرده و چنین نظری دادند، ولکن اگر از سهم فی الرقاب نیز نتوانیم در راه‌ملل‌مستعمره بعنوان‌بردگی‌نوع جدید استفاده کنیم، می توانیم از سهم " فی‌سبیل‌الله " که یکی دیگر از موارد مصرف زکات است استفاده کنیم و از این طریق ملل مستعمره‌را در راه رهائی شان حمایت کنیم.[۱]

۱ـ به‌کتاب فقه الزکات تالیف قرضاوی ج۲ ص ۶۲۰ مراجعه شود

در تدوین این درس از منابع ذیل استفاده شده

۱ــ قرآن مجید

۲ــ اَلْمُعْتَبَرُ فِي شَرْحِ الْمُخْتَصَرِ — محقق حلی

۳ــ شرح لمعه — شهید ثانی

۴ــ حَدائِقُ النّاضِرَة فِي أَحْكامِ الْعِتْرَةِ الطّاهِرَةِ — شیخ یوسف بحرانی

۵ ــ فِقْهُ الْإِمامِ الْجَعْفَرِ الصّادِقِ (ع) — استاد محمدجواد مغنیه

۶ــ بِدايَةُ الْمُجْتَهِدِ وَ نِهايَةُ الْمُقْتَصِدِ — ابوالولیداحمدبن‌رشد قرطبی

۷ــ عُيُونُ الْأَزْهارِ فِي فِقْهِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهارِ — الامام مهدی‌احمدبن‌یحیی‌المرتضی

۸ــ اَلنِّهايَةُ فِي مُجَرَّدِ الْفِقْهِ وَالْفَتاوىٰ — شیخ‌ابوجعفرطوسی

۹ــ شَرْحُ تَبْصِرَةِ الْمُتَعَلِّمِين — شیخ ضیاء الدین عراقی

۱۰ــ دَلِيلُ الطّالِبِ — شیخ مرعی بن یوسف حنبلی

۱۱ــ اَلْبَيانُ — شهید اول

۱۲ــ تَحْرِيرُ الْوَسِيلَة — حضرت‌آیه . . . العظمی‌امام‌خمینی

۱۳ــ اَلْفِقْهُ عَلَى الْمَذاهِبِ الْخَمْسَةِ — استاد محمدجواد مغنیه

۱۴ــ فِقْهُ الزَّكاةِ — یوسف القرضاوی

درس ۱۴

اصول سیاست خارجی اسلام (۵)

تالیف قلوب

الف ــ معنای تالیف قلوب

ب ــ قلمرو عملکرد تالیف قلوب

ج ــ آراء فقهاء در نسخ وعدم نسخ حکم تالیف قلوب

د ــ کیفیت کاربرد اصل تالیف قلوب در این عصر

تالیف قلوب

یکی از مبانی و اصول بسیار مهم سیاست خارجی اسلام اصلی است که در فقه و تفسیر" تالیف قلوب" نامیده می‌شود .

اصل" تالیف قلوب" به عنوان یک عامل بنیادین جهت بخش در سیاست خارجی حکومت اسلامی بکار گرفته می‌شود و براساس این‌اصل است که نهضتهای آزادی بخش و ضد استعمار و ضد استبداد و ضد سلطه در سطح جهانی موردحمایت جدی سیاسی ـ اقتصادی دولت اسلام قرار می‌گیرند .

مبارزات آزادیخواهانه و آزادی بخش محرومین ، مظلومین و مستضعفین جهان براساس اصل‌منصوص " تالیف قلوب" تحت چترحمایتی ولی فقیه و جامعه مسلمین و دولت اسلامی قرار می گیرد و با نیروی‌معنوی و مادی مضاعف علیه عوامل کفر و ستم و استکبار پیکار می‌کند .

برای تسهیل بیان مطلب و آشنائی هرچه بیشتر و دقیقتر با اصل تالیف قلوب ، بحث و بررسی خودرا تحت عناوین ذیل ادامه‌خواهیم داد :

الف ــ معنای تالیف قلوب

ب ــ قلمرو عملکرد تالیف قلوب
ج ــ آراء فقهاء در نسخ و عدم نسخ حکم تالیف قلوب .
د ــ کیفیت کاربرد اصل تالیف قلوب در این عصر؟

و اکنون بررسی مطلب را از اولین عنوان آغاز می کنیم

الف ـ معنای تالیف قلوب

واژهٔ مرکب " تالیف قلوب" را اگر بخواهیم معنا کنیم ،باید آنرا از دو نظر بشناسیم . یکی از نظر لغوی و دیگر از نظر اصطلاح فقهی .

۱ـ معنای لغوی

" تالیف " از کلمهٔ الفت گرفته شده و در لغت به معنای ارتباط پیدا کردن وجوش خوردن و پیوند خوردن می‌باشد .

کلمهٔ " التیام " نیز به معنای پیوند خوردن و جوش خوردن است اما فقط در آمور مادی و مربوط به جسم استعمال می‌شود . مانند التیام زخم

اما الفت و تالیف پیوند خوردن و جوش خوردن معنوی دو شیٔ و دو موجود را می‌گویند . مانند اینکه دو قلب متعلق به دو انسان بواسطه علاقه و محبت الفت پیدا کنند و بهم جوش بخورند . و نیز مانند اینکه مفاهیم و معانی متعددی باهم تالیف شوند وجوش بخورند و مقصود واحدی را تداعی نمایند .

کلمهٔ الفت و تالیف در قرآن مجید نیز به این معنا و منظور استعمال شده است .

مثلا در سورهٔ آل عمران می‌فرماید

اذ كُنْتُمْ أَعداءً فألَّفَ بَيْنَ قلوبِكمْ فأصْبحتُمْ بِنِعمَتِهِ إخْوانًا [۱]

۱ـ سوره آل عمران آیه ۱۰۳

یعنی شما مسلمانان پیش از اسلام و در حالت کفر با همدیگــــر دشمن و معاند بودید اما خداوند به سبب اسلام میان دلهای‌شما "تالیف" و پیوند داد و همه برادر همدیگر گشتید.

و درجای دیگر می‌فرماید

... لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ [۱]

یعنی ای پیغمبر! اگر تمام آنچه‌را که در روی زمین است مصــرف می‌کردی نمی‌توانستی آنچنانکه خداوند بواسطهٔ اسلام میان دلهای مردم الفت و تالیف و پیوند داد، تالیف و پیوند بدهی!

بنابراین معنای تالیف قلوب از نظر لغت یعنی ارتباط پیداکردن وجوش خوردن دلها.

۲ـ تعریف فقهی

از نظر فقهی" تالیف قلوب" عبارت است از" حمایت اقتصادی مسلمین ویاکفار توسط پیامبر و یا امام و یا فقیه و دولت اسلامی به منظور جلب آنان برای جهاد و مبارزه و گرایش به اسلام و دفاع از آن"

برای این حمایت اقتصادی اسلام بودجهٔ خاصی‌رااختصاص‌داده است و آن قسمتی از زکات است که بعنوان مالیات اسلامی از مردم‌مسلمان اخذ می‌شود.

و کسانیکه بدینطریق مورد کمک و حمایت قرار میگیرند" مولفـــة قلوبهم" و یا بطور خلاصه" مُؤَلَّفَةُ الْقُلُوبِ" (بروزن مقدمة الفتــــوح) نامیده می‌شوند.

۱ــ سورهٔ انفال آیهٔ ۶۳

در قرآن مجید برای بودجهٔ هنگفت زکات هشت مورد مصرف بیان گردیده است.

متن آیهٔ شریفه چنین است:

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ [۱]

یعنی مصرف زکات مخصوص این موارد است

۱ـ فقراء ۲ـ مساکین و بینوایان ۳ـ کارمندان دولت اسلامی که مسئول جمع آوری زکاتند ۴ـ مولفة القلوب ۵ ـ در راه آزادی بردگان ۶ـ مقروضین وورشکستگان ۷ـ فی سبیل الله (کارهای عام المنفعه مانند ساختن مسجد ، پل ، بیمارستان ، کتابخانه و...) ۸ـ ابن سبیل یعنی کسانیکه در حین مسافرت و در دور از وطنشان پول خودرا تمام کرده و به آن نیاز دارند.

اینها موارد مصرف بودجهٔ زکات اسلامی است. فقهاء شیعه و سنی نیز اجماعا همه متفقند که موارد مصرف زکات این هشت مورد است که خداوند صریحا و نصا بیان فرموده است [۱]

اما فقهاء بعداز اتفاقشان براین هشت مورد در مورد کیفیت هریک از عناوین اختلاف فتوا و نظر جزئی پیدا کرده اند.

چنانکه ملاحظه فرمودید یکی از موارد هشتگانه "مُؤَلَّفَةُ الْقُلُوب" می‌باشد که باید از زکات سهامی بآنان داده شود تا در جهاد و مبارزه

۱ـ سورهٔ توبه آیهٔ ۶۰

۲ـ در این باره بکبتابهای البیان از شهید اول ص ۱۹۳ ببعد و بدایه المجتهد ص ۲۰۰ ج ۱ چاپ دارالفکر مراجعه شود

شرکت کنند . اینانرا خداوند به این خاطر " مُؤلَّفَةُ القُلوبْ " نامیده‌است که رهبر و امام مسلمین با پشتیبانی و حمایت مالی جدی آنان، دلشان را نسبت باسلام و مسلمین تالیف و پیوند می‌دهد و آنانرا برای دفاع‌اسلام و یا مبارزه علیه دشمنان اسلام تشویق و دلگرم می‌سازد .

پیامبراسلام (ص) در دوران حیاتش اصل تالیف قلوب را به کار می‌بست . مثلا از مشرکین شخصی بنام " صفوان ابن امیه " و از منافقین ابوسفیان تالیف قلوب شدند [۱]

صفوان بن امیه در جنگ حنین بهمراه مسلمین جنگید واز غنائم نیز سهم برد .

نتیجـــــه

نتیجهٔ همهٔ این حرفها این شد که دین مقدس اسلام بـــرای تشویق و تقویت ایمان مسلمانان ضعیف الایمان و نیز برای جلب کفار بـه جهاد و مبارزه علیه طاغوتها و یا جلب آنان برای شرکت در دفاع‌از وطن اسلامی ، بودجهٔ مالی ویژه‌ای را در نظر گرفته و اعمال چنین سیاستی در سیاست خارجی " تَألیفُ قلُوبْ " نامیده می‌شود .

۱ـ فقه الامام الجعفر الصادق ج۲ ص ۹۵

ب ـ قلمرو عملکرد تالیف قلوب

اکنون که بطور فشرده و مختصر با معنای تالیف قلوب آشنا شدیم بهتر است که برای شناختن مصادیق آن نیز کتب فقهیه را ورق بزنیم و بدین طریق باین هدفمان نائل شویم .

یعنی درواقع بدینگونه حوزهٔ عملکرد اصل تالیف قلوب را مشخص خواهیم کرد . که چه کسانی دقیقا مولفة القلوب نامیده می‌شوند ؟ آیا مسلمانان ؟ یا کفار ؟ یا مستضعفین و بیچارگان و قاصرین ؟ کدامیک از اینها ؟ آیا اصل تالیف قلوب اختصاص به یکی از این موارد دارد و یا برعکس عام است و شامل همهٔ اینها می گردد ؟

نظرات فقهاء در این مسئله گوناگون است ، به طوری که شیخ یوسف بحرانی یکی از فقهاء برجستهٔ تشیع در ایام سلف در این باره می‌گوید :

" سخنان اصحاب ما در تفسیر کلمهٔ مولفة القلوب وتعیین حوزه "
" عملکرده اصل تالیف قلوب بسیار پراکنده و گوناگون است و "
" احتمالات زیادی را در بر دارد بطوریکه برخی هـا آن را "
" مخصوص غیر مسلمانان و کفار می‌دانند . "
" و برخی دیگر منافقین را مصداق مولفة القلوب شمارند و عده "
" دیگر دسته ای از مسلمانان را مشمول آن قرار می دهند و . . "
" و شگفت انگیز و عجیب است که با وجود اخبار وروایات روشن "
" و صریح دربارهٔ مولفه القلوب فقهاء ما چرا اینهمه دچار "
" احتمالات شده اند و . . . . " [1]

۱ـ حدائق الناضره ج ۵ کتاب زکات صفحه ۳۶ چلپ سنگی قدیم

بهر حال ما مصمم هستیم که اقوال و نظرات فقهاء رادرقالب یک ترتیب و نظم خاص بیان کرده و در آخر آن از گفتارمان نتیجه مطلوب را بگیریم .

نظرات و اقوال فقهاء در مورد اینکه منظور از مولفة القلوب چه کسانی هستند ، از قرار ذیل است :

۱ـ " فقط کفار "

عده ای از فقهاء معتقدند که تالیف قلوب فقط شامل کفار است که امام مسلمین بدینوسیله آنانرانسبت به اسلام خوش بین کرده و به جهاد و مبارزه جلب می‌کند . شیخ مفید از جملهٔ طرفداران این قول است [۱]

اما شهید اول صاحب متن لمعه در کتاب " بیان " خود خلاف این قول رابه شیخ مفید نسبت داده و گفته است " شیخ رحمه الله علیه تالیف قلوب مسلمانان را نیز جایز می‌داند " [۲]

محقق حلی در کتاب معتبرش شیخ طوسی را از جملهٔ طرفداران انحصار تالیف قلوب بکفار می‌شمارد [۳]

۲ـ " منافقین "

قول دیگر این است که اصل تالیف قلوب فقط شامل منافقین می‌شود تا بدینوسیله آنان دلشان نرم شده و از نفاق خود دست بردارند شهیداول در کتاب " بیان " این قول را به ابن جنید نسبت داده که یکی از بزرگان فقهاء شیعه می‌باشد [۴]

۱ـ شرح لمعه ج۱ ص ۱۷۰ چاپ سنگی
۲ـ البیان چاپ سنگی ص ۱۹۴ ازمحمدبن جمال الدین مکی شهیداول
۳ـ المعتبر ص ۲۷۹ چاپ مجمع الذخائر الاسلامیه
۴ـ همان مدرک

در سیرهٔ پیامبر اسلام (ص) نیز مواردی مشاهده می‌شود کـه‌در آن‌موارد منافقین‌را" تالیف قلوب" کرده است. مانند ابوسفیان و غیره.

در این رابطه صاحب حدائق الناضره داستانی را نقل می‌کند که دانستن آن بی‌فایده نیست او میگوید:

پیامبر اسلام (ص) در جنگ حنین با توجه به اصل تالیف قلوب عدهٔ از سران عرب را مانند ابوسفیان و عینیة بن الحصین الفراری‌وامثال آنانرا در جنگ شرکت داد و از غنائم جنگی نیز سهمی برای آنان قائـل شد. عده‌ای از اصحاب ناراحت شدند و به همراهی" سعدبن معـاذ " رفتند بحضور حضرت رسول الله (ص) و سعدبن معاذ از طرف آنان خطاب به‌پیامبر گفت:

اگر تقسیم مال میان مسلمانان واقعی و منافقین (و نیز کفـارو مشرکین مانند صفوان ابن امیه) بر طبق آیه ای است که از جانب‌خدانازل شده ما آنرا می پدیریم و اگر غیرآن باشد ما بآن راضی نیستیم. پیامبر از آن جماعت پرسید آیا همهٔ شما در رای با سرپرست خودتان سعـد موافقید؟ گفتند سرپرست و سید ما خدا و پیامبر اوست اما رای ما در این مسئله مثل رای سعد است، و لذا خداوند در پاسخ آیهٔ تالیف قلـوب را نازل کرد و سهمی برای‌مولفة القلوب قائل شد [1]

اسکافی نیز مولفة القلوب را فقط منحصر به منافقین می‌داند [2]

با توجه به اسناد و مدارک می توان گفت

منافقین یکی از مصادیق مولفة قلوبهم هستند و نه تنها مصداق منحصربفرد آن.

۱ـ حدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره ج۵ ص ۳۶

۲ـ مستمسک العروه ج۹ ص ۲۴۶

۳ــ " مسلمین ضعیف الایمان"

قول دیگر این است که اصل تالیف قلوب شامل حال مسلمانانی است که به توحید خدا و نبوت حضرت محمد (ص) اعتراف دارند اما ایمانشان ضعیف است و متزلزل و مضطرب هستند. با بکار گرفتن اصل تالیف و تحبیب قلوب گرایششان به اسلام زیادتر می‌گردد و از تزلزل و اضطراب بیرون می‌آیند.

شیخ یوسف بحرانی صاحب مجمع البحرین و حدائق الناضره از جملهٔ قائلین و طرفداران این قول است.

او در کتاب خود برخی از احادیث ائمه را برای تایید نظر خود نقل‌کرده‌است. امااین‌نظر صحیح بنظر نمی‌رسد. چون برخی از احادیث را توجیه کرده و از برخی نیز اصولا صرف‌نظر نموده و نقل‌نکرده است. مثلا وقتی که داستان‌جنگ‌حنین‌را نقل می‌کند فقط‌از منافقین نام می‌بردووجود صفوان ابن امیه را در جنگ اصلا ذکر نمی کند که از کفار و مشرکین بود و... [۱]

۴ــ " کفار، منافقین و مسلمین"

نظریه و قول دیگر این است که اصل تالیف قلوب یک‌اصل "عام" است و بهمهٔ مصادیق ذکر شده مانند کفار، منافقین مسلمین‌ضعیف‌الایمان مسلمانان مرز نشین و... شمول دارد و همه آنها را در بر می گیرد و هیچوقت اختصاص و انحصار به یکی از آن مصادیق نداشته و ندارد.

این قول در میان فقهاء، اعم از فقهاء امامیه، اهل سنت و زیدیه طرفداران زیادتر دارد و اکنون اهم‌این‌اقوال‌را ملاحظه‌خواهیدکرد.

۱ــ حدائق الناضره ج ۵ ص ۳۷

۱ـ " فقهاء شیعه امامیه"

در راس علماء و فقهاء ما شیعهء اثناعشری می توان از شهید اول و شهید ثانی بعنوان طرفداران قول و نظریهء عمومیت اصل تالیف قلـوب یاد کرد .

فشردهء نظر شهیدین از این قرار است .

" مولفة قلوبهم هم کفار و هم‌مسلمانان را شامل می‌شود مولفـه"
" القلوب از کفار آن کسانی هستند که برای جلب آنان به‌جهاد "
" و مبارزه سهمی برایشان قرار داده می‌شود . و مولفة القلوب "
" از مسلمانان چهار دسته اند " :
اول آن دسته از مسلمانان که از مشرکین و کفار هم چشم داشته "
" باشند در این مورد مسلمین تالیف قلوب می‌شوند تا کفارهم "
" چشم آنان نیز راغب به اسلام شوند "
" دوم آن دسته از مسلمین که نیت و ایمانشان ضعیف است‌ودر"
" امر دین متزلزلند اینان نیز تالیف قلوب می‌شوند تا شایـد"
" ایمانشان تقویت گردد و از تزلزل خارج شوند"
" سوم آن دسته از مسلمین که در همجواری محل جمـــع‌آوری "
" زکات باشند"
" چهارم آندسته از مسلمین که مرزنشین باشند . آنها نیـــــز"
" تالیف قلوب می‌شوند تا در دفاع و حراست از مرزها قویتر و"
" مصممتر باشند" ۱

از سخنان شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی در کتاب نهایه نیـــــز بر می‌آید که مانند شهیدین معتقد بشمول وعمومیت‌اصل تالیف‌قلوب‌است چون شیخ در نهایه بطور عام گفته است :

۱ـ شرح لمعه ج ۱ ص ۱۷۰

" مولفة قلوبهم کسانی هستند که بدینواسطه به امر جهـــاد و "
" مبارزه ترغیب وتشویق می‌گردند " [۱]

و هیچ توضیحی نداده است

همچنین محقق حلی نیز تصریح کرده است که تالیف قلوب شامل مسلمین و کفار هردو می‌شود [۲]

همچنین از متاخرین حاج آقا ضیاء الدین عراقی نیز معتقداست که تالیف قلوب عمومیت دارد و شامل‌کفار و غیر مسلمانان‌نیزمی‌شود [۳]

و همچنین فقیه مجاهد و مرجع بزرگ اسلام آیه الله العظمی‌امام خمینی معتقد به عمومیت و شمول اصل تالیف قلوب بر کفار ومسلمیـــــن می‌باشد . ایشان در تحریرالوسیله چنین نوشته اند :

" مولفه قلوبهم آن عده‌از کفار هستند که با تالیف قلوب قصد "
" می‌شود که آنان به جهاد و مبارزه ترغیب شوند و یا اینکـــه "
" گرایش پیدا کنند بدین اسلام.. همینطور آن عده‌ازمسلمانان "
" که عقیدهٔ آنان نسبت به اسلام ضعیف است مشمول تالیـــف "
" قلوب هستند " [۱]

تا اینجا نظرات و فتاوای فقهاء شیعه را در مورد اینکه اصـــل تالیف قلوب عمومیت دارد و منحصر بکفار و یا مسلمین نمی باشد ملاحظه فرمودیدواکنون ببینیم فقهاء اهل سنت دراین‌باره چه نظری دارند .

۲ـ " فقهاء اهل سنت "

فقهاء اهل سنت نیز در این مسئله‌چندان اختلافی با فقهاءشیعه

۱ـ النهایه فی‌الفقه والفتاوی چاپ جدید بیروت ص ۱۸۴
۲ـ المعتبر فی شرح المختصر ص ۲۷۹ چاپ سنگی
۳ـ شرح تبصره المتعلمین ج۳ ص ۱۲۷
۴ـ تحریرالوسیله ج۱ ص ۳۳۶ مسئله ۱۲

ندارند و معمولا عمومیت تالیف قلوب را با شکل ویژه ای تصریح می‌کنند . اختلاف آنان فقط در نسخ و عدم نسخ حکم تالیف قلوب بعداز رحلت پیغمبر است که بعدا بآن خواهیم پرداخت .

در کتاب دلیل الطالب که براساس فقه احمدبن حنبل نوشته شده راجع به مسئله مورد بحث ما چنین می‌گوید :

" منظور از مولفه القلوب آن کسی است که در میان عشیره و "
" قبیله خود صاحب نفوذ و مطاع باشد چنین کسانی تالیف "
" می‌شوند یا بخاطر اینکه باسلام ایمان بیاورند و یا بخاطر "
" اینکه ایمان ضعیفشان تقویت گردد و یا بخاطر اینکه عاملین "
" زکات را در برابر مانعین آن حمایت کند " [1]

چنانکه از کتاب الفقه علی المذاهب الخمسه استفاده می شود بقیهٔ مذاهب فقهی اهل سنت نیز عموما قائل اند به اینکه حکم تالیف قلوب عمومیت دارد به مسلمان و غیر مسلمان مشروط بر اینکه این حمایت اقتصادی و تالیف به مصلحت اسلام و جامعه مسلمین باشد [2]

سید محمد شیخ الاسلام از علماء شافعی ایران در کتاب خود مولفه القلوب را به چهار قسم به صورت ذیل تقسیم کرده است

۱ـ تازه به اسلام گرویده ای که ایمان او ضعیف باشد .

۲ـ کسیکه مسلمان شده و در میان قبیلهٔ خود عنوان ووجهه‌ای دارد و همراهی مالی با او از طریق اعطای زکات باعث اسلام دیگران بشود .

۳ـ مسلمان قوی الایمان که بوسیلهٔ زکات دادن به اومسلمانان‌از

۱ـ دلیل الطالب ص ۷۴ چاپ منشورات المکتب اسلامی نوشته علامه شیخ مرعی بن یوسف حنبلی

۲ـ الفقه علی‌المذاهب الخمسه ص۱۸۰ چاپ ۶ ، محمدجواد مغنیه

شر قبیلهٔ کافر او مصون بمانند .

۴ـ کسیکه در وصول زکات و گرفتن آن از مانع الزکات مسلمانانرا حمایت کند [1] در این‌جا قسم چهارم مطلق است و میتوان‌آنراعمومیت‌داد

قرضاوی نویسندهٔ کتاب محققانه و ارزشمند " فقه الزکات " ضمن یک بررسی فقهی همه جانبه ازمسئلهٔ تالیف قلوب در مورد اقسام مولفه قلوبهم چنین می‌نویسد :

مولفهٔ قلوبهم اعم از کافر و مسلمان دارای انواع و اقسام دیل می‌باشد :

۱ـ دسته ای از آنها کسانی هستند که با عطا و کمک اقتصادی امید آن میرود که خودشان و یا قبیله و اقوامشان اسلام را بپذیرند ، مانند صفوان ابن امیه که پیامبر (ص) در روز فتح مکه به او امان‌داده‌بود ، پیامبر چهارماه به‌او مهلت داده‌بود که در کار خویش بیاندیشد و راهشرراانتخاب نماید و دراین مدت غایب بود ولکن در جنگ حنین قبل از آنکه مسلمان شود شرکت‌جست و پیامبر هنگام عزیمت بحنین اسلحه اورا بعاریت گرفت‌و پیامبر شتران بسیاری باو بخشید و . . . و سپس او مسلمان شد .

و در این باب احمد با اسناد خود از انس روایت کرده ۰

پیامبر (ص) درموردجلب‌دیگران به‌اسلام از عطا کردن‌وبخشیدن هیچ ابا و امتناعی نداشت . چنانکه مردی از آنحضرت چیزی درخواست کرد و آنحضرت دستور فرمود گوسفندان زیادی باو بدهند و آنگاه که آن مرد به میان قبیلهٔ خود بازگشت چنین گفت ۰

ای قوم ! اسلام را بپذیرید زیرا که محمد در بخشش چون کسی است که هرگز از فقر و تنگدستی نمی‌هراسد .

۱ـ راهنمای مذهب شافعی ج۱ ص ۹۹ چاپ تهران

۲ـ دستهٔ دیگر از مؤلفة القلوب کسانی هستند که به خاطر دفع شر آنان و دفع شر وابستگانشان مورد تالیف قرار میگیرند، چنانکه ابن عباس نقل کرده هرگاه جماعتی پیش پیامبر می آمدند و آنحضرت چیزی از زکاترا بآنان می پرداخت و آنها نیز زبان به مدح اسلام میگشودند و میگفتند این دین دین‌خوبی است و اگر آنحضرت چیزی به آنها نمیداد، میگفتند این دین بدی است.

۳ـ گروه دیگر آنهائی هستند که تازه مسلمان شده اند، اینان نیز باین دلیل مورد حمایت اقتصادی و تالیف قرار میگیرند که در اسلام خود ثابت قدم بمانند.

از زهری راجع به" مولفه القلوب" پرسیدند که چه کسانی‌هستند او پاسخ داد کسی که از نصارا و یهود بدین اسلام بگروند. گفته‌شد. آیا اگر غنی باشد چطور؟ پاسخ داد هرچند که غنی باشد.

همچنین‌حسن (بصری) نیز گفته است مولفه القلوب‌کسانی‌هستند که‌تازه مسلمان بشوند.

و این مسئله به این دلیل‌است که فرد تازه مسلمان شده به خاطر نفی دین سابق خود و پذیرش اسلام موقعیت خودرا در میان خانواده از دست میدهد و چه بسا با او به مبارزه بپردازند و بطور کلی طرد کنند، در این صورت زندگی اقتصادی و رزق او بمخاطره می افتد و بدون تردید بکمک و حمایت اقتصادی نیاز دارد تا بتواند در عقیدهٔ انتخابی خود ثابت قدم بماند.

۴ـ از جملهٔ مصادیق مولفه القلوب بزرگان و زعماء مسلمانانی هستند که از کفار نظیر و هم چشم داشته باشند، با تالیف قلب شدن شخصیتهای مسلمان نظیر آنها از کفار نیز تمایل به اسلام پیدامیکنند چنانکه ابوبکر در مورد " عدی بن حاتم وزبرقان ابن بدر" چنین عمل نمود با اینکه اسلامشان نیک بود ولکن این کار بخاطر منزلتی بود که در

پیش اقوام و قبیله خود داشتند .

۵ ــ از جملهٔ مصادیق مولفه القلوب زعماء و شخصیتهای ضعیف الایمان مسلمین هستند که در میان قوم خود دارای نفوذ کلام باشند ، اینان نیز مورد تالیف قرار میگیرند تا در دین خود ثابت قدم شوند و احتمالا در امور مربوط به جهاد کمک نمایند ، چنانکه حضرت رسول الله (ص) اموال زیادی از غنائم جنگ هوازن را به " طُلَقاءِ مَکّه " عطا کرد ، در حالیکه در میان آنهاهم ضعیف الایمان وجود داشت و هم منافقین بودند اما بعداز آن جریان ایمان بیشتر آنها تقویت و تثبیت گردید [۱]

۶ــ دستهٔ دیگر از گروه مولفه القلوب مسلمانانی هستند که در مرزهای کشورمسلمین بسر می‌برند و زندگی می کنند ، اینان نیز بدینطریق مورد حمایت قرار می گیرند تا در مقابل تجاوزات احتمالی دشمن تقویت شوند .

۷ ــ از جملهٔ مصادیق مولفه القلوب کسانی هستند که بااستفاده از نفوذ کلام خود در میان بعضی از اقوام که از پرداخت زکات بدولت اسلامی امتناع دارند ، آنهارا ترغیب به پرداخت زکات نمایند وبدینوسیله عاملین زکات را یاری کنند .

همهٔ این ها که بر شمردیم تحت عنوان کلی و عمومی " مولفة قلوبهم داخل هستند و استثناء ندارند . [۲]

۱ــ پس از فتح مکه پیامبر اسلام گروهی از مشرکین را از مجازات معاف داشت و فرمود " أَنْتُمُ الطُّلَقاءِ " یعنی شما آزادید ، از جملهٔ طلقاء ابوسفیان پدربزرگ یزیدبن معاویه‌بودکه‌حضرت‌زینب‌دردوران‌اسارت‌خود خطاب باو با لحن تحقیر آمیز فرمود " یَابْنَ الطُّلَقاءِ "

۲ ــ فقه الزکات ج۲ ص ۵۹۵ تالیف یوسف‌القرضاوی چاپ بیروت

۳ـ فقهاء زیدیه"

الامام مهدی احمدبن یحیی المرتضی یکی از علماء برجسته‌ومهم فرقهٔ زیدیه در قرن هشتم هجری در کتاب فقهی خود راجع به معنای تالیف قلوب و مصادیق خارجی آن چنین می‌نویسد

وَ تالیفُ کُل اَحَدٍ جائِزُ للاِمامِ فقط لِمَصلحَةٍ دینیّهٍ وَ مَن خالَف فیما اَخَذَ لِاَجلِهِ رُدَّ [۱]

یعنی تالیف قلوب هرکسی که امام و رهبر مسلمین آنرا به حال و صلاح اسلام تشخیص دهد جائز است. اما اگر پول را آن شخص در آن منظوری که امام داشته مصرف نکند و یا آن کار مطلوب امام رابجای‌نیاورد پول پس گرفته می‌شود.

نتیجه گیری

از سخنان و حرفهائی که تا اینجا بیان گردید معلوم می شود که طبق آراء تمام مکاتب و مذاهب فقهی اسلام (با اختلاف نظر جزئی) اصل تالیف قلوب یک اصل عام است و بدسته جات مختلف مسلمین و کفارو منافقین شامل می‌شود یعنی اگر امام و رهبر جامعهٔ اسلامی در تالیف‌قلوب هرکس و یا قبیله و دسته ای برای اسلام مصلحت ببیند می تواند از زکات بپردازد و قلب آنانرا تالیف کند.

شیخ ضیاء الدین عراقی از علماء و فقهاء برجستهٔ متاخر شیعهٔ اثناعشری صراحتا می‌گوید:

تالیف قلوب شامل مسلمان و کافرهردو می‌گردد نه تنها برای اینکه مستقیما در جهاد با کفار دیگر همراه‌مسلمین‌بشوند بلکه برای دفاع‌از

۱ـ عیون الازهار فی فقه‌الائمه الاطهار ص ۱۳۵ چاپ جدید بیروت

اسلام و نیز افزودن بشوکت و عظمت نام اسلام می توان پول خرج کرد و تالیف قلوب نمود. حتی نه تنها مسلمان بودن مولفه القلوب شـــرط نیست بلکه فقیر بودن آنان نیز شرط نیست در صورت غنی بودن آنان نیز اگر مصلحت اسلام اقتضاء کند باید پول بآنان داد تا تالیف قلـــوب گردند [۱]

چنانکه قبلا بیان گردید نظر و فتوای امام خمینی نیز درتحریـر الوسیله عمومیت تالیف قلوب برمسلمان و غیر مسلمان است.

و لذا امروزه میتوان از این اصل استوار فقهی در سیاست خارجی دولت اسلام در مورد نهضتهای آزادیبخش و تز صدورانقلاب‌استفاده‌کرد.

با اصل تالیف قلوب می توان تمام نهضتهای ضد استعماری وضد استبدادی جهان را ـ اعم از اسلامی و غیرآن ـ متوجه انقلاب اسلامـی گردانید و اینرا بعدا با تفصیل بیشتر بحث خواهیم کرد.

۱ـ شرح تبصره المتعلمین ج۳ ص ۲۱۷

ج ــ آراء فقهاء در نسخ وعدم نسخ حکم تالیف قلوب

مسئله دیگری که در اینجا باید مطرح و بررسی شود این است که آیا حکم تالیف قلوب که درزمان حضرت خاتم الانبیاء (ص) موردعمل‌بوده بعداز رحلت آن حضرت نیز بقوت خود باقی است و یا اینکه باقی نیست بعداز آن حضرت این حکم نسخ شده است؟

پاسخ به این سئوال بر عهده‌ٔ مذاهب فقهی شیعه و سنی بطور عموم است. اما سئوال دیگری نیز در این مقام وجودداردکه‌پاسخ‌آن‌صرفا به عهده‌ٔ فقهاء تشیع است و آن سئوال این است که:

برفرض اینکه مسلم گردید حکم تالیف قلوب نسخ نشده و بعد از پیامبر نیز بقوت خود باقی است آیا در دوران غیبت امام زمان (عج) چطور؟ آیا بعداز غیبت آنحضرت و درزمان رهبری و مرجعیت فقهاء نیز این حکم وجود دارد یانه؟

اینها دو تا پرسش مهم هستند که باید پاسخ شان روشن شود و اکنون برویم بسراغ متون فقهی تا جواب آنهارا بدست بیاورد.

۱ــ "پاسخ سئوال اول"

از نظر تمام فقهاء شیعه حکم تالیف قلوب بعداز رحلت حضرت پیامبر (ص) به قوت خود باقی است. فقهاء در این عقیده چنین‌استدلال می‌کنند که این مسئله درزمان حیات پیامبر تا آخرین لحظه مورد قبول و عمل بوده و پیغمبر (ص) نیز هیچ سخنی در مورد نسخ آن نگفته و هیچ آیه ای نیز در نسخ آن نازل نشده است، و لذا چه دلیلی داریم بر اینکه

گفته شود بعداز پیامبر نباید به اصل تالیف قلوب عمل کرد ؟ هیچ دلیلی از قرآن و سنت در این باره وجود ندارد و برای همین باید حکم به بقاء آن کرد .

محقق در کتاب معتبر می‌گوید :

حکم تالیف قلوب بعداز پیامبر باقی است چون آنحضرت تا حین وفاتش بآن عمل می‌کرد .[۱]

شهید اول نیز در کتاب بیان همین‌نظریه را تایید می کند [۲]

از حدائق الناضره بحرانی نیز استفاده می‌شود که بعداز رحلت حضرت رسول و درزمان ائمه (ع) این حکم باقی بوده است .

بحرانی از طبرسی صاحب مجمع البیان نیز نقل می کند که‌بشرط وجود امام عادل حکم تالیف قلوب باقی است و می‌تواند مورد عمل قرار بگیرد .[۳]

از فقهاء متاخر حاج آقاضیاء عراقی و امام روح الله خمینی را می‌توان به عنوان قائلین به بقاء حکم تالیف قلوب بعدازپیامبرذکرکرد [۴]

من از فقهاء شیعه کسی را پیدا نکردم که معتقد به نفی و نسخ حکم تالیف قلوب بعداز پیامبر باشد . چرا بعضی از آنان در زمان غیبت امام‌معصوم آنرا منتفی دانسته اند . وآن را نیز در محل خود ذکر خواهیم کرد .

اکنون که نظر فقهاء شیعه در این مسئله روشن گردید بهتر است نظر فقهاء اهل سنت را بدانیم .

احمد بن رشد قرطبی یکی از علماء و فقهاء مالکی می گوید

۱ـ المعتبر فی شرح المختصر ص ۲۷۹
۲ـ البیان چاپ سنگی ص ۱۹۵
۳ـ حدائق الناضره ج۵ ص ۳۷
۴ـ شرح تبصره المتعلمین ج۳ ص۱۲۷ وتحریرالوسیله ج۱ ص ۳۳۶

قول حق این است که اصل تالیف قلوب بعداز پیامبر باقی‌است‌و نسخ نشده است و امام مسلمین با صلاحدید خود سیاست تالیف قلوب را بکار می‌برد [۱]

شیخ یوسف بحرانی از شافعی نقل می کند که حکم تالیف قلوب در هر زمانی ثابت است و نسخ نشده [۲]

نویسنده‌ٔ اَلفِقهُ عَلیٰ الْمذاهِبِ الْخَمْسَة می‌گوید :

فقط حنفی ها معتقدند که بعداز رحلت پیامبر اصل تالیف قلوب نسخ شده است، چون آن زمان مسلمین ضعیف بودند و نیاز بآن داشتند و اکنون دیگر نیازی به آن ندارند! بقیه مذاهب معتقدند که حکم باقی است [۳]

از فقهاء زیدیه نیز چنانکه از صاحب عیون الازهار نقل گردید معتقد به‌بقاء حکم تالیف قلوب هستند [۴]

مرحوم استاد محمد جواد مغنیه در این مسئله کلام جامعی دارد که دقت درآن میتواند خود پاسخی به این سئوال باشد

" فقهاء اختلاف نظر پیدا کرده اند در اینکه آیا مولفه القلوب "
" آنانی هستند که اظهار اسلام نمی‌کنند و یا مسلمانان شاک "
" و ضعیف الایمان منظور می‌باشند؟ مسلم این است که پیامبر "
" مشرکین را تالیف قلوب می‌کرده و صفوان ابن امیه از جملهٔ "
" آنهاست و همینطور منافقین را نیز تالیف قلوب می کرده "
" است که ابوسفیان از جملهٔ آنهاست‌و در این باره روایاتی "

۱ــ بدایه المجتهد ج۱ ص ۲۰۱ چاپ جدید

۲ــ حدائق الناضره ج۵ ص ۳۷

۳ــ الفقه علی المذاهب الخمسه

۴ــ عیون الازهار ص ۱۳۵

" از اهل بیت وارد شده. و لذا می توان گفت تالیف قلـــوب "
" عمومیت دارد بهر دو گروه. "
" برخی از مذاهب فقهی معتقدند که حکم تالیف قلوب بعد از "
" پیامبر ساقط شده است چون آن وقت مسلمین ضعیف بودند "
" و به آن نیاز داشتند ولی دیگر نیازی به آن ندارند. امـــا "
" فقهاء شیعه معتقدند مادامیکه در روی زمین غیرمسلمانی باقی "
" است حکم تالیف قلوب نیز بقوت خود باقی است چون محال "
" است که مسبب از بین برود و سبب آن باقی بماند و معلول "
" ساقط شود درحالیکه علتش موجود باشد. " [۱]

یوسف القرضاوی یکی از علماء معاصر اهل سنت ضمن یک بحـث نسبتا مفصل در اینکه " تالیف قلوب نسخ نشده" و بقوت خود باقی است حرفهای تازه تری داردکه‌چکیده‌آنهاازاینقراراست.

آنها که ادعا کرده اند حکم تالیف قلوب نسخ شده تمام دلایل‌و برهانشان در دو چیز خلاصه می‌شود.

۱ـ اینکه صحابه بر نسخ آن اجماع کرده اند.

۲ـ اینکه حکم تالیف قلوب بخاطر کمی نفرات‌مسلمین درابتدای کار مورد نیاز بود و اکنون با انتشارجهانی اسلام نیازی به مسئلهٔ تالیف و جلب حمایت دیگران وجود ندارد.

قرضاوی آنگاه این دو دلیل رابه‌این‌صورت مردود می‌کند

۱ـ " بیهودگی ادعای نسخ"

حقیقت این است که ادعای نسخ شدن حکم تالیف با اجمـــاع صحابه چیز بی اساس و بیهوده‌ای می‌باشد. چون مدعیان می گویندبعداز رحلت پیامبر (ص) عمر سهم مولفه القلوب را قطع کرد و صحابه نیز از او

۱ـ فقه الامام جعفر الصادق ج۲ ص ۹۰ چاپ بیروت

در این باره نهی و انتقاد نکردند و این دلیل نسخ شدن حکم تالیف قلوب می‌باشد .

درحالیکه اولا عمر احساس کرد که آن قبایل و افرادی که سهم تالیف قلوب می گرفتند ، دیگر در شرایط جدید نمی‌توانند جزء مصادیق ومستحقین این حکم باشند و این مسئله بهیچوجه به معنای نسخ شدن آیه و حکم نمی‌باشد . چون تغییر مصداق بمعنای ابطال و یا رفع حکم نیست . در طول زمان مصادیق و موارد احکام شرع عوض می‌شود اما اصل حکم مرتفع نمی‌گردد و نص تعطیل نمی‌شود .

ثانیا " نسخ " ابطال حکمی است که شارع و خداوند آنرا تشریع کرده‌و ابطال حکم در اختیار کسی است که تشریع حکم نموده است نه غیر آن و تشریع کنندهٔ حکم همانا خداوند می‌باشد که بواسطهٔ پیامبرش انجام داده است . و برای همین خاطر است که نسخ فقط در دوران پیامبر (ص) درست می‌باشد و نه در دوران صحابه ، وهیچ‌آیه‌ای‌تاوفات پیامبر حکم تالیف قلوب را نسخ نکرده است

بدلیل اینکه به حکم تالیف قلوب تا آخرین لحظات عمر مبارک پیامبر عمل می‌شد و این عمر بود که بعداز آن حضرت آن سهم را قطع کرد و لذا هیچ نسخی در کار نبوده است .

علاوه براینکه بسیاری از علماء و مفسرین نیز مانند ابو عبید و طبری و . . . گفته اند این آیه از محکمات است و نسخ نشده است .

پس معلوم گردید که ادعای نسخ شدن آیهٔ تالیف‌قلوب‌بی‌اساس می‌باشد .

۲ـ " وجود نیاز به تالیف قلوب در این زمان "

ادعای این مطلب که درزمان کنونی و بعداز پیامبر با افزایش تعداد مسلمین دیگر نیازی به تالیف قلوب نمی‌باشد ، یک ادعای‌نادرست میباشد ، نادرستی این سخن به سه دلیل می‌باشد

۱ــ آنچنانکه بعضی از فقهاء مالکی گفته اند دادن سهمی از زکات برای تالیف قلوب افراد و اقوام صرفا به این دلیل‌نیست که بما کمک بکنند تا کسی بتواند بگوید فعلا ما بکمک دیگران نیاز نداریم ، بلکه مقصود از اعمال تالیف قلوب ترغیب دیگران بدین اسلام و نجات دادن آنها از ضلالت و کفر و آتش جهنم است .

و بعداز پیامبر در عصر ما نیز این مسئله باقی است و چه بسا افرادی که ابتداء بخاطر مال و ثروت باسلام بپیوندند و بتدریج‌ایمانشان استوار و اصلاح شود و . . .

۲ــ علت اقدام به تالیف قلوب از طرف امام مسلمین‌ضعف دین اسلام و یا فقر کسانی نیست که مورد تالیف قرار می‌گیرند ، این قبیل چیزها قیودات بی دلیلی است که ناآگاهانه بر اطلاقات و عمومات نصوص زده می‌شود و مخالف حکمت شرایع می‌باشد . در حالیکه حمایت اقتصادی و تعاون اقتصادی حتی اقوام و ملل کافر را نسبت به همدیگر می‌بینیم که نقش عمده‌ای دارد ، مانند کمک اقتصادی ممالک اروپا وامریکا نسبت به همدیگر .

پیامبر اسلام (ص) بعداز فتح مکه و در اوج پیروزی خود که‌اسلام و اهل آن عزت داشتند افراد و اقوام و قبایل را تالیف قلوب می کرد . و لذا کسی نمی‌تواند با اسناد به افزایش جمعیت مسلمین در این عصر استدلال کند به اینکه دیگر نیازی به تالیف قلوب نیست .

۳ــ دلیل سوم این است که ما نمی‌توانیم بپذیریم که اسلام اکنون‌بی‌نیازازکمک و یاری دیگران است در حالیکه اسلام در این زمان دچارغربت وتنهائی شده و در مظلومیت کامل می‌باشد ، وملت‌های‌مسلمان از هر سوی مورد هجوم قرار گرفته اند و برخی از آنان دچار ذلت وخود- کم بینی شده‌اند ، و لذا در چنین موقعیتی اسلام‌نیاز دارد به اینکه مسلمانان اتحاد کامل داشته باشند و حمایت دیگران را نسبت به‌خودجلب

کنند و لذا تالیف قلوب دراین زمان بیش از هر وقت دیگری‌می توانـــد مشکل گشا باشد [1]

تا اینجا با نقل آراء و نظریات فقهاء و علماء شیعه و سنی پاسخ سئوال اول داده شد و اکنون نوبت آن است که سئوال دوم را نیز پاسـخ بدهیم .

۲ـ " پاسخ سئوال دوم"

سئوال دوم این بود که آیا در زمان غیبت امام نیز حکم تالیف قلوب بقوت خود باقي است و یا اختصاص دارد به زمان حضور امـــام معصوم (ع) ؟

فقهاء شیعه با اکثریت قاطع می‌گویند که اختصاصی به‌زمان‌حضور امام معصوم ندارد بلکه در زمان غیبت نیز جائز است که سیاست تالیف قلوب در پیش گرفته شود و مورد عمل قرار بگیرد .

فقط تعداد نادری از علماء آنرا مخصوص زمان حضـــور امـام پنداشته اند .

بحرانی این نظریه را به شیخ طوسی نسبت داده و گفته‌است‌چون شیخ تالیف قلوب را فقط در رابطه با جهاد ابتدائی و از لوازم آن میداند و از طرفی در زمان غیبت امام زمان جهاد ابتدائی جائز نیست‌ولذانتیجه گرفته‌است که درزمان غیبت امام تالیف قلوب نیز جائز نمی‌باشد .

سپس بحرانی این قول را نقد و بررسی کرده و رد می‌کندومیگوید کلمهء جهاد فقط بجهاد ابتدائی گفته نمی‌شود جهاد دفاعی نیز جهاد است و در زمان غیبت جایز می‌باشد و لذا روی این قاعده می‌تـوان

۱ـ به کتاب فقه الزکات ج۲ ص ۶۰۸و۵۹۸ مراجعه شود

گفت‌که در زمان غیبت امام نیز تالیف قلوب جایز است [۱]

اما قائلین به جواز تالیف قلوب در زمان غیبت امام معصوم زیادند از جمله میتوان محقق حلی و شهید اول از قدماء و حاج آقا ضیاء الدین عراقی و امام خمینی از فقهاء متاخر و معاصررابعنوان‌نمونه‌نام‌برد .

امام خمینی در تحریرالوسیله میگوید :

ظاهر این است که حکم تالیف قلوب در زمان ما نیز باقی است [۲]

عراقی نیز می‌گوید :

. . . تالیف قلوب هرکسی که موجب شوکت و عظمت اسلام باشد جایز است و اختصاص به کافرو یا مسلمان و فقیر و غنی ندارد ، چنانکه اختصاص بزمان حضور امام زمان ندارد و آنها که پنداشته اند در رابطه‌با جهاد ابتدائی تالیف قلوب نیز جائز نیست ظاهرا حرفشان بیموردوممنوع است [۳]

۱ـ حدائق الناضره ج۵ کتاب زکات ص ۳۷

۲ـ تحریرالوسیله ج۱ ص ۳۳۶

۳ـ شرح تبصره المتعلمین ج۳ ص ۱۲۷ چاپ ایران

د ـ کیفیت کاربرد اصل تالیف قلوب در این عصر

آخرین مسئله ای که باید در این بحث به آن پاسخ داده شود این است که اصل تالیف قلوب را در این زمان و در این عصر چگونه می توان در سیاست خارجی بکار و چگونه می توان از آن استفادهٔ عملی کرد ؟ وچه کسان و دسته جاتی مصادیق مولفه القلوب می باشند ؟

با توجه به مطالبی که تا اینجا گفته شده می توان گفت

اصل تالیف قلوب را اکنون می توان در مورد تمام حرکت ها و نهضتهای آزادیبخش جهان بکار برد . یعنی جمهوری اسلامی می تواند با بکار گرفتن این اصل انقلابی اسلام تمام حرکتهای ضد استعمار و ضد ظلم و ضد استبداد جهان را تحت چتر حمایتی خود قرار دهد .

این کار را می توان از طریق وزارت خارجه و سفارتخانه ها میتوان انجام داد . و نیز می توان دائره مستقلی در وزارت خارجه بنام " دائره تالیف قلوب " بوجود آورد تا مسئولیت حمایت و کمک به نهضتهای آزادی بخش را در سطح جهان به عهده بگیرد .

برخورد وزارت خارجه حکومت اسلامی با دولتها و رژیمها باید براساس اصل " تولی و تبری " استوار باشد . براساس موازین اسلامی از برخی آنها تبری کند و با برخی دیگر رابطهٔ دوستانه برقرار سازد .

این بسته به ماهیت و عملکرد آن رژیمها می باشد . همچنین حکومت اسلامی در رابطه با نهضتها و حرکتها باید از اصل تالیف قلوب استفاده نماید .

اگر وزارت خارجه کشور اسلامی بتواند به این دو اصلی که گفتیم در خارج جامهٔ عمل بپوشاند و آنهارا تحقق بخشد ، در آن صورت آنچه که صدور انقلاب اسلامی مینامیم عملا تحقق یافته و حد اقل زمینهٔ بسیار مساعد برای تحقق یافتن پیدا کرده است .

فقه شیعه فقه آزادی و نجات و انقلاب است و باید آنرا احیاء کرده و بشریت را در جریان فیض فلاح آفرین آن قرار بدهیم . به امید چنین روزی .

پس بنابراین می‌توان بطور خلاصه در پاسخ این سئوال که‌مصداق کنونی مولفهٔ القلوب چه کسانی هستند ؟ گفت که مصادیق کنونی مولفه‌ـ القلوب حرکتهای‌ضدکفر و یا ضد استعمار و امیرپالیسم و نیز ضداستبدادی جهان هستند که امروزه اصطلاحا " نهضتهای آزادیبخش" نامیده‌می‌شوند و دامنهٔ این نهضتها از آمریکای لاتین گرفته تا سیاه پوستان تحقیر شده ایالات متحده آمریکا و تا قارهٔ زرخیز آفریقا و خاورمیانه و آسیا و . . . گسترده‌است . ودرمیان این‌نهضتها ، حرکتهای اصیل اسلامی‌نیزفراوانند .

اینها هستند مصادیق کنونی مولفة القلوب .

برای زیادی فایده در مورد شناسائی مصادیق مولفه القلوب در عصر ما و آشنائی دقیق‌تر با حوزهٔ عملکرد آن در شرایط‌کنونی ، قسمتی‌از کتاب فقه الزکات را که به این‌مسئله مربوط می‌شود در اینجا نقل می‌کنیم .

نویسندهٔ کتاب مزبور ضمن طرح این سئوال که در عصرماودرزمان کنونی موارد مصرف سهم مولفة القلوب چیست ؟ چنین پاسخ می‌دهد:

. . . از مطالبی که گفته شد معلوم گردید که منظور شارع اسلام‌از تعیین این‌سهم ــ یعنی سهم مولفة القلوب از زکات ــ همانا متمایل‌ساختن و گرایش دادن دلها نسبت بدین اسلام و یا تثبیت مومنین در مقام ایمان و یا تقویت ایمان ضعیف الایمانها و کسب انصار و هوادار برای اسلام و یا

در مصونیت نگه داشتن اسلام و دولت آن از شر و ضرر احتمالی می‌باشد.
و این منظور شارع گاهی با اعطاء کمک اقتصادی به برخی از دولتها ـ مانند دولتهای جهان سوم ـ و گاهی نیز با حمایت‌اقتصادی جمعیت ها و دسته جات و قبایل مسلمان و غیر مسلمان عملی می شود که آنها را بدینوسیله باسلام خوش بین و متمایل بسازیم و یا بدینوسیله بتوانیم برخی از نیازهای دفاعی خودرا تهیه کنیم.

چنانکه این افرادی که فوج فوج به اسلام می پیوندند هیچگونه حمایت و کمکی از جانب حکومتهای موجود مسلمین دریافت نمی کنند، در حالیکه شدیدا بحمایت و کمک نیازمند میباشند و سهم مولفه القلوب باید در این موارد مصرف شود، چنانکه قبلا از " زهری" و حسن بصری نقل کردیم.

مگر نمی‌بینید که مبشرین مسیحی کسانی را که عنوان مسیحی را برای خود برمی‌گزینند چگونه مورد حمایت قرار می‌دهد و حکومتهای استعماری نیز این دستجات تبشیری را با میلیونها دلار پول‌حمایت‌میکنند در حالیکه در مذهب مسیحیت بودجه ای برای تبلیغات در نظر گرفته نشده است.

ولکن در دیانت مقدس اسلام هزینه و سهم ویژه ای برای تبلیغ و جلب قلوب دیگران به اسلام اختصاص داده شده است که همان سهم مولفة القلوب از بودجهٔ هنگفت زکات است.

از آنجا که دین اسلام بر فطرت بشری استوار است در بسیاری از نقاط جهان خود بخود رشد می‌کند و لکن بدلیل اینکه این پذیراگران اسلام بهیچوجه مورد حمایت قرار نمی‌گیرند و لذا امکان پیدا نمی کنند تا آن بینش و بصیرت ژرف را نسبت به اسلام پیدا کنند و یا آنچه را که از لحاظ مادی بخاطر پذیرفتن این دین و حمایت از آن از دست داده اند

جبران کنند .

بسیاری از جمعیتهای اسلامی در ممالک مختلف سعی در رفـــع چنین کمبودهائی دارند ولکن هیچگونه مدد و کمک کافی را در پشت سر خود ندارند .

قاره‌ای مانند افریقا که محل برخوردها و کشمکشهای مذهبـــی و سیاسی حادی است ، حکومتها ، مردم و شخصیتهای آن مورد رقابت‌قدرت طلبان جهانی است . تبشیر استعماری و یا استعمار تبشیری بنام مسیحیت از یک طرف و غده سرطانی صهیونیسم و اسرائیل نیز از یک طرف و الحاد مارکسیستی از طرف سوم آنجارا مورد هجوم خود قرار داده‌اندومیخواهند هرکدام به تنهائی این قاره را ببلعند . و جایز نیست اسلام در مقابـــل این همه فتنه و توطئه بی‌موضع و ساکت بماند ، اسلام باید با این‌توطئه‌ها مقابله کند تا شریعت خدارا در زمین نشر بدهد .

دین اسلام که زمانی از موضع تهاجمی در مقابل ضلالت و کفـــر و ظلم برخوردار بود اکنون متاسفانه آنرا دچار موضع دفاعی‌ساخته‌ایم .

و لذا چنانکه سید رشید رضا نیز می‌گوید درزمان مایکـــی از مصادیق " موالفه القلوب " همانا مسلمین هستند که مورد هجوم همه‌جانبه کفار استعمارگر قرار گرفته اند و در تحت بردگی و استعمار بسر می برنـــد ، مگر نه این‌است که اکنون تمام ملتهای مسلمان زیر چکمه های استعمـــار لگدکوب می شوند ؟

پس مسلمانان باید بدانند که تالیف قلوب در این زمان نیـــز مصداق دارد [۱]

در اینجا سئوال دیگری نیز ممکن است مطرح شود و آن اینکه

۱ـ فقه‌الزکات‌ج۲ ص۶۱۰ (البته‌برخی موارد ترجمه‌آزادومفهومی شد)

آیابرای‌کمک‌بحرکتها‌وجمعیتهای‌متمایل به اسلام و آزادی بخش و یا دولتهای غیر مسلمان به منظور تالیف قلوب بجز مورد زکات که سهـــم تعیین‌شده از طرف خداوند بطور منصوص در قرآن مجید می باشد ،میتوان بطور کلی از بیت المال مسلمین در چنین مواردی استفاده کرد یانه؟

پاسخ این پرسش با توجه به وجود ولایت امام معصوم (ع)ونیـــز ولایت فقیه جامع الشرایط به نیابت از معصوم در بینش اسلامی شیعی مثبت است. چون امام و فقیه با استفاده از ولایت خود می تواند در صــــورت صلاحدید دربیت‌المال تصرف بکند وآنرا در موارد مختلف‌بمصرف‌برساند

از لحاظ فقه اهل سنت نیز پاسخ صاحب کتاب فقه الزکات به‌این پرسش مثبت می‌باشد. [۱]

۱ــ فقه الزکات ج۲ ص ۶۱۱

درس ۱۵

اصول سیاست خارجی اسلام
(۶)

تولّی و تبرّی

الف ــ تولّی و تبرّی
ب ــ آیات و روایات وارده دراین باره
ج ــ مصادیق و موارد تطبیقی تولی و تبری
د ــ تولی وتبری مبنای تنظیم سیاست خارجی اسلام

تولّی و تبرّی

یکی دیگر از مبانی و اصول مهمی که می‌تواند مبنای تنظیم درست سیاست خارجی حکومت اسلامی قرار بگیرد و در صحنهٔ بین‌المللی آنرا از بن‌بستها برهاند، اصل مبنائی "تولی وتبری" است.

در صحنهٔ سیاست جهانی چنانکه قبلا گفته شد، حکومت‌اسلامی باید با ملتها و دسته جات آزاد اندیش و آزاد منش و قسط طلب برخاسته از میان آنها براساس اصل و قاعدهٔ فقهی "تالیف قلوب" رفتار کند.

حکومت اسلامی با بکار گرفتن اصل تالیف قلوب در سیاست خارجی خود اولا ملتها را از دست حکومتها و رژیمهای جائر و جبارشان می‌گیرد و میان آندو فاصله می اندازد. با وجود این فاصله توده ها قادر خواهند شد که اندکی در سرنوشت خود مستقلا بیاندیشند و مشروعیت حکومت‌جبارشان‌رامورد سئوال و تردید قرار دهند، و ثانیاحکومت‌اسلامی با عملی ساختن تالیف قلوب انسانهای قسط طلب را در برابر حکومت‌های جابر و ستمگر و مشرک حمایت و تقویت مالی و اقتصادی کرده‌وبدینوسیله ماهیت انساندوستی و رسالت آزادیبخشی اسلام را نشان داده و برمحبت و گرایشات آنان نسبت بدین خداوند افزوده است.

اما سیاست خارجی اسلام در رابطه با خود رژیمها و حکومت‌ها

درسطح جهانی چیست؟آیا با آنان چگونه باید برخورد بکند و برچه اساسی رابطه برقرار نماید؟

رابطهٔ سیاسی دولت اسلامی وآحاد امت اسلام با رژیم های کفر و ستم وآحاد کفار معاند و ستمگران براساس" تولی و تبری" استوار می‌باشد. ود ر این قسمت از سلسله مباحث" فقه سیاسی" تصمیم بر آن داریم که این مبحث مهم اعتقادی ـ سیاسی اسلام را بطور فشرده مورد بررسی قرار بدهیم و با مفهوم و محتوای درست آن آشنا شویم. تا شاید درک این حقیقت شمعی باشد فرا راه پرفراز و نشیب انقلابمان در صحنه جهانی و بدانواسطه بتوانیم یک سیاست خارجی اسلامی و خداپسندی را اتخاذ کرده و از توطئه های ابرقدرتها درامان باشیم.

بهرحال خطو کلی و عناوین اصلی این بحث ازقرارذیل‌میباشد

الف ـ تعریف تولی و تبری

ب ـ آیات و روایات وارده در این باره

ج ـ مصادیق و موارد تطبیق تولی و تبری

د ـ تولی و تبری مبنای تنظیم سیاست خارجی اسلام.

و اینک تک تک این عناوین را جداگانه مورد بحث و گفتگو قرار خواهیم داد.

الف ــ تولّی و تبرّی

برای اینکه بتوانیم تعریف دقیق و درستی از" تولی و تبــــری" به دست آوریم ، ابتدا باید ایندوکلمه را بطور جداگانه ریشه یابی لغـوی کنیم تا درآخر پس از جمعبندی یک تعریف کامل به دست بیاید .

" تولی" با واژه های" ولی" ، ولاء ، ولایت و مولی و مشابه آنها همریشه می‌باشد .

شهید مرتضی مطهری بررسی نسبتا جامعی از این کلمات دارد که عینا نقل می‌شود :

" ولاء ، ولایت (بفتح واو) ولایت ، (بکسر واو) ولی ، مولــــی ، اولی و امثال اینها همه از ماده‌ء" ولی" ــو ، ل ، ی ــ اشتقاق یافته اند . این واژه از پر استعمال ترین واژه های قرآن کریم است که به صورت هـای مختلفی به کار رفته است ، می گویند در ۱۲۴ مورد به صورت" اسم "و۱۱۲ مورد در قالب" فعل" در قرآن کریم آمده‌است .

معنای اصلی این کلمه همچنانکه راغب در مفردات القرآن گفتــه است این است که دو چیز آنچنان در کنار هم قرار گیرند که فاصله ای در کار نباشد ، یعنی اگر دو چیز آنچنان به هم متصل باشند که هیچ‌چیزدیگر در میان آنها نباشد ماده‌ء"ولی" استعمال می‌شود . مثلا اگر چند نفـــــر پهلوی هم نشسته باشند و ما بخواهیم وضع و ترتیب نشستن آنها را بیان کنیم می‌گوئیم . زید در صدر مجلس نشسته است " ویلیه عمرو" و" یلــی عمروابکر" یعنی بلافاصله در کنار زید عمرو نشسته است و در کنار عمـــرو بدون هیچ فاصله ای بکر نشسته است .

به همین مناسبت طبعا این کلمه در مورد قرب و نزدیکی به کــار رفته است اعم از قرب مکانی و قرب معنوی و باز به همین مناسبت درمورد

دوستی و یاری، تصدی امر، تسلط و معانی دیگر از این قبیل استعمال شده است. چون در همه اینها نوعی مباشرت و اتصال وجود دارد و...

راغب راجع به خصوص کلمهٔ "ولایت" از نظر موارد استعمال می‌گوید

ولایت (بکسر واو) بمعنای نصرت است و اما ولایت (بفتح واو) به معنی تصدی و صاحب اختیاری یک کار است. و گفته شده است که معنای هردو یکی است و حقیقت آن همان تصدی و صاحب اختیاری است.

راغب راجع به کلمه ولی و کلمهٔ مولی می‌گوید

ایندوکلمه نیز بهمان معناست، چیزی که هست گاهی مفهوم اسم فاعلی دارند و گاهی مفهوم اسم مفعولی" [1]

مرحوم مطهری آنگاه ولایت را نخست به دو قسمت

۱ـ ولاء منفی

۲ـ ولاء اثباتی.

تقسیم می‌کند و می‌گوید منظور از " ولاء منفی" عدم پذیرش دوستی، سرپرستی و حکومت و تسلط کفار بر مسلمین است. و منظوراز "ولاء اثباتی" نیز ولایت مورد قبول و مثبت جامعهٔ اسلامی و ائمهٔ آن جامعه می‌باشد.

و آنگاه می‌گوید ولایت به مفهوم دوم دارای چهار بعد و نوع از این قرار است

۱ـ ولاء محبت یا ولاء قرابت.

۲ـ ولاء امامت و پیشوائی بمفهوم مرجعیت دینی.

۳ـ ولاء زعامت ورهبری اجتماعی و سیاسی.

۱ـ خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت ص ۳۳۷ (مقالهٔ ولاءهاوولایتها) از انتشارات ارشاد

۴ـ ولاء تصرف یا ولایت معنوی و تکوینی که خود بالاترین مراحل ولایت است.

اینها معانی "ولی" و ولایت است و کلمهٔ "تولی" نیز هم خانواده و هم ریشهٔ ولایت می باشد و لذا قهرا دارای معنائی مثل و یا مشابه آن است.

"تولی" از باب "تفعل" و بمفهوم "پذیرش ولایت" می باشد. و در فرهنگ عقیدتی اسلام منظور از آن این است که انسان "ولایت خدا" وپیامبران اورا بپذیرد و بعداز پیامبران ولایت ائمه معصومین و اولیاءالله را قبول کند و درزمان غیبت نیز ولایت فقهاء جامع الشرایط و عادل را بپذیرد. و نیز با هر فرد، جریان و نظام و سیستمی که دوست خدا و رسول و ائمه و ومومنین باشند، دوست باشد.

این مفهوم منفرد کلمهٔ "تولی" است.

و اما کلمهٔ "تبری" چه معنائی دارد؟

تبری به معنای دوری جستن از یک چیز و حالت و بری بودن از شیٔ مخصوص را گویند. و در فرهنگ مذهبی و عقیدتی اسلام منظورازآن کینه داشتن نسبت به دشمنان خدا، پیامبران، ملائکة الله و ائمه و مومنین و تبری کردن و دوری جستن از آنان می‌باشد.

پس بنابراین میتوان تولی و تبری را به صورت ذیل تعریف کرد:

"تولی و تبری عبارت از این است که انسان از لحاظ عاطفی قلب خودرا ازمحبت و علاقهٔ خدا، پیامبران و ائمه معصومین و جانشینان بحق آنها ـ فقهاء ـ و مومنین پر کند و در عین حال بغض و کینهٔ دشمنان آنهارا بدل بگیرد، و از لحاظ سیاسی و اجتماعی سرپرستی، رهبری‌ودوستی وحکومت الهی را بپذیرد و از حکومت أعداءَ اللهِ‌ودشمنان اسلام دوری جوید"

یعنی در مورد کفار، مشرکین و معاندین و نواصب شیوهٔ "ولاء

منفی" و در مورد خدا و پیامبران و ائمه شیوهٔ ولاء اثباتی را اتخاذ کند. ولایت الله را بپذیرد وولایت طاغوت را نفی کند. چنانکه خداوند در قرآن مجید می فرماید

... الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات... [1]

یعنی خداوند "ولی" مومنین است و آنانرا از متن ظلمت وتاریکی بسوی نور بیرون می‌برد. اما "ولی های" کفار طاغوت است و آنها را از متن نور بسوی ظلمت می‌کشانند.

در احادیث و روایات اسلامی نیز موارد فراوان دارد. که ائمهٔ معصومین از "حب و بغض فی الله" یعنی دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا سخن گفته اند.

اصولا می‌توان گفت "تولی و تبری" از اصل و شعار اساسی و ریشه‌ای اسلام یعنی توحید ولااله الاالله سرچشمه گرفته ودرتمام زمینه‌های تشریعی نیز جلوه‌گر شده است.

چون" لااله الاالله" دو بعد و دو جنبه دارد

۱ـ جنبهٔ نفی و انکاری

۲ـ جنبهٔ اثباتی.

انسان موحد با گفتن "لااله" به تمام بتها و خداها! نه‌میگوید و آنهارا صددرصد نفی و انکار می‌کند. این‌مرحلهٔ اول است. و سپس با گفتن "الاالله" خدای واقعی و حقیقی جهان را اقرار و اثبات می کند در خطاجتماعی و سیاسی تولی و تبری نیز انسان مسلمان و مومن و حکومت الهی ابتداء از تمام رژیمها و نظامها، جریانها و افراد ضد خدا و ضد عدالت و انسانیت تبری می‌کند و بیزاری می‌جوید و کناره می گیرد آنگاه

۱ـ سورهٔ بقره آیه ۲۲۵

فقط در سایهٔ حکومت عدل اسلامی و الهی پناه می جوید و ولایت آن را می‌پذیرد .

چنانکه در نمازهای یومیه نیز شعار " تکبیرة الاحرام "همین‌مفهوم را میتواند داشته باشد .

" تکبیر" یعنی پذیرش و بزرگداشت خدا و دین او .

" احرام " یعنی ممنوع ساختن تعظیم و تکبیر غیر خدا ،وشکستن تمام بتها و نفی همهٔ الهه ها .

" تبری" نیز همان احرام اجتماعی و سیاسی قطبها و رژیم‌های جائر و ستمگر کفر پیشه است و طبق قاعدهٔ تبری نمی‌توان با رژیمهائی که دشمن دین خدا هستند رابطهٔ سیاسی برقرار کرد . چنانکه" تولی" دستوری است شرعی برای برقراری رابطهٔ سیاسی با رژیمهای خدا دوست و عدالتخواه و قسط طلب .

ب ــ آیات و روایات وارده دراین باره

در منابع و متون اسلامی دستورات موکدی وارد شده که تمسک به" تولی و تبری" را در صحنهٔ اجتماع برای پیروان اسلام فرمان میدهند برای آشنائی بیشتر با زیر بنای تشریع این دستور مهم اسلامی نمونه‌هائی از این آیات و اخبار و احادیث را در اینجا ذکر خواهیم کرد.

و خوانندگان عزیز می‌توانند با تعمق در این آیات و روایات اصالت ایدئولوژیک تولی وتبری را دریابند.

۱ــ " آیات قرآنی "

خداوند تعالی در قرآن مجید می فرماید :

قد کان لکم اسوة حسنة فی ابراهیم والذین معه اذ قالوا لقومهم انا برئاء منکم و مما تعبدون من دون الله کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم العداوة والبغضاء ابدا حتی تؤمنوا بالله وحده [۱]

یعنی برای شما مومنان ابراهیم و آنانکه با او بودند " الگو" و اسوهٔ نیکوئی هستند تا بآنها اقتدا کنید، آنان به قوم مشرک خود صریحا گفتند که ما از شما و چیزهای مورد پرستشان بکلی بریء و بیزاریم، ما مخالف و منکر شما هستیم و همیشه میان ما و شما بغض و کینه و دشمنی حاکم خواهدبودتاآنگاه‌که بخدای یگانه و بی همتا ایمان بیاورید! و...

پروردگار در این آیهٔ شریفه " سیاست تولی و تبرائی " حضرت ابراهیم و پیروان او را که در نهایت درجهٔ سازش ناپذیری بوده است توصیف کرده و مسلمانان را به اتخاذ چنین خط و مشی اجتماعی، سیاسی

۱ــ سورهٔ ممتحنه آیهٔ ۴

دعوت می‌کند .

البته دراین‌آیه آن افراد و جریانها و رژیمهائی " تحریم سیاسی " شده اند که در مقام توطئه و فتنه انگیزی بر علیه کیان اسلام و جامعهٔ مسلمین برآمده و یا به توطئه گران امکانات بدهند . لکن با رژیمهای غیر توطئه گر و خاموش و بی تفاوتی که در بلوک و جبههٔ نظامهای ظالم و ستمگر قرار نگیرند ، برقراری روابط سیاسی و مبادلات‌اقتصادی‌درمحدوده و حوزه ای که امام عادل مسلمین مصلحت بداند بلا اشکال می‌باشد .

چون خداوند در سورهٔ ممتحنه و چند آیه بعداز آن آیه ای که ذکر گردید چنین فرموده است :

" خدا شمارا از دوستی کسانیکه با شما در دین قتال و دشمنی "
" نکرده و شما را از دیارتان بیرون نکردند نهی نمی کند تا "
" بیزاری از آنها جوئید ، بلکه با آنها به عدالت و انصاف "
" رفتار کنید که خدا مردمان با عدل و داد را دوست می دارد "
" خداوند شمارا تنها از دوستی کسانی نهی می کند که با شما "
" در دین و عقیده‌تان جنگیدند و قتال کردند و بطور متحد "
" شمارا از دیار و وطنتان بیرون کردند ، کسانی از شما مومنین "
" که آنانرا دوست بدارند حقیقتا ستمکار و ظالم هستند " [۱]

خدای بزرگ در جای دیگر از قرآن راجع به تولی‌وتبری‌میفرماید
. . . أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ [۲]

یعنی اهل ایمان نسبت به کفار بسیار سخت گیر و سازش‌ناپذیرند ولکن میان خودشان بسی دلنرم و مهربانند .

خداوند در سورهٔ مائده ضوابطی در مورد اعمال سیاست وخط مشی تولی و تبری برای مومنین بیان می کند که قابل دقت می‌باشد :

۱ــ سوره ممتحنه آیه ۹ ۲ــ سوره

" هرکس که ولایت خدا ، پیامبر خدا و مومنان را داشته باشد "
" پیروز است چرا که حزب الله در نهایت غالب و پیروزهستند "
" ای‌مومنان‌باآندسته‌از کفار را که دین شما را مورد استهزاء "
" و بازیچه قرار دهند دوستی نکنید و از خدا بترسید اگرایمان "
" آورده‌اید " [۱]

در این آیه تولی و دوستی " حزب الله " برای مومنان بیان شده و ضمنا آن دسته از کافران و اهل کتاب (مسیحی ، زردشتی ویهودی. . .) که بدین مقدس اسلام و شریعت و قوانین و احکام آن با دیده تمسخر و استهزاء بنگرند و آنرا پست جلوه دهند و تحقیر کنند ، "تحریم سیاسی " شده اند که مسلمین از آنان بیزاری و تبری کنند .

در سورهٔ نساء از قرآن مجید آن دسته از مسلمان نمایانی که بجای تولی و دوستی و ارتباط صمیمانه با اهل ایمان و مسلمین ، با کفار و مشرکین طرح دوستی ریخته و ارتباط صمیمانه برقرار می کنند و با این عملشان مومنین را " بایکوت " کرده و بکافران تقرب می جویند ، به‌عنوان " منافق " شدیدا مورد نکوهش و مذمت قرار گرفته اند ؛

" . . . به منافقان عذاب دردناک الهی را مژده بده‌همان‌کسانی "
" که بجای مومنین کافران را بولایت و دوستی گرفته وپیش‌آنان "
" عزت میطلبند ، اما تمامی عزت نزد خداست " [۲]

اینها و آیات متعدد دیگری که در قرآن مجید وجود دارندبیانگر چگونگی سیاست تولی و تبرائی بوده و شکل عملی و قابل اجراءآنرا نشان می‌دهند . با توجه به این آیات معلوم می‌گردد که " حب و بغض و دوستی و دشمنی صرفا باید برای خدا باشد " وگرنه ارزش ندارد .

۱ــ سورهٔ مائده آیهٔ ۵۶و۵۷

۲ــ سورهٔ نساء آیهٔ ۱۳۷و۱۳۸

" حُبّ فِی اللّهِ = دوست داشتن برای خدا " تولی است. چنانکه " بُغضْ فِی اللّهِ = کینه ورزیدن بخاطر خدا " نیز تبری میباشد.

اکنون تکمیل بیشتر بحث احادیثی را نیز در این‌زمینه‌نقل‌میکنیم

۲ـ " روایات و احادیث "

در متون روائی و حدیثی سخنان و رهنمودهای بسیاری در مورد تولی و تبر و حب و بغض برای خدا از پیامبر اسلام و ائمه معصومین وارد شده است.

شیخ کلینی در کتاب کافی بابی تحت عنوان " الحُبّ فِی اللّه و البُغض فِی‌اللّهِ " باز کرده و درآن احادیث و رهنمودهای ارزنده ای را از ائمه معصومین دربارهٔ تولی و تبری نقل کرده است که برخی از آنها را در اینجا ملاحظه میفرمائید

ابوعبیدهٔ حذاء از امام صادق (ع) روایت کرده که آن حضرت فرمودند :

مَنْ اَحَبَّ لِلّهِ وَ اَبْغَضَ لِلّهِ وَ أَعطَی لِلّهِ فَهُوَ مِمَّنْ کَمُلَ إیمانُهُ [۱]

یعنی هرکس برای خدا دوست بداردوبرای خدا کینه‌بورزدودشمن بدارد، او از دستهٔ‌مومنینی محسوب میشود که ایمانشان تکمیل‌شده‌است.

در حدیث دیگری که در همین باب " سَلامِ ابْنِ مُستَنِیر " از امام باقر (ع) روایت کرده ، میفرماید :

" مودت ودوستی‌مومنین نسبت به‌همدیگر از بزرگترین‌شعبه‌های "
" ایمان است. آگاه باشید که اصفیاء الله و برگزیدگان خدا "
" هستند که برای خاطر خدا دوست میدارند و برای خاطرخدا "

۱ـ اصول‌کافی ج۲ ص ۱۰۱ چاپ مکتبه الاسلامیه تهران

" کینه میورزند و برای خاطر خدا نیز بخشش و عطاء می کنند "[1]

در حدیث دیگر از امام صادق (ع) تولی کنندگان با کلمهٔ جمع " المتحابّین فی الله " توصیف شده اند و بدینوسیله تولی و تبـــری در صورت اجتماعی و جمعی و غیر انفرادی آن مطرح شده است.

" متحابّین فی الله = دوست دارندگان برای خدا در روزقیامت "
" برتختهائی از نور قرار میگیرند آنچنانکه بواسطه نورخودشان "
" و تختشان شناخته می‌شوند، آنگاه ندا در می‌دهند که اینان "
" مُتحابّین فی الله هستند. "[2]

" مدرک طائی " از حضرت نقل کرده که :

" قال رسول الله (ص) لأصحابه ایّ عری الایمان اوثق؟ فقالــوا الله ورسوله أعلم، وَ قالَ بعضهم الصلاه و قال بعضهم الزکوه و قال بعضهم الصّیام وَ قال بعضهم الحج والعمرة و قال بعضهم الجهاد، فقال رسول الله (ص) لکلّ ما قلتم فضل ولیس به ولکنّ أوثق عری الایمان الحبّ فی اللـــه والبغض فی الله و توالی اولیاء الله والتبرّی من أعداء الله[3]

کدام یک از شاخه ها و حلقه های ایمان محکم ترین و ناگسستنـــی ترین است؟ گفتند خدا و پیامبرش داناترند، برخی از اصحاب نیز پاسخ دادند نماز، و برخی دیگر گفتند زکات، عده ای جواب دادندروزه، بعضی گفتند حج و عمره و برخی نیز پاسخ دادند جهاد، آنگاه پیامبر فرمود

برای هریک از امور و مسائلی که شمابرشمردیدفضل‌وکرامتی‌است‌که مخصوص آن می‌باشد ولکن محکم ترین حلقهٔ ایمان عبارت است از اینکه انسان برای خدا دوست بدارد و برای خدا کینه بورزد و با اولیاء اللـــه

۱ــ اصول کافی ج۲ ص ۱۰۲
۲ــ همان مدرک
۳ــ اصول کافی ج۲ ص ۱۰۲ حدیث ۶

" تولی " و پیوند برقرار سازد و از دشمنان خدا و از اعداء الله تبـــری و دوری گزینند .

امام علی بن ابی‌طالب (ع) نیز در تعیین خط تولی و تبـــری‌در میدان سیاست چنین می‌فرماید :

" کُونُوا لِلظّالِم خَصْماً وَ لِلمَظْلُومِ عَوْناً " [1]

یعنی دشمن ستمگران باشید و طرفـدار مظلومان.

همچنین آنحضرت در مورد اینکه چه کسانی مسلمان واقعی‌هستند و از پیروان راستین حضرت محمد (ص) می‌باشند ، چنین می‌فرماید

اِنّ وَلِیّ مُحَمّد مَن اَطاعَ اللّهَ وَ اِنْ بَعُدَتْ لُحمَتهُ ، وَ اِنّ عدوّ محمد من عصی اللّه و اِن قَربت قَرابَتهُ [2]

یعنی بی شک ولی و دوست حضرت محمد آن کسی است که خدارا کاملا اطاعت کند هرچند که از لحاظ نژادی و خونی از آنحضرت‌دورباشد . همچنین دشمن حضرت محمد (ص) آنکسی است که در برابر قوانین الـهی عصیان کند و سرکشی نماید ، هر چند که قرابت قومی و خونی بسیـــــار نزدیکی با آنحضرت داشته باشد .

علی (ع) در ضمن این سخن " ملاک " موضع گیری تولی و تبرائی را بطور عملی آموزش می‌دهد . روابط دوستانه یک فرد و یک قوم ویک‌ملت با افراد ، اقوام و ملل‌دیگر براساس " همخونی " و اشتراک نژادی نمی باشد بلکه براساس " هم‌مکتبی " و اشتراک در دین و عقیده می باشد . و لذا از این روایت میتوان نادرستی سیاست خارجی برخی از کشورها و رژیم ها را که براساس همخونی و ناسیونالیسم استوار می باشد ، دریافت . مثلاسیاست جانبداری ترکیه از ترکهای قبرس بعنوان " ترک " و سیاست جانبـــــداری یونان از افراد غیر ترک قبرس برهمین مبنا ، سیاست خارجی است کـــه

۱ــ نامه ۴۷ نهج البلاغه (۲) نهج‌البلاغه حکمت ۹۲

صرفابراساس‌همخونی‌استوارمی‌باشد .

سیاست خارجی دولت اسلامی نسبت به ملل و کشور های مسلمان باید با ملاک میزان نزدیکی آنان باسلام ومیزان‌تبعیتشان‌از قوانین‌اسلامی تعیین شود ، در رابطه با ملل و کشورهای غیر مسلمان نیزبایددستورالعمل " کُونُوا لِلظَّالِمِ خصما وَ لِلمظلُومِ عَوْنًا " ملاک و مجوز روابط سیاسی قرار بگیرد .ازکشورهائی‌که‌دارای خط مشی سیاسی ظالمانه و تجاوز طلبانه‌و غارتگرانه هستند با توجه به میزان گرایشات ظالمانه باید " تبرّی " شود . و کشورهای مظلوم نیز باید مورد شمول قاعده تولی قرار بگیرند و حکومت اسلامی " عَون" و یاور و جانبدار آنان باشد . چون جبهه ای که‌ستمگران‌و ظالمین درآن قرار دارند ماهیتا یک جبههٔ شر و تباهی و فساد است ،و جبهه‌ای که مظلومین و بیچارگان تشکیل دهندهٔ آن هستند " جبههٔخیر" است . و حکومتهائی که سیاست خارجی خودرا متمایل به جبهه شر بکنند تدریجا خود نیز " استحاله" پیدا می‌کنند و تبدیل به" شر" می شوند ، لکن تنظیم روابط با مظلومین و جبههٔ خیر و جانبداری از حقوق پایمال شدهٔ آنان عامل رشد و شکوفائی خود کشور حمایت کننده در سطح جهانی و صحنهٔ سیاست بین المللی خواهد بود . چنانکه علی (ع) می‌فرماید

قَارِنْ اَهلَ الخَیرِ تَکُن مِنهُم وَ بَایِنْ اَهلَ الشَّرِ تَبِنْ عَنهُم [1]

با اهل خیر بپیوند تا جزء جریان آنان قرار بگیری و از اهل شر دوری گزین تا جزء آنان نگردی.

۱ــ نهج البلاغه نامهٔ ۳۱ ص ۹۳۰ فیض الاسلام

ج ـ مصادیق و موارد تطبیقی تولی و تبری

اکنون که مقداری از آیات و روایات را در مورد تولی و تبری و وجوب آن ملاحظه کردیم بهتراست با بهره گیری از رهنمود ها ومفاهیم این آیه ها و احادیث مصادیق عینی تولی و تبری را شناخته و با مواردش تطبیق بدهیم

نتائجی که میتوان از آیات و روایات یاد شده گرفت از این قرار است :

۱ـ از آیهٔ ۴ سورهٔ ممتحنه درباره خط مشی تولی و تبرائی حضرت ابراهیم چنین بدست می آید که " دو خط تاریخی حق و باطل و توحید و شرک با همدیگر غیر قابل آشتی وسازش ناپذیرند و کینه و بغض الی‌الابد بین آندوجریان خواهد داشت و شخص حضرت ابراهیم اسوه و الگوی این ستیز سازش ناپذیر می‌باشد "

۲ـ از آیهٔ ۹ سورهٔ ممتحنه چنین استفاده می‌شود که

" آندسته از باورمندان به اسلام که با دشمنان اسلام طرح دوستی و روابط دوستانه بریزند ، جزٔ ستمکاران و ظالمین هستند "

" و نیز از این آیه استفاده می شود که سیاست خارجی اسلامی بر عدل و قسط استوار است و مسلمانان باید اجراٴ کننده چنین خطی باشند روی این ضابطه مفهوم تولی و تبری قطع رابطه کامل با تمام کسانی که دینی غیر از اسلام دارند نمی باشد ، بلکه کفاری که به مقام دشمنی با اسلام

و تجاوز و تعدی بحریم مسلمین برنیامده و آنان را از وطنشان‌بیرون‌نکرده باشند ، میتوان با آنها رابطهٔ عادلانه داشت و نیز اگر دسته ای از غیر مسلمانان مورد تعدی و ظلم دسته ای دیگر از آنها قرار بگیرد ، سیاست خارجی دولت اسلامی باید از گروه مظلوم حمایت کند .

مفاهیم آیهٔ ۵۶ سورهٔ مائده نیز این مطلب را تاکید می‌کند .

۳ـ از آیهٔ ۱۳۷ و۱۳۸ سورهٔ نساء چنین استفاده می شود که " روابط مسلمانان در هر صورت با کافرین نباید بیش از مسلمین باشد در غیر این صورت چنین مسلمانانی به عنوان منافق شناخته‌خواهند شد "

روی این اصل اکنون آن عده از کشورهای مسلمان نشین که ۹۵ درصد روابط سیاسی ، اقتصادی و نظامی شان با کشورهای سرمایه داری غرب و یا کشورهای الحادی و مارکسیستی شرق می باشد و شاید کمتر از ۵ درصد با کشورهای اسلامی رابطه دارند ، دارای سیاست خارجی مقابله با اسلام بوده و از خط مشی سیاسی منافقانه پیروی می‌کنند ، فی المثل کشورهائی مثل مصر ، عربستان سعودی و کشورهای ساحلی خلیج فارس . . را می‌توان از این قبیل دانست .

۴ـ از همهٔ روایات و احادیثی که نقل کردیم چنین به‌دست می آید که :

حب و بغض، دوستی و دشمنی صرفا باید به انگیزه الهی‌وخدائی باشد ، یعنی انسان باید شخص یا جریانی را صرفا به این دلیل دوست بدارد که خدا دوست می‌دارد و به این دلیل‌دوری کند که خدا دستور داده است . و طبق روایت امام صادق (ع) از رسول الله (ص) کاملترین حلقهٔ ایمان همان تولی و تبری است یعنی حب و بغض عاطفی و عملی بخاطر خدا .

۵ ـ چنانکه از حدیث " *کونوا للظالم خصما و للمظلوم عونـــا* " استفاده می‌شود آنجا که بین مسلمین و یا کفار دو جریان وجود داشتـــه باشد ، یکی جریان ظلم و ظالم ودیگری جریان مظلوم ، دولت اسلامی‌باید جانبدار جریان مظلوم باشد و برضد جریان ظالم عمل کند .

مثلا در عصر حاضر که در جهان اسلام طولانی ترین جنگ بیـــن ایران و عراق بوقوع پیوسته است ، رژیم بعثی عراق یک جریان ظالم است چون به‌مرزها و شهرها و روستاهای ایران تجاوز کرده است و ایران مظلوم واقع شده است . اگر ممالک مسلمان نشین و دولتهای آنها بخواهنـــــد سیاستشان با اسلام مطابقت کند باید از جمهوری اسلامی ایران حمایـــت عملی قاطع بکنند و رژیم عراق را سرکوب نمایند .

یا جنگ داخلی در چاد بین طرفداران‌حسن حابره و مسلمانـــان ضد استعمار واقع است ، مسلمین بایدحسن حابره و نیروهایش را که مورد حمایت امپریالیسم بویژه فرانسه هستند ، سرکوب کنند و نیروهای مقابـــل را حمایت نمایند چونِ جریان حسن حابره بدلیل مورد حمایت استعمار ــ گران بودنش ظالمانه است .

همچنین در جنگ صحرای غربی باید مسلمین برعلیه ملک حسن پادشاه مزدور غرب قیام کنند و دست تجاوز اورا از صحرای باختری وازسر مردمان آن سامان کوتاه نمایند ، همهٔ این موارد و مشابه شان از حدیـــث " *کُونُوا لِلظّالم خصما و للمظلوم عونا* " استفاده می‌شود .

و نیز براساس همین حدیث علی (ع) که مهمترین دستور العمـــل در سیاست خارجی است ، باید کشورهای غیر مسلمان جهان را نیز بـــه‌دو دستهٔ ظالم و مظلوم تقسیم کنیم و در مقام عمل نیز بر ضد جریان ظالـــم عمل نمائیم .

مثلا کشورهای جهان سوم مانند کشورهای استعمار زدهٔ آفریقـــا ،

آسیا ، و آمریکای لاتین جزء کشورهای مظلوم و کشورهائی مثل امریکا ، انگلستان ، فرانسه و . . . و روسیه و چین جزء کشورهای ظالم هستند ،ولذا باید کشورهای مظلوم را در مقابل کشورهای ظالم مورد حمایت قرار بدهیم . آنکشورهائی که در سازمان ملل حق وتو دارند جزء ممالک ستمگر محسوب می شوند .

به‌اینترتیب اگر ما ملاکهای خودرا از آیات و روایات بگیریم درآن صورت قادر به تنظیم و هدایت یک سیاست خارجی اسلامی عادلانه‌وآزادی بخش خواهیم شد . ضمن اعمال چنین سیاستی در سطح بین المللی است که انقلاب اسلامی صادر می‌شود و دین اسلام در قلوب تمام مردمان کره نفوذ می‌کند و آنان را از قید خرافات آزاد می سازد .

تذکر . این نکته نیز در اینجا مناسبت دارد که بدانیم ، کسانیکه بظاهر ادعای اسلام و پیروی از دین حضرت محمد (ص) می کنند ولکن آگاهانه و مغرضانه با خاندان و اهل بیت او مانند حضرت زهرا و علی بن ابیطالب و ائمه معصومین (ع) " عناد "و دشمنی می نمایند اصطلاحا " ناصبی " می‌گویند مانند یزید ، معاویه و . . . تبری از " ناصبی ها " نیز واجب می باشد و ناصبی از نظر اسلام درحکم کفاراست .

البته فرق است بین معاند و غیر معتقد . معاند کسی است که حق آنهارا شناخته و لکن لجاجت و معاندت می کند و حق را سرپوش می‌نهد اما غیر معتقد کسی است که به حقوق اهل بیت آگاهی نداردولذانتوانسته است بآنها ایمان بیاورد ولکن کینه ای نیز نسبت به آنان در دل خود ندارد . علی (ع) در این باره می‌فرماید :

ناصِرُنا و محبّنا یَنتظِرُ الرّحمهَ وعدوّنا وَ مُبغِضنا یَنتظِرُ السّطوه [1]

۱– نهج البلاغه خطبه ۱۵۸ ص ۳۲۷ فیض الاسلام

دوستداران و یاوران مشمول رحمت خدا خواهند چنانکه دشمنان و معاندین ما مشمول غضب و خشم الهی قرار خواهند گرفت.

بطور کلی مصداقها و موارد اطلاق و تطبیق تولی و تبری را در جامعه می‌توان در سه صورت خلاصه و بیان کرد:

۱ـ تولی و تبری عبارت است از موضع گیری نفی گرایانهٔ آحاد امت اسلامی و تک تک افراد مسلمان در برابر آحاد کفار، منافقین‌ونواصب.

به این معنا که تک تک مسلمین به عنوان تشکیل دهندگان جامعهٔ بزرگ و جهانی اسلام قلب خود را نسبت‌به کفار و ملحدین، ستمگران و ظالمین، چند چهرگان و منافقین و بالاخره نسبت به نواصب و معاندین پیامبر و ائمه پراز کینهٔ مقدس‌کنند و در مقابل دوستی و محبت اسلام‌و مومنین، خداپرستان موحد و مظلومین و محرومین و مستضعفین را به دل بگیرند. یکی از مصادیق تولی و تبری این است

۲ـ موضع گیری نفی گرایانه و انکاری آحاد امت اسلامی در برابر حکومتها و نظامهای شرک پیشه و کافر و ستمگر و نیز در برابر جریانهای سیاسی و اجتماعی باطل تشکل یافته و منظم، و مبارزهٔ عملی با چنین نظامها و جریانهای ناحق یکی دیگر از مصادیق تولی و تبری است. چنانکه حضرت ابراهیم (ع) در مقابل نظام نمرودی و ایدئولوژی باطل آن یعنی "بت پرستی" چنین حرکتی را انجام داد. (سوره ممتحنه آیه ۴)

۳ـ مصداق و مفهوم دیگر تولی و تبری عبارت است از موضع‌گیری انکاری و منفی حکومت اسلامی و امام مسلمین در مقابل نظامهای کافر و مستکبر و ستمگر و نیز جریانهای فکری و سیاسی این چنینی و حمایت از اقوام و ملل مظلوم و ستمدیده.

تولی و تبری در این مفهومش تحریم سیاسی نظامها و جریان‌های کافر و استکباری بوده و نمودی از سازش ناپذیری فکری و ایدئولوژیک اسلام

و نظام اسلامی می‌باشد.

پیامبران الهی تاریخ و حضرت محمدبن عبدالله (ص) با دستور وحی خدا چنین موضع ایدئولوژیک و سیاسی را اتخاذ کردند.

بر اساس اتخاذ چنین شیوهٔ سیاسی ملاکها و ارزشهای عقیدتی و مکتبی نسبت به " مصالح سیاسی " ارجحیت و تقدم خواهند داشت و چنین نظام و انقلابی هرگز از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی بانحراف کشیده نخواهد شد و در رابطه با حقه بازی ها و توطئه های سیاسی دشمنان و تهاجم فرهنگی و فکری ایدئولوژی های مغایر و یا ضد، دست و پای خود را گم نخواهد کرد و بطور نامرئی و خزنده باستهلاک نخواهد رفت، بلکه برعکس رشد و نمو ذاتی خواهد داشت. رمز تاکید بیش از معمول خداوند در قرآن برای اتخاذ چنین شیوه‌ای در مقابل کفر ناشی از همین واقعیت است. چنانکه خداوند خطاب به پیامبر اسلام می‌فرماید:

قُل یا أَیُّها الکافِرون لا أَعبُدُ ما تَعبُدون ولا أَنتُم عابِدون ما أَعبُد ولا أَنا عابِدٌ ما عَبَدتُم ولا أَنتُم عابِدون ما أَعبُد لکم دینکم ولِیَ دین [1]

یعنی ای پیامبر بجماعت و جریان کفر بگو

من هرگز آنچه را شما قبول دارید و می پرستید، قبول نمی کنم و نمی‌پرستم و شما نیز پرستندهٔ آنچه که من می پرستم نیستید، و من نیز پرستندهٔ آن چیزی نیستم که شما می پرستید. و شما هم پرستندهٔ آنچه که من می پرستم نیستید، پس برای شما مرام و دینتان و برای من نیز مکتب و دینم باشد.

خداوند متعال در این آیات با روشنترین بیان مواضع ایدئولوژیک سیاسی اسلام و حکومت اسلامی و امام مسلمین را تصریح فرموده است وخط

۱ــ سورهٔ الکافرون

سازش ناپذیر تولی و تبری را بیان نموده است .

در این سوره مخاطب افراد مسلمین نیستند ، مخاطب شخص حضرت محمد (ص) به عنوان پیامبر ، رهبر و امام جامعه مسلمین و بعنوان مقام ولایت است که باید طبق دستور الهی خط سیاسی روشن و به ابهام نیالوده‌ای را درجامعه پیاده کند .

طرف مقابل نیز کفار بعنوان " فرد " نیستند . بلکه " کافرون " مطرح می‌باشند که در همهٔ موارد از آنان به صورت صیغهٔ جمع یاد شده است ، مانند " انتم = شما " ، " ماعبدتم " و " دینکم " و . . .

یعنی خداوند دستور مقابله فردی نمی دهد ، بلکه دستور مقابله " جریانی " با کفر و کافرین را می دهد . و این همان چیزی است که می‌تواند به عنوان تولی و تبری خط سیاست خارجی نظام اسلامی‌را تعیین کند .

د ــ تولی وتبری مبنای تنظیم سیاست خارجی اسلام

تا اینجا روشن گردید که تولی و تبری به عنوان یکی از فـــروع اعتقادی اسلام عامل تنظیم روابط عاطفی و اجتماعی و سیاسی واقتصادی مسلمین با دیگران می باشد. اکنون در صدد تشریح نقش فوق العاده حساس این فرع اعتقادی در روابط عاطفی و اقتصادی نمی باشیم. فقط میخواهیم اشاره‌ای گذرا به این مطلب بکنیم که تولی و تبری باید مبنای تنظیـــــم روابط در سیاست خارجی مسلمین و دولت اسلامی باشد.

و حکومت اسلامی در روابط خارجی خود دقیقا بر اساس تولـــی و تبری حرکت کند، البته اسلام به عنوان یک دین متحد الاجزاء مسائـل و احکامش در تقیید و تخصیص همدیگر نقش دارند و لذا موضوعاتی مانـنـد " تالیف قلوب" و فک رقبه" و.... کمک زیادی به مسئلهٔ شناسائی حوزه عملکرد دقیق تولی و تبری می‌نمایند. و لذا مسئول و یا مسئولین تنظیم برنامه‌های سیاست خارجی کشور اسلامی باید از همهٔ این موضوعات اطلاع و آگاهی کافی داشته و با مطالعه مرتبط و پیوسته این مسائل یک برنامـــه هماهنگ و همخوانی که سازگاری درونی داشته باشد را تنظیم و به مرحلهٔ اجرا دربیارند تا هیچگونه عدم مغایرت با اهداف اسلامی پیش نیاید و درثانی دولت اسلامی در سیاسیت خارجی خود دچار سر درگمی وبرخورد های متناقض و متضاد نگردد، فائده و نتیجه عملی این کار صـــدورخود بخودی انقلاب اسلامی و اندیشهٔ اسلامی بجهان خواهد شد. چـــون

مسئله " جذب و دفع " یکی از خصوصیات حیات و موجود زنده می‌باشدو مادامی‌که در ارگانیسم موجود زنده و سازوارهٔ وجودی آن اختلال‌بوجود نیاید عمل جذب و دفع بصورت معمول و طبیعی خود انجام خواهدگرفت و در نتیجه موجود زنده به فعالیتهای حیاتی خود ادامه خواهد داد.

یک انقلاب نیز در صورتی زنده خواهد ماند و در صورتی همه‌جا گیر خواهد شد و صدور خواهد یافت که مانند یک سازواره از حالت قدرتمند جذب و دفع درصحنه‌سیاست‌خارجی‌برخورداربشود. وتولی‌وتبری مفهومی جز " جذب و دفع مکتبی " ندارد.

و لذا باید اساس و مبنای تمام تصمیمات طراحان و مجریان سیاست خارجی اسلامی قرار بگیرد. یعنی معاندین با خدا و اسلام وفتنه انگیزان و توطئه گران و کینه‌توزان مسلمین باید بایکوت سیاسی شوند واز آنان با همان صراحت سیاسی که اسلام دارد " تبری " جسته بشود. فرق نمی‌کند این گروه تظاهر به چه عقیده‌و مرامی بکنند، مادی گرا و دهری باشند یا مشرک و بت پرست، مسیحی، یهودی و... و یا "ناصبی" متظاهر باسلام ـ مانند حزب بعث عراق ـ

در تمام این مصادیق و حالات باید تبری را بکار بندیم. اکنون دیده می‌شود که برخی از مزدوران مستقیم و غیر مستقیم نفوذی خط غرب و امریکا (مانند برخی از ورشکستگان سیاسی جهان عرب که مدعی رهبری فکری حماعت اخوان المسلمین هستند) حرفهای مشکوکی را درجهت‌فریب افکار عمومی توده های مسلمان تکرارمیکنند و اشاعه میدهند، باین‌صورت که " غرب و امریکا اهل کتاب هستند " و در مقابل شرق ملحد و بی خدا مسلمین باید با آنها دست اتحاد و دوستی بدهند!!

این شعار انحرافی ساخته و پرداخته خود غربیهاست چنانکه زمانی بنام " مبارزه با کمونیسم و الحاد " خواستند مرحوم آیه الله

کاشف‌الغطاء (یکی‌ازمراجع و مجتهدین سابق شیعه) را به‌اردوی‌امپریالیسم غرب بکشند و چهرهٔ پاک او را لکه‌دار نمایند و لکن آن فقیه شیعی‌آگاهتر از آن بود که در چنین دامهای خطرناکی گام بگذارد و لذا با نوشتن‌یک نامه افشاگرانه پرده از چهره کریه چنین خط مشی‌ها و چنین سمینارهائی برداشت [۱]

باید از کسانی که تقرب بغرب وآمریکا را به عنوان (اهل کتاب) تبلیغ می‌کنند سئوال کرد مگر این پیامبر اسلام (ص) نبود که چندین‌جنگ مهم با اهل کتاب یعنی یهودیان در جزیرة العرب را سازماندهی کردوبراه انداخت؟ مگر جنگ خیبر چه بود؟ در فدک مگر یهودیان زندگی‌نمی‌کردند که پیامبر از آنان گرفت؟ بنی المصطلق و بنی قریظه مگر اهل‌کتاب نبودند که پیامبر اسلام دستور دادند شدیدا سرکوب شوند؟ مگر این قرآن‌نمیگوید که " گروهی از اهل کتاب بنام یهودی شدیدترین کینه های ممکن را نسبت به اسلام و مسلمین دارند" ؟ و ...

پس‌نبایدپنداشت‌آنگونه‌که برخی متحجرین عرب و" یا لیبرالهای نهضتی ایران" تصور می‌کنند بین انواع مشرکین و کفار در تولی و تبری تفاوت هست . بلکه موضع گیری اسلام در برابر آنان ازلحاظ شدت‌ونرمش بسته بمیزان کینه و عدم کینه ای است که نسبت‌به اسلام ابراز می دارند . واکنون دراین‌مقطع‌ازتاریخ‌هردوبلوک‌یعنی هم بلوک شرق ومارکسیستهای ملحد مانند روسیه شوروی و چین ، و هم اروپا وآمریکا و بلوک غرب نسبت به اسلام و مسلمین کینه دارند و ما باید با هر دو رابطهٔ "تبرائی" داشته باشیم و معنای شعار اسلامی و متین " نه شرقی و نه غربی ، جمهوری

۱ــ این نامه بسیار جالب کاشف الغطاء توسط‌آقای جلال الدین فارسی بزبان فارسی ترجمه شده است

اسلامی" نیز همین است.

ولکن ازطرف دیگر امروز کینه ای که بلوک غرب نسبت بما مسلمانان ابراز می‌کند در ظاهر بیشتر از کینه ای است که از شرق مشاهده میکنیم و مسجد اقصی و بیت المقدس و فلسطین و جولان و سینا اکنون در تحت سلطهٔ غاصبانهٔ همان باصطلاح اهل کتاب می‌باشند و لذا باید ما نسبت به غرب و مخصوصا آمریکا کینه داشته باشیم و با آن بجنگیم چنانکه لحظه ای نباید از رقیب شرقی او یعنی روسیه و چین غفلت بکنیم زیرا کینه ای که آنان نسبت به ما مسلمین دارند هیچوقت کمتر از اروپائیان و آمریکائیان نیست. آیه الله العظمی امام خمینی در این رابطه سخن و رهنمود بسیار جالبی دارد:

"... آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر، شوروی از هر دو بدتر، همه از هم بدتر و همه از هم پلیدترند"[1]

پس بنابراین تولی و تبری باید مبنای تنظیم سیاست خارجی ما مسلمین قرار بگیرد و شکل عملی آن نیز همان است که بیان گردید. و در این میان البته دولتهای نسبتا آزاد و مستقل جهان سوم شایستهٔ برقراری روابط سیاسی و اقتصادی با مسلمین می‌باشند.

۱ــ سخنرانی امام در ۴ آبان سال ۱۳۴۳ بمناسبت ردّ کاپیتولاسیون

در تدوین این درس از منابع ذیل استفاده شده

۱ـ قرآن مجید

۲ـ تذکره الفقهاء ، علامه حلی

۳ـ أَلخلاف ، شیخ طوسی

۴ـ فقهُ الإمام جعفرالصّادق (ع) ، محمد جواد مغنیه

۵ ـ بدایةُ المجتهدِ و نهایةُالمقتصد ، قاضی ابوالولیداحمدبن رشدقرطبی

۶ـ أَلتنبیه ، ابواسحاق ابراهیم بن علی شیرازی شافعی

۷ـ تحریرُ الوسیلة ، آیه . . . العظمی امام خمینی

درس ۱۶

اصول سیاست خارجی اسلام (۷)

عقد ذمّه

الف ــ تعریف عقد ذمه

ب ــ اهل ذمه

ج ــ شرایط انعقاد عقد ذمه

د ــ جزیه و مقدار آن

هـ ــ موارد مصرف جزیه

و ــ فلسفهٔ اخذ جزیه

ز ــ عوامل وموارد بطلان وانفساخ عقد

عقد ذمـــه

یکی دیگر از اصول سیاست خارجی اسلام قرارداد و عقد ذمـــه می‌باشد .

" عَقدِ ذِمّه" از جملهٔ اصول سیاسی مهمی است که در فقه مدون اسلام مطرح شده است . و لذا موضوع این قسمت از مباحث فقه سیاســـی طرح و بررسی" عقد ذمه" می‌باشد .

برای اینکه بتوانیم هرچه بهتر با اِصل سیاسی عقد ذمه وضوابط و شرایط آن آشنا شویم ، طرح و بررسی عناوین ذیل ضروری و لازم به نظر می‌رسد ؛

الف ــ تعریف عقد ذمه

ب ــ اهل ذمه .

ج ــ شرایط انعقاد عقد ذمه .

د ــ جزیه و مقدار آن

هـ ــ موارد مصرف جزیه

و ــ فلسفه اخذ جزیه؟

ز ــ عوامل و موارد بطلان و انفساخ عقد ذمه .

الف ـ تعریف عقد ذمه

" ذِمّه" به معنای تامین و پناه دادن می باشد. عقد نیز عبارت از مجموعهٔ جملات مفید و معنا دار شفاهی و یا کتبی است که به واسطهآن معاملات و قراردادها و معاهدات فی‌مابین دو نفر و یا دو طایفه و جماعت منعقد و برقرار می‌گردد.

و در اصطلاح فقهی " عقد ذمه" عبارت از قرارداد ویژه ای است که میان رهبر و امام مسلمین و یا نائب و جانشین او و فرد یا جماعتی از کفار اهل کتاب منعقد می‌گردد، و طبق آن حکومت و ملت اسلام حفظ امنیت ناموسی، جانی و مالی کفار را برعهده و ذمه می گیرند و در مقابل کفار نیز پرداخت مالیات ویژه‌ای بنام " جِزْیَه" به بیت المال مسلمین را متعهد و ضامن می‌شوند.

در این صورت آن کفار را " کفار ذمی" می‌نامند. و گاهی نیز به‌طور عموم از آنان به عنوان" اهل ذمه" یاد می‌شود.

بحث ذمه وجزیه از مباحث مفید و مهم فقه اسلامی است. بطوری که هیچ فقیهی نیست ـ اعم از شیعه و سنی ـ که مجموعه فقهی بنویسد و از آن یاد نکرده باشد. فقیه استاد و بزرگ شیعه شیخ ابوجعفر طوسی در کتاب " خلاف" کتاب مستقل و جداگانه ای را تحت عنوان" کتاب‌الجزیه" به‌بحث عقد ذمه و توابع آن اختصاص داده است.

علامه حلی در کتاب تَذکِرَةُ الفُقَهاء بحث ذمه و جزیه را به طور خیل مشروح و مفصل در ضمن کتاب جهاد مورد بررسی و گفتگو قرارداده است.

قانون جزیه و ذمه علاوه برآنکه در حیات حضرت‌رسول‌الله (ص)

مورد عمل قرار گرفته و علاوه بر احادیث فراوانی که در این باره از ائمه معصومین (ع) وارد شده، در خود قرآن مجید نیز بطور صریح و منصوص مورد ذکر قرار گرفته است و خداوند مسلمین را دستور داده است که باکفار منحرف مبارزه کنند تا آنکه آنانرا وادار بپذیرش دین حق و یا پرداخت جزیه و قبول آن نمایند.

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ [1]

یعنی ای مومنین! با هرکس از اهل‌کتاب که بخدا و روز آخرت ایمان نیاورد و حلال خدا و پیامبرش را حلال و حرامش را حرام نداند و بدین‌حق‌نگرود، پیکارکنید تاآنگاه‌که با کوچکی به اسلام جزیه‌بپردازند.

پیامبر اسلام (ص) نیز با نصارای نجران و بنی تغلب‌ودسته‌هائی از یهود عقد ذمه برقرار کرد چنانکه زرتشتیان و مجوسیان مهاجر و ساکن در یمن طبق قانون ذمه بدولت اسلام و مسلمین جزیه می پرداختند.

و لذا اصل سیاسی " عقد ذمه " از پشتوانه ایدئولوژیک بسیار قوی و نیرومندی برخوردار است. و براساس این قانون است که می‌توان‌هم از توطئه و توسعه طلبی و تجاوز سران کفر جلوگیری نموده و هم جان ومال و ناموس کفاری را که حاضر نیستند مسلمان شوند ولکن در مقام محاربه با اسلام و مسلمین نیز نمی‌باشند، حفظ نمود.

براساس قانون ذمه مسلمان و غیر مسلمان می توانند با شرایط ویژه ای در جو صلح و تفاهم و همنوعدوستی بسر ببرند و صلح جهانی محروس و محفوظ باشد.

چنانکه گفته شد در قرارداد ذمه باید بین امام مسلمین و کافر

۱ـ سوره توبه آیه‌ ۲۹

ذمی عقد رسمی جاری شود . وقتی عقد ذمه جاری شد ، این عقد نسبت به امام مسلمین یک عقد لازم و تعهد آور است یعنی باید امنیت ذمی هارا تامین کند ، و نمی‌تواند آنرا بهم بزند مگر آنکه ذمیون شرایط آن را عمل نکنند و یا مدتِ قرارداد ذمه منقضی شود .

عقد ذمه به اینصورت خوانده می‌شود ، که امام و رهبر مسلمین خطاب بکافر ذمی و یاوکیل رسمی آنان گوید

" سکونت و استقرار شما در کشور مسلمین را بر عهده گرفتم "

" بشرط پرداخت جزیه در مدت تعیین شده "

و آنگاه کافر ذمی نیز پاسخ می دهد

" قبول کردم " یا " راضی شدم " . البته برقراری عقد ذمه با کتابت نیز ممکن است صورت بگیرد .

این تعریف عقد ذمه و کیفیت اجرای آن بود که ملاحظه فرمودید اما شرایط انعقاد آنرا بعدا توضیح خواهیم داد .

لکن یک نکتهٔ مفیدی در اینجا قابل ذکر است و آن اینکه ، مقابل کافر ذمی ، کافر حربی است . یعنی تمام کفار و غیر مسلمین عالم یا " ذمی " هستند و با آنان عقد ذمه منعقد شده است که در این صورت مادامیکه بشرایط ذمه عمل میکنند مسلمین نیز باید علاوه بر عدم تعرض بآنان ، از اعراض و اموال شان دفاع کنند ، یا اینکه ذمی نیستند اهل " دارُالهُدنه " ـ دارالمهادنه ـ هستند که در این صورت " کفار هدنی " ـ بر وزن صبحی ـ نام دارند . هدنه همان مصالحه و صلح موقت و آتش‌بس با کفار می باشد و ممکن است در مقابل عوض باشد و ممکن است که بلاعوض باشد ، عقد هدنه نیز مانند عقد ذمه باید توسط امام مسلمین و یا نایب او بسته شود [۱]

۱ـ تذکره الفقهاء ج۱ ص ۴۴۷ مراجعه شود

در برخی موارد که از اهل هدنه عوض مالی گرفته می شود آن را " خراج" می‌نامند و خراج مالیاتی است که بر اراضی بسته می‌شود . کفار هدنی نیز مانند ذمی‌ها در مدت هدنه و صلح از تعرض مسلمین در امانند اما آیا مسلمانان موظفند که در مقابل هجوم خارجی از آنان دفاع بکنند یانه؟ این بسته به شرط ضمن عقد هدنه می‌باشد .

پس کفار یا ذمی هستند و یا "هدنی" هستند و یا " حربی " .

حرب بمعنای جنگ است اما معنای کافر حربی در اصطلاح فقهاء این نیست که کسی اعلان جنگ رسمی با مسلمانان کرده باشد ، بلکه "کافر حربی" بدو دسته از جماعات کفر اطلاق می‌شود

۱ـ کفاری که کتاب آسمانی و یا شبیه کتاب آسمانی ندارند وبت پرست و ملحد (عبدة الاصنام و عبدة الاوثان) هستند ، در اصطلاح فقهی این دسته از کفار " کافر حربی " هستند یعنی جزیه از آنان پذیرفته نیست و با آنان نمیتوان" عقد ذمه" جاری کرد ، یا باید از بت پرستی و الحاد خود دست بردارند و یا با آنان جنگ شود .

۲ـ دسته دوم از کفار آنهائی هستند که بت پرست و ملحد نیستند بلکه کتاب آسمانی و یا شبه کتاب آسمانی دارند مانند یهود و نصارا و مجوس(زرتشتیان) اینان در صورت‌تمایل می‌توانند جزء اهل‌ذمه قرار گرفته و در پناه حکومت اسلام زندگی کنند ، لکن در صورت نقض شرایط ذمه و یا عدم پذیرش آن آنها نیز " کافر حربی " نامیده‌می‌شوند [1]

۱ـ فقه‌الامام جعفرالصادق ج۲ ص ۲۶۹ مراجعه شود

ب ـ اهل ذمه

تعریف عقد ذمه و آشنائی با مفهوم آن اولین بحث مان بودوپس از روشن شدن مفهوم عقد ذمه ، لازم است مصادیق ذمه یعنی آنانکه اهلیت دارند حکومت اسلامی و امام مسلمین با آنها عقد ذمه برقرار کندو از آنان جزیه بستاند ، نیز شناخته شوند .

این یک سئوالی است که در همهٔ کتب فقهی مطرح و در بارهٔ آن بحث و گفتگو شده است که

آیا با چه دسته هائی از کفار می توان عقد ذمه بست ؟ فقهاء در پاسخ این سئوال براساس این قاعده پاسخ داده اند که " فقط با اهل کتاب و آنانکه شبه کتاب آسمانی دارند می توان عقد ذمه برقرار کرد " و یهود و نصارا را با تمام شاخه ها و انشعابات فرقه ای شان جزء اهل کتاب شمرده اند و از مصادیق کسانی که دارای شبه کتاب آسمانی هستند ، مجوسیان ـ زرتشتیان ـ را بطور مسلم شمرده اند .[1]

اما در اینکه مذاهب و فرقه های دیگر مانند صابئین ، سامره ، مزدکیان ، پیروان شیث بن آدم و حنفاء ـ پیروان حضرت ابراهیم ـ و .. جزء اهل کتاب و یا جزء کسانی که شبه کتاب آسمانی دارند محسوب میشوند یانه ؟ میان فقهاء اختلاف نظر است .

ابن جنید یکی از متقدمین فقهاء شیعه معتقد است که صابئین مانند مجوس اهل کتاب هستند و باید با آنان عقد ذمه برقرار شود .

۱ـ تذکرةالفقهاء ج ۱ ص ۴۳۸ از علامه یوسف بن علی بن مطهر حلی

لکن شیخ مفید این نظریه را قبول نکرده و در ضمن نقد آن گفته است. اگر بنابر قیاس باشد مانویان و مزدکیان و دیصانی ها به طریق‌اولی باید جزء اهل کتاب قرار بگیرند. چون آنان به مجوسیت بسیار نزدیک تر می‌باشند. فرقهٔ مرفونیه و ماهانیه بنصرانیت و مسیحیت نزدیکتر از دیگر مذاهب می‌باشند.[۱]

چنانکه علامهٔ حلی در تذکره نقل می کند از فقهاء اهل سنت مالک اوزاعی و انس تمام ادیان و مذاهب غیر یهودی و غیر مسیحی‌راجزء کیش" مجوسیت" محسوب کرده و بآنها نیز اهل کتاب اطلاق کرده اند. طبق این نظریه تمام مذاهب (بجز آئینهای الحاد و بت پرستی) تحت‌نام و عنوان کلی مجوسیت جمع هستند و کلمهٔ مجوسی بتمام پیروان مذاهب غیر بت‌پرست و غیر ملحد شامل می‌شود، و از طرفی چون مجوسی ها اهل کتاب‌هستند و لذا باتمام مذاهب شرک اعم از زرتشتی و غیر زرتشتی، باید بنام مجوسیت رفتار اهل کتاب نمود و با آنان عقد ذمه برقرار کرد و جزیه گرفت.

اما این فقهاء (اوزاعی، مالک و انس) چون دلیل اقامه نکرده‌اند شاید این حرفشان صرف اِستِحسانَ باشد.

بهرحال قاعده و ضابطه کلی در اینکه چه کسانی از کفار مشمول قانون ذمه و جزیه می‌شوند، همانست که قبلا ذکر شد. یعنی یا بایدآن فرقه کتاب آسمانی (مانند یهود و نصارا) و یا شبه کتاب آسمانی (مانند زرتشتیان) داشته باشند.

اما این مطلب که چه فرقه‌ای دارای کتاب آسمانی و یا شبه آن هستند باید از خارج تحقیق و ثابت شود، موضوع علم فقه نیست.

۱ـ تذکره الفقهاء ج۱ ص ۴۳۹ افست مکتبه المرتضوی از روی چاپ سنگی

هر فرقه‌ای که ثابت شود زمانی دارای پیامبر و کتاب آسمانی بوده‌اند ، هرچند آن کتاب تحریف شده باشد می‌توان با آنها معامله‌ٔ اهل کتاب نموده و عقد ذمه برقرار کرد .

چون آیهٔ "... اَلّذین اُوتوا الکتاب حتی یُعطوا الجزیهَ ..." [۱] اطلاق و عمومیت دارد و همهٔ فرقه ها و مذاهبی که زمانی بآنها "کتاب نازل شده" است را در برمیگیرد و نه فقط یهود و نصارارا . چون منطقه بعثت و تولد برخی از پیامبران از ما دور بوده چنانکه زمان بعثتشان دور بوده است و روی این اصل ممکن است تاکنون هویت آنان برما مجهول مانده باشد .

این جرف با توجه به اینکه خداوند می‌فرماید

هر قوم و اهل هر قریه و آبادی دارای رسول و پیامبر بوده‌اند" [۲] بیشتر تایید می‌شود .

علاوه براینکه زرتشتیان را نیز اگر ائمهٔ معصومین بمانگفته‌بودند که آنان پیغمبری داشته اند که کشته شده است و کتابی که سوزانده شده [۳] ماهرگز تاکنون از اهل کتاب بودن آنها اطلاعی نمیتوانستیم داشته‌باشیم .

۱ــ سورهٔ توبه آیه ۲۹

۲ــ سورهٔ قصص آیه ۵۹

۳ــ تذکره الفقهاء ج ۱ ص ۴۳۸

ج ـ شرایط انعقاد عقد ذمه

اکنون که اهل ذمه را شناختیم و معلوم گردید که چه کسانی وچه طوایفی می‌توانند مشمول قانون ذمه و جزیهٔ اسلامی شوند ، بهتر است‌که با شرایط انعقاد عقد ذمه نیز اجمالا آشنا شویم .

برخی‌ازشرایط مربوط به برقرار کنندگان عقد ذمه میباشد .وبرخی دیگر مربوط به مسائل حقوقی و مدنی هستند ، برخی دیگر از شرایط ذمه نیز مربوط به سکونت ، مسکن و آداب و معاشرت ذمی ها می باشند . کـــه اینک با تک‌تک آنها آشناخواهیم شد .

۱ـ " شرایط متعاقدین "

طبق نظر فقهاء اسلام اعم از شیعه و سنی در اعتبار عقد ذمـــه اولین شرط این است که آن توسط رهبر و امام مسلمین و یا نایب او برقرار و منعقد گردد . چنانکه علامه حلی می گوید

" عقد ذمه و عقد هدنه (مصالحه و ترک جنگ) راکسی‌بجزامام "
" یا نائب و جانشین او نمی‌تواند برقرار سازد ، و این‌یک‌مسئله "
" اجماعـــی‌است . " [۱]

از فقهاء شافعی نیز شیخ ابواسحاق ابراهیم شافعی می نویسد
" عقدذمه بجز ازامام یاکسی‌که امام باو نمایندگی‌داده‌وتفویض "
" حق انعقاد عقد کرده باشد ، درست نیست " [۲]

۱ـ تذکرهالفقهاء ج۱ ص ۴۴۲

۲ـ کتاب التنبیه ص۱۳۷ چاپ‌مصر در۱۳۱۹ قمری

۲ـ " پذیرش قوانین متداول کشور اسلامی"

شرط دوم این است که کفار ذمی بپذیرند که برخلاف احکام اسلام درجامعه‌عمل‌نکنند . ودر صورت تخلف و ارتکاب فقط در دادگاههای اسلامی محاکمه و مجازات بشوند . این شرط در واقع نفی قانون‌ضد انسانی است که در عرف سیاسی و حقوقی به" کاپیتولاسیون" یا قضاوت کنسولی معروف شده است .

و طبق آن اتباع کشور بیگانه می‌توانند در یک کشور مستقل مصونیت قضائی داشته باشند . و نهضت اولیهٔ مردم ایران برهبری امام خمینی در نفی همین قانون به‌وجودآمدکه امریکا می خواست آنرا در ایران معمول سازد .

پس بنابراین اگر کفار ذمی مرتکب گناه و جرمی شوند که‌درمذهب خودشان نیز ممنوع و قبیح است ، درآن صورت فرد مجرم در دادگاه های اسلامی محاکمه وبراساس قوانین و حدود اسلامی مجازات و کیفر داده می‌شود .

مانند اینکه‌یک ذمی مرتکب قتل و آدمکشی ، یا ،زنا سرقت‌ودزدی و . . . بشود .

اما اگر مرتکب جرمی شوند که در مذهب خودشان مباح وباصطلاح حلال محسوب می‌شود ، اما در اسلام حرام می باشد ، مانند شرب خمر ، خوردن گوشت خوک و نکاح با محارم ، در اینصورت‌اگر در این اعمالشان تظاهر نکنند و آنرا علنی نسازند مجازاتی ندارند ، اما اگر به این اعمال در جامعه تظاهر کنند ، باید در دادگاه و محکمه اسلامی محاکمه شوند امّا حدود کامل در مورد آنها اجراء و اعمال نشود ، بلکه تنبیه و تعزیر شوند چونکه آنان طبق عقیدهٔ خودشان آن اعمال را مباح می‌دانند .

شیخ طوسی در این باره می‌نویسد

" اهل ذمه اگر مرتکب عمل و جرمی شوند که در اسلام برآن حد "
" واجب است و در شریعت و مذهب خودشان نیز آن عمل حرام "
" می‌باشد ، مانند زنا ، لواط ، دزدی ، قتل ، و راهزنی بدون "
" هیچ اختلافی باید در مورد آنان حد اسلامی جاری شود "
" چون آنها با این شرط پناه داده شده اند که به احکام و "
" قوانین مسلمین احترام گذاشته و طبق آن مجازات شوند . اما "
" اگر جرمشان مربوط به موضوعی باشد که در مذهب خودشان "
" آن را حلال می‌پندارند مانند شرب خمر ، مصرف گوشت "
" خوک و نکاح با محارم ، مادامی که تظاهر بآن نکنند جایز "
" نیست که کسی متعرض آنان شود بدون اختلاف ، اما اگر بآن "
" اعمال تظاهر نمودند امام باید آنها را حد بزنند . اما همهٔ "
" فقهاء گفته اند که حد تام نباید در موردشان اقامه شود بلکه "
" باید تعزیر شوند . چون آنان آن اعمال را طبق مذهب خود "
" حلال می‌دانند " [1]

اما اگر در ضمن عقد ذمه امام باآنان شرط کند که نباید محرمات را بطور کلی مرتکب شوند ، در آن صورت آنان نیز حق ندارند حتی بدون تظاهر نیز مرتکب آن اعمال شوند . چنانکه رسول الله (ص) با بعضی از قبایل عرب عقد ذمه منعقد گردانید با این شرط که " ربا ندهند و ربا نگیرند . "

اما نظر و فتوای علامهٔ حلی در مسئله محرمات مانند نکاح محارم ، شرب خمر و امثال آنها مغایر با نظر و فتوای شیخ طوسی است .

حلی می‌گوید اعم از اینکه این مسائل در ضمن عقد ذمه شرط شده‌باشد یانه ، ذمیون نباید مرتکب آنها شوند ، در غیر این صورت طبق

۱ــ کتاب الخلاف چاپ جدید ج ۳ ص ۲۴۲

احکام اسلام حدود یا تعزیرات دربارهٔ آنها اقامه خواهد شد . و در این مورد به یک‌حدیث از حضرت صادق (ع) استناد کرده است .[1]

از فقهاء معاصر نظر امام خمینی این است که آنان نباید تظاهر به این اعمال بکنند و احوطآنستکه در ضمن عقد این مسائل شرط شود [2]

۳ـ " پرداخت جزیه"

شرط سوم در عقد ذمه این است که کفار ذمی تعهد کنند که سالانه مالیات ویژه ای را بنام " جزیه" بحکومت اسلامی‌پرداخت‌کنندواگر عقد ذمه بدون جزیه منعقد گردد از اعتبار خارج است .

و به نظر برخی از فقهاء حتی عقد نیز فاسد است [3]

مقدار جزیه ، متعلقین جزیه و کیفیت وصول آن در بحث‌جداگانه ای مطرح خواهد شد .

۴ ـ " عدم سکونت در حجاز"

یکی از شرایط صحت عقد ذمه این است که ذمی نمی تواند به هیچوجه‌درحجازسکونت‌واقامت‌کند .واین‌مطلب چنانکه علامهٔ حلی میگوید بین فقهاء اجماعی است .

منظور از حجاز مکه ، مدینه ، فدک ، تبع ، یمامه وخیبر و اطراف آنها می‌باشد .

اما کفار دمی با اجازهٔ امام می‌توانند به مدت سه روز وارد حجاز بشوند . اما بهیچوجه نمی‌توانند وارد حرم بشوند و امام نیز نمی‌تواند بکفار اجازهٔ ورود به مسجدالحرام بدهد . چنانکه نمی توانند وارد هیچ

۱ـ تذکره الفقهاء ج ۱ ص ۴۴۳
۲ـ تذکره ج۱ ص ۴۴۲
۳ـ تحریرالوسیله ج۲ ص ۵۰۱

مسجد در جاهای دیگر دنیا نیز بشوند . این اولا بعلت مشرک بودن وثانیا به علت این است که‌آنها غسل جنابت نمی‌کنند و از حدث و ناپاکی آن مبرا نیستند . [۱]

۵ـ " عدم سب مقدسات"

شرط دیگر عقد ذمه این است که آنان به مقدسات مسلمین مانند خدا ، پیامبر ، ائمه ، و ملائکه توهین نکنند و آنهارا سب و نفرین‌ننمایند . و همچنین بدین اسلام و یا بعضی از احکام آن طعنه نزنند [۲]

۶ـ " تمایز شکلی"

اهل‌ذمه‌که درکشور مسلمین زندگی می‌کنند باید مرکب و لباسشان بنحوی متمایز و مشخص از مسلمین باشد تا در مواقع احتمالی توطئه باز شناخته شوند .

شبیه این درعرف سیاسی امروزی نیز رواج دارد که مثلا سفراء و کارداران و مامورین سیاسی یک کشور خارجی در اتومبیلشان از پلاک سیاسی استفاده می‌کنند .

۷ـ " عدم ارتفاع و اشراف منازل ذمیها برمنازل مسلمین"

خانه ها و منازل اهل ذمه نباید بلند تر از خانه های همجوار مسلمان نشین بوده و برآن اشراف داشته باشد .

علامه حلی در توضیح این مطلب چنین می‌نویسد

"منازل‌وخانه‌های‌متعلق‌به کفار ذمی به سه صورت قابل تصور "

۱ـ تذکره ج۱ ص ۴۴۵

۲ـ همان مدرک ص ۴۴۲

" می‌باشند

" ۱ــ خانه‌ٔ احداثی . و آن منزلی است که ذمی بر روی زمینی‌که "
" خریده احداث کند و بسازد . این قبیل خانه ها نبایدبلندتر "
" از منازل همجوار مسلمین بوده و نباید بر آنها اشراف داشته "
" باشند . "

"۲ــ خانه خریداری شده . وآن خانه ای است که کافر ذمی از "
" شخص دیگر چه مسلمان و چه‌غیره خریده باشد . این قبیل "
" خانه ها اگر بلندتر از منازل مسلمین همجوار نیز باشد ، مورد "
" تعرض قرار نمی‌گیرند . چونکه ذمی آنرا بهمان صورت تملک "
" کرده و خودش احداث نکرده است . "

" ۳ــ خانهٔ تعمیری و آن خانه ای‌است که قبلا آبادوساخته‌شده "
" بوده است و ذمی می‌خواهد آنرا تجدید بنا کندیا بدلیل "
" فرسوده شدن و یا به هر دلیلی . این قبیل خانه ها و منازل "
" نیز نباید بلندتراز خانه های مسلمین باشد و نباید مشرف بر "
" آنها باشد . . . " [۱]

اینها که تا اینجا بیان گردید کلیاتی از شرایط انعقاد عقد ذمه بود . فقهاء در کتابهای مفصل فقهی آنرا بطور مفصل و کامل مورد بحث و گفتگو قرار داده اند مانند مرحوم محقق نجفی در جواهر الکلام و علامه حلی در تذکره الفقهاء و . . . مراجعه شود .

۱ــ تذکره ج ۱ ص ۴۴۶

د ــ جزیه و مقدار آن

گفته شد که یکی از شروط اولیه و اساسی انعقاد عقد ذمه متعهد شدن کفار به پرداخت مالیات ویژه ای بنام " جزیه" می باشد. و لذا در اینجا این سئوال مطرح می‌باشد که آیا جزیه بر چه افرادی از کفار ذمی تعلق می‌گیرد؟ و نوع آن چیست، آیا فقط باید از نقود و فلزات قیمتی مانند طلا و نقره باشد، و یا اینکه از اجناس نیز مانند گندم و غیره‌میتوان جزیه قبول کرد؟ و بالاخره مقدار آن چه‌قدر است؟ و آیا بر سران و رئوس انسانی تعیین می‌شود و یا مانند خراج بر اراضی زراعی تعلق میگیرد؟

در این قسمت از بحث می‌خواهیم به این سئوالات پاسخ بدهیم.

باجماع فقهاء و علماء جزیه بر کفار و اهل کتاب که مرد، عاقل، و بالغ باشند تعلق می‌گیرد. و لذا بر کودکان، زنان، و دیوانگان جزیه تعلق نمی‌گیرد. یعنی آنها جزء اهل ذمه و در پناه حکومت اسلام زندگی می‌کنند ولکن موظف به پرداخت جزیه نمی‌باشند. اگر زن ذمیه با اختیار خودش خواست جزیه بپردازد، آنرا به عنوان " هبه" می توان قبول کردو نه به عنوان جزیه.

اما در مورد دیوانگان ادواری یعنی آنانکه گاهی دیوانه می شوند و گاهی سالم و سر عقل هستند آیا جزیه تعلق میگیرد یانه؟ فقهاءگفته‌اند صورت غالب را در نظر میگیریم. یعنی اگر اغلب اوقات سر عقل و هوش نیست جزء دیوانگان محسوب می‌شود، درغیر اینصورت بااو معامله‌ء عاقل می‌شود.

مسئله دیگر این است که آیا برکسی که نه مال دارد و نه شغل و کسب دارد جزیه تعلق می‌گیرد یانه؟

چنانکه شیخ طوسی فرموده از نظر فقه شیعه بر چنین کسی جزیه تعلق نمی گیرد . برای اینکه خداوند فرموده است *لا یکلف الله نفسا الا وسعها* [۱] یعنی خداوند برکسی بیش از توانائی و امکانش تکلیف معین نمی کند و بی‌مال وبیکار نیز توان پرداخت جزیه را ندارد .

ولکن فتوای امام خمینی این است که افراد فقیر بعداز آنکه‌امکان یافتند باید جزیه مافات را بپردازد [۱]

و نیز برخی از فقهاء اهل سنت مانند شافعی گفته اند که بچنین کسی جزیه تعلق می‌گیرد [۳]

ولکن از نظر فقهاء شیعه بر پیرمرد جزیه تعلق می‌گیرد [۳]

اما فقهاء اهل سنت در این مسئله اتفاق نظر ندارند برخی می‌گویند به‌پیرمرد جزیه تعلق میگیرد و برخی دیگر گفته اند که تعلق نمی‌گیرد . [۵]

پس بنابراین جزیه برمرد عاقل، بالغ و دارای شغل‌وکسب‌ویامال از کفار اهل کتاب تعلق می‌گیرد و یکسال یکبار باید آنرا به دولت مسلمین پرداخت کند . با پرداخت جزیه زن و فرزندان غیر بالغ کافر ذمی از حمایت امنیتی و دفاعی دولت اسلامی برخوردار می‌شوند . و حقوق آنان در مقابل قانون محترم شمرده می‌شود .

حداقل‌جزیه بر یکنفر در یکسال یک دینار است و حد اکثر آن نیز با اختیار امام مسلمین تعیین می‌شود .

۱ـ آخر سوره بقره

۲ـ تحریرالوسیله ج۲ ص ۴۹۸ مسئله ۶

۳ـ کتاب الخلاف ج۳ص ۲۳۹

۴ـ همان مدرک ص ۲۳۸

۵ـ بدایه المجتهد ج۱ ص ۲۹۵ از قرطبی

شیخ طوسی می‌نویسد
" برای جزیه مقدار و حد معینی تعیین نشده‌است‌بلکه‌این‌مسئله "
" باجتهاد امام مسلمین واگذار شده است . "[۱]
امام میتواند جزیه را بر نفوس انسانی و یا بر اراضی‌زراعی‌تعیین نماید .
پرداخت جزیه سر سال واجب می‌شود و " پیش دریافت " آن نیز برامام مسلمین جایز است [۲]
در جزیه مال و جنس معین تعیین نگردیده است . علامه حلـــی، میگوید
" اهل ذمه هر چه در امکان داشته باشند از آن جزیه می‌پردازند و شیء مشخصی مانند طلا و نقره شرط نیست [۳]
بر امام جایز است که در ضمن عقد ذمه چیزهای دیگری را شــرط کند مانند اینکه معاملات و مبادلات اقتصادی فی‌مابینشان برقرار باشد ویا اینکه مسلمانان در سال در اوقات معینی مهمان‌ذمی‌هاباشندالبته‌مهمانی‌از سه روز نباید تجاوز کند . و امثال اینها .
اگر کافر ذمی قبل از اتمام سال مسلمان شود جزیه از او ساقــــط می‌گردد .
" ابن رشد الحفید القرطبی " از فقهاء اهل سنت جزیه را به سه قسم و سه نوع تقسیم کرده و گفته است
" جزیه بر سه نوع است
" ۱ــ جزیهٔ عنویه . و آن همان جزیه‌ای است که امام مسلمین "

۱ــ خلاف ج ۳ ص ۲۳۹
۲ــ تذکره الفقهاء ج ۱ ص ۴۴۱
۳ــ همان مدرک

" از کفار اهل کتاب براساس عقد ذمه اخذ می‌کند . "
"۲ـ جزیهٔ صلحیه . و آن جزیه ای است که کفار بدولت‌اسلام "
" می‌پردازند که مورد تعرض قرار نگیرند (این همان وجهـــی "
" است که ممکن است در عقد هدنه به عنوان عوض از کفاراخذ "
" شود .
"۳ـ جزیهٔ عشریه یعنی یکدهم ، و آن جزیه ای است که امام "
" مسلمین از مال التجارهٔ کفار غیر ذمی (بعنوان آنچه کـــه "
" امروز عوارض گمرکی مینامند) میگیرد . " [۱]

علامه حلی نیز آنطوریکه از مبحث جزیه در کتاب تذکره الفقهاء استفاده می‌شود این تقسیم بندی را معمول داشته است . [۲]

۱ـ بدایه المجتهد و نهایه المقتصد ج۱ ص ۲۹۶

۲ـ بصفحات ۴۳۸و۴۴۴و۴۴۷ تذکره مراجعه فرمائید

هـ ـ موارد مصرف جزیه

اکنون که معلوم شد مالیات ویژه ای بنام " جزیه" از اهل ذمه گرفته می‌شود ، این پرسش مطرح می‌باشد که این مالیات و جزیه در چه مواردی مصرف می‌شود؟

علامهٔ حلی در تذکره می‌فرماید

" مورد مصرف جزیه همان مصرف غنائم جنگی است ، برای اینکه "
" این نیز مالی است که با قهر و غلبه بدست می آید " [1]

اما موارد مصرف غنائم چیست و کجاست؟

امام صادق (ع) در پاسخ این سئوال فرمود

" اگرغنیمت درجنگی که با فرماندهی نمایندهٔ امام صورت‌گرفته "
" بدست آمده باشد ، ابتداء یک پنجم آنرا برای امام مسلمین "
" اخراج می‌کنند و بقیه را برای رزمندگان و مجاهدان به‌نسبت "
" سواره و پیاده تقسیم میکنند " [2]

با توجه به‌مجموع منابع حدیثی و روائی فتوای فقهاء شیعه‌در مورد تقسیم و مصرف غنائم جنگی به این صورت است.

که نقود ، حیوانات و متاعهای قابل نقل و انتقال در اختیارامام قرار داده می‌شود و آنگاه خمس و یک پنجم آن برای امام برداشت‌می‌شود

۱ـ تذکره الفقهاء ج ۱ ص ۴۴۲

۲ـ فقه‌الامام جعفرالصادق (ع) ج۲ ص ۲۷۲

و سپس چهار قسمت باقی‌مانده برای ارتش و نیروهای رزمنده تقسیم میشود

اما اراضی و زمینها متعلق بعموم جامعه اسلامی است چه آنها که در جبهه حضور داشته اند و چه آنها که حضور نداشته اند و چه نسل موجود و چه نسل آینده فرق نمی‌کند [۱]

لازم به تذکر است که امام مسلمین خمس را در مصالح امت و جامعه اسلامی مصرف می‌کند و او نماینده و تجسم تمام امت می‌باشد .

۱ــ به فقه الامام جعفر الصادق ج۲ ص ۲۷۷

و- فلسفهٔ اخذ جزیه

ممکن است عده ای گمان ببرند که قانون جزیه با نظام عـــدل اسلامی مطابقت ندارد. ولکن تعمق و ژرف اندیشی در این مسئله روشـن خواهد ساخت که مطلب چنین نیست، بلکه قانون اخذ جزیه از کفار ذمی صددرصد بر اصول عدالت و انصاف منطبق است. برای درک بهتر ایـن معنا ابتدا بهتر است که خود واژهٔ "جزیه" شکافته‌شود.

کلمهٔ "جزیه" یک واژهٔ عربی است و از کلمات مجازات و جـزاء مشتق می‌باشد که بمعنای "پاداش" هستند [1]

طبق این معنا جزیه پاداش و یا مالیاتی است که کفار ذمـی در مقابل سکونت‌شان در مملکت مسلمین و برای تامین هزینه های دفاعـی، امنیتی و امور عام المنفعه دولت اسلامی پرداخت می کنند و پرداخت‌این پاداش و مالیات عین عدالت و انصاف است.

اگر کفار ذمی که از امکانات و امنیت کشور مسلمین استفاده‌میکنند و در پناه آن بسر می‌برند جزیه نپردازند، در آن صورت ظلم وبی‌عدالتی و بی انصافی واقع شده است.

چون خودمسلمانانی‌که از امکانات و حمایت کشور و دولت‌اسلامی برخوردارند باید مالیاتها و وجوهات سنگینی بآن بپردازند، مانـــند یک پنجم درآمد و کسب و مانند عشریه و زکات، پس اگر از خود مسلمین

۱- کتاب التنبیه ص ۱۳۷ (حاشیه کتاب) از ابو اسحاق شیرازی شافعی

در کشور خودشان مالیاتهای گوناگونی گرفته می‌شود باید از کفار اهل ذمه نیز مشابه آن گرفته شود در غیر اینصورت به ملت مسلمان ظلم شده وآنها مورد بی عدالتی قرار گرفته اند.

و لذا غیر از خود پرداخت جزیه هر شرط دیگری که امام مسلمین با اهل ذمه در ضمن عقد قرارداد کند، مثل اینکه ارتش مسلمین در مواقع ضرورت و لزوم بتوانند از محل و منطقهٔ سکونت ذمیون عبور کنند ویا مهمان اهل ذمه باشند، بازهم منصفانه و عادلانه خواهد بود، برای‌اینکه امنیت دفاعی کشور تنها بعهدهٔ مسلمین نمی باشد، بلکه به عهدهٔ تمام کسانی است که در آن کشور به عنوان تبعه و شهروند زندگی می کنند. و اهل دمه نیز در ایامی که ساکن کشور اسلامی هستند شهروند آنجامحسوب می‌شوند و باید در دفاع از موجودیت و استقلال کشور اسلامی‌شرکت‌کنند.

بهمین دلیل است که فقهاء شیعه استمداد نظامی از اهل ذمه را حتی بر علیه اهل بغی (مسلمانانی که ظالمانه بر علیه امام عادل‌مسلمین قیام مسلحانه بکنند) را مردود ندانسته اند. فقهاء معتقدندامام مسلمین می‌تواند در دفاع از کشور اسلامی از کفار اهل ذمه کمک بگیرد. فرق نمی‌کند که این کمک مالی باشد و یا چیزهائی مانند اسلحه و یا نیرو و نفرات انسانی [1] چنانکه علامهٔ حلی می‌نویسد :

" کمک گرفتن از مشرکین و اهل ذمه جایز است، مشروط براینکه "
" مسلمانان دچارکمی‌نفرات‌باشند و نیاز داشته باشند بکمک "
" اهل کتاب (یعنی اهل ذمه) و مشرکین و نیز بشرط اینکه "
" مسلمانان از توطئه آن کفار در امان بوده و به آنها اطمینان "
" داشته باشند. "

۱ــ بصفحهٔ ۴۴۱ ج ۱ تذکره مراجعه شود

" چونکه حضرت رسول (ص) در جنگ هوازن از صفوان ابن‌امیه "
" کمک گرفت (که مشرک بود) و نیز از یهودیان بنی‌قینقاع "
" کمک گرفت و حتی برای آنان چیزی از اموال را اختصاص‌داد "
" اما اگر مسلمانان کم نباشند و احساس نیاز به‌مشرکین ننمایند "
" و یا از توطئه آنها در امان نباشند ، نباید از آنها در ارتش‌و "
" جنگ استفاده کنند . " [1]

پس بنابراین اهل ذمه در مواقع ضرورت که امام مسلمین آنرا تشخیص داده باشد ، باید در تامین هزینه های دفاعی و یا نیروهای انسانی نیروهای مدافع و مجاهد اسلام شرکت بکنند و مقتضای انصاف و عدالت‌نیز همین است .

۱ــ تذکره الفقهاء ج۱ مبحث‌جهاد

در اینجا یک سئوال مطرح می باشد ، و آن این‌است که‌عقد ذمه‌ای که میان دولت اسلام و کفار منعقد می‌شود ، در چه صورت و توسط چه عواملی فسخ می‌شود و بی‌اعتبار می‌گردد .

در پاسخ سئوال فوق باید بگویم که عقد ذمه در موارد متعدد و بوسیله عوامل خاصی فسخ می‌شود و کان‌لم‌یکن میگردد از جمله ؛

۱ــ در صورتیکه بمقام جنگ و توطئه‌مسلحانه علیه مسلمین‌برآیند .

۲ــ در صورتیکه از پرداخت جزیه بحکومت اسلامی سر باز بزنند . (بعضی ها گفته اند اگر امتناع فردی باشد امان و ذمه بهم نمی‌خورد) .

۳ــ در صورتیکه احکام وقوانین جاری مملکت اسلامی را زیر پا بگذارند و بآن تسلیم نشوند .

۴ــ در صورتیکه بقرآن و پیامبر و خدا اهانت کنند بطوریکه جزء عقاید دینی شان نیز نباشد [1]

۵ ــ امداد و کمک نظامی اهل ذمه به مشرکین مخالف و ناقض‌امان و ذمه می‌باشد .

۶ــ در صورتیکه برای کفار ضد اسلام و مخالف آن جاسوسی بکنند و بعنوان" چشم مشرکین" عمل کنند .

۷ــ هرموردی که با اهل ذمه در ضمن عقد انجام یا ترک آن شرط شده باشد ، اگر بعدا توسط آنان نادیده گرفته شود و به تعهد خود عمل نکنند ، اما نشان از بین میرود و از ذمه خارج می‌شوند [2]

سفارتخانه هائیکه در این زمان در کشور مسلمین بنام ممالک

۱ــ تذکره الفقهاء ج ۱ ص ۴۴۶

۲ــ تحریرالوسیله صفحات ۵۰۳ــ ۵۰۱ ج۲ مراجعه‌فرمائید

غیر اسلامی باز می‌شود مشمول قانون مهادنه و قانون ذمه می‌باشند. آنان براساس مهادنه و صلح و آتشی که بین حکومت اسلامی ودولت متبوعشان برقرار می‌باشد، به عنوان سفیر و مامور سیاسی وارد کشور مسلمین شده و طبق قانون ذمه درآنجا سکونت می‌کنند.

و لذا در صورتیکه قوانین و مقررات مربوط بهدنه و ذمه را زیر پا بگذارند و نادیده بگیرند، عقد ذمه باطل و خود بخود فسخ می شـودو باید آنان در محکمه و دادگاه اسلامی محاکمه شوند، مگر آنکه خود امام و رهبر عادل و فقیه مسلمین صلاح را در مسترد داشتن آنان به‌دادگاههای خودشان بداند و آنهارا تحویل دهد.

یعنی مصونیت سیاسی سفراء و مامورین سیاسی ممالک بیگانه در کشور مسلمین مشروط برعایت مقررات ذمه و هدنه می‌باشد و آنهـا آزاد نیستند که تحت نام و پوشش ماموریت سیاسی هر کار و عملی مانـنـد جاسوسی، تظاهر بانجام محرمات اسلام و غیره را مرتکب شوند.

و لذا میتوان گفت در زمان ما اشغال سفارتخانهٔ آمریکا درایران و باسارت گرفتن اعضاء و گردانندگان آن سفارتخانه توسط جماعتـی‌از مسلمانان‌که‌تحت‌نام "دانشجویان‌مسلمان‌پیروخط‌امام‌خمینی "متشکل شده بودند، براساس ضوابط و مقررات قانون هدنه و ذمه درست و بجـابوده است.

این با ملاکهای سیاسی و قضائی اسلام مغایرت نداشته اسـت، بویژه با توجه به این مطلب که این حرکت از سوی رهبریت جامعه اسلامی ایران مورد تایید قرار گرفت.

چون اعضاء سفارتخانه به علت اقدامات جاسوسی، فعالیت‌های کودتاخواهانه وبراندازی و تخریبی خود از ذمه اسلام خارج شده بودند و امانشان خودبخود بخاطر این اعمال فسخ و باطل شده بود.

از طرفی چون سیستم قضائی کاپیتولاسیون در اسلام پذیرفتـه

نیست و لذا می بایست آنان به همین صورت دستگیر می‌شدند.
در این قسمت از مباحث فقه سیاسی بطور اجمال با قانون ذمه و جزیه در اسلام آشنا شدیم و مفاهیم و مصطلحات رایج در این مبحث فقهی را تاحدودی شناختیم و لذا در همینجا باین مطلب خاتمه میدهیم و طالبین تفصیل بیشتر را بمنابع و متون مربوطه و یاد شده در حواشی و پاورقیهای این مقاله جلب می کنیم. و لکن برای‌هرچه‌زیادتربودن‌فائده عین متن چند قرارداد ذمه را که پیامبر با کفار منعقد فرموده است‌بعنوان نمونه‌ای از قراردادها در اینجا نقل می‌کنیم

" متن چند قرارداد "

۱ـ متن قراردادیکه بین رسول اکرم (ص) و مسیحیان سرزمین سینا منعقد شده است:
" بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیم. این مکتوبی‌است که محمدبن عبدالله که بشیر و نذیر نسبت بودیعه الهی امین جملهٔ خلائق است آنرا نوشته است تا حجت و بهانه ای پس‌از پیامبران برخداباقی‌نماندوخداوند عزیز و حکیم است. آنرا برای کسانی نوشته است که پیرو آئین وی هستند تا پیمانی باشد با گروهی که در مشرق و مغرب زمین بر دین نصرانیتند نسبت بدورشان و نزدیکشان عربشان و عجمشان آنانکه شناخته‌می‌شوند و آنانکه شناخته نمی‌شوند این مکتوبی است که بر طبق آن با آنان پیمان بسته است هرکس با مواد آن مخالفت کند نسبت به وی و سایر مسلمانان متجاوز شناخته خواهد شد این چنین کسی بعهد خدا پشت پا زده و در پیمان خود درستکار و خاضع نبوده و نسبت بدین خود استهزاءنموده‌است چه سلطان باشد یا از سایر مسلمانان و مومنین عادی.
هرکجا راهبی یا سیاحی دور هم جمع و در کوه یا بیابان ویاجای

آباد و هموارو یا کنیسه و معبدی بسر میبرند ما پشت سر آنان حافـــظ و پاسدار آنان‌هستیم و من با جان خود و یاران و انصار و ملت خود از آنان دفاع میکنیم از جانشان و از اموال و امتعه آنان زیرا که آنان جزء رعیت من و هم پیمان و متحد من می‌باشند آنان بجز آنچه که بر رضایت خاطـــر به عنوان خراج و جزیه می‌دهند بهیچ نحو مسئول و به پرداخت چیـــزی مجبور نخواهند بود. قضات و رهبانان و خلوت گزینان و سیاحان آنـــان مورد تعرض قرار نگرفته و هیچ کنیسه و کلیسائی ویران نخواهد شد و نباید چیزی از مایملک آنان داخل خانه مسلمین گردد قضات و رهبانان‌از خراج معافند و همچنین آنان به عبادت اشتغال ورزیده اند از ثروتمنـــدان و ارباب تجارت بیشتر از حد معین شده نباید خراج گرفته شود هیچکدام از آنان برای جنگ و حمل سلاح مجبور نخواهد شد بلکه مسلمانان باپـدر از آنان دفاع کرده و با نیکوترین روشی با آنان گفتگو و بحث نمایند.

بنا به پیروی از آیه کریمه *وَلاتُجادِلوا أهلَ الکِتابِ الّا بِالّتی هِیَ أحسَنُ* " آنان در محیط امن و آکنده از مهربانی زندگی می کنند و از بروز چیزهائیکه موجب تکدر و رنج و ناراحتی آنان می‌باشد جلوگیری می شود هرکجا باشند و در هر مکانی منزل گزینند این قرارداد با امضاء پیامبراکرم توشیح و در ذیل آن‌نام عده ای از یاران آنحضرت بعنوان شهود ذکـــر شده است.

عهدنامه زیر بین پیامبر اسلام و یوحنا بن رعبه رئیس مسیحیان ایلا (عقبه) منعقد گردید:

بسم الله الرحمن الرحیم این تضمینی است از طرف خداومحمد پیامبر خدا به یوحنا بن رعبه و مردم ایلا بموجب این پیمان کشتی هـــاو مسافرین در تحت حمایت و امان خدا و محمد پیامبر خدا هستند و تمـــام کسانیکه همراهشان هستند چه از شام و سوریه و چه از ساحل دریا مصون و در پناه و امن می‌باشند" عناصری‌که موجب بروز حادثه ای گردنداموالشان

هرگز مایه نجات آنها نخواهد بود و هرگاه در اسارت قرار بگیرند بتملک در می‌آیند" ممنوع داشتن آنها (مردم ایلا) را از رفتن به چشمه های آب یا سد طریق کردن به روی آنان چه از راه خشکی و چه از طریق دریائی حرام است این قرار داد بقلم جهیم بن صلت و سرجیل حسنه به اجازهٔ پیامبر خدا نوشته شد.پاره ای از قراردادهائی که پیامبر اکرم با اهل کتاب منعقد نمودند شامل یک سلسله شرایط و التزامات خاصی بود که بنابر مقتضیات زمان و مصالح موجود در متن قرارداد قید می‌شد و این شرایط هیچگاه از حدود عدالت تجاوز نمی‌نمود سرسختی و خصومت طرف موجب آن نبود که مصالح طرف هم پیمان بر طبق موازین عدالت منظور نگردد .

بلاذری در فتوح البلدان پیمان زیر را که نمونه ای ازقراردادهای فوق می‌باشد در مورد اهالی نجران نقل می‌کند :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ . این عهدنامه ای است پیامبرخداآن را با اهالی نجران مقرر داشته است. محصولات کشاورزی و اموال آنان در پناه وی محفوظ و همهٔ آنها بخودشان واگذار خواهد شد هر سال دو هزار دست لباس خواهند پرداخت تعداد یکهزار از آن در ماه رمضان و یک هزار باقی در ماه صفر تسلیم می‌شود هرگاه محصول افزایش ویاکاهش یابد طبق میزان ارزیابی می‌شود فرآورده‌های آنان از قبیل پوشش جنگی و اسب و مواشی و سایر لوازم جنگی بر طبق حساب ازآنان دریافت میگردد و مردم نجران موظفند ، که فرستادگان پیامبر خدارا به مدت یکماه‌یاکمتر نگاهداری نمایند ولی بیش از یکماه از نگهداری آنان خودداری نمایند و هرگاه در یمن توطئه‌ای رخ دهد مردم نجران تعداد سی پوشش جنگی و سی راس اسب و سی نفر شتر برای تقویت مسلمین به عاریت دهند و از این عاریه هرچه تلف گردد بر عهده مسلمین است تا معادل‌آنراپرداخت نمایند نجران و حوالی آن در پناه خدا و برعهده و پیمان محمد پیامبر خدا خواهد بود با مردمش و با سرزمین و اموال و حاضر و غائبشان ،

مسافرین و مبعوثینشان و معابدشان تغییری در اوضاع آنان داده نخواهد شد و هیچ حقی از حقوق‌آنان دگرگون نمی‌شود و نیز معابدشان همچنان باقی میماند و بهیچ اسقف و راهب و ملازمین کلیساها با آنچه که از کم یا زیاد در دست دارند تعرضی نخواهد شد و هیچگونه تحمیلی برآنان روا نمی‌شود و از خونبهای دوران جاهلیت معافند آنان بازخواست نمی‌شوند و موظف به پرداخت عشریه نیستند و سرزمین آنان را لشکریان مسلمین اشغال نمی‌کنند آنهائیکه دادخواهی نمایند در میان آنان با انصاف و عدالت داوری خواهد شد در نجران نه ظالمی خواهد ماند و نه مظلومی. کسانیکه به شغل رباخواری ادامه دهند از هیچ گونه حمایتی برخور دار نخواهند بود و هیچ فردی مسئول خطای دیگری نمی‌شود اهالی نجران‌بر طبق این پیمان مورد پشتیبانی خدا و محمد پیامبر خدا تا روز بازپسین میباشند مادام که از شاهراه خیرخواهی و صلحجوئی بیرون نرفته اندودر هیچ موردی هیچگونه تحمیل وستمی برآنان روانخواهد شد.

در پایان این پیمان ابوسفیان بن حرب و غیلان بن عمرو ومالک بن عوف از قبیله بنی نضر و اقرع بن حابس حنظلی و مدیره‌بعنوان‌شهود قرارداد نامبرده شده‌اند و طبق بعضی از مدارک متن آن به خط علی بن ابیطالب علیه السلام نگاشته شده است. [1]

۱ـ این متون بترتیب از سیرهٔ ابن‌هشام ج ۲ ص ۹۰۲ و فتوح البلدان‌ج۱ ص ۸۸ بواسطهٔ کتاب " حقوق اقلیتها براساس قانون و قرارداد ذمه " تالیف عمید زنجانی ص ۷۷ نقل شده‌اند.

درس ۱۷

اصول سیاست خارجی اسلام
(۸)

استجاره و امان

الف ــ تعریف استجاره و امان

ب ــ انواع استجاره و تامین

ج ــ حکمیت

د ــ نقض امان

درس هفدهم

اصول سیاست خارجی اسلام (۸)

استجاره و امان

یکی دیگر از مبانی و اصول سیاست خارجی اسلام چیزی است که فقهاء اسلام در کتابهای فقهی خودشان از آن تحت عنوان استجــاره و امان" بحث و گفتگو کرده اند .

البته مبحث" استجاره و امان" در تقسیم بندی کنونی فقه‌کتاب جداگانه و مستقلی ندارد بلکه فقهاء معظم اسلام معمولا آنرا در ضمـــن " کتاب جهاد " و بعنوان یکی از فصول آن مورد بحث قرار داده اند .

دلیل عنوان کردن مبحث استجاره و تامین در ضمن کتاب جهاد رابطه مستحکم و استواری است که امان خواستن و امان دادن با مسئلــهٔ جنگ ، مبارزه و جهاد دارد .

با اینحال این بخش از فقه سیاسی اسلام دارای مضمون‌ومحتوای بسیار غنی و مسائل گسترده ای است که ضرورت طرح و عنوان مستقل‌آن را ایجاب می کند ، بویژه در عصر ما این مسائل بیشتر از هر زمان دیگری در سابق" مبتلی‌به" هستند .

بهرحال" استجاره و امان" یکی از مباحث عمیق و بدردبخورفقه سیاسی اسلام بوده و شناخت دقیق آن بسیاری از مشکلات سیاست خارجی حکومت اسلامی را حل خواهد کرد . و بحث ما نیز اینک برهمین محور دور

می‌زند .

گفتگو و بررسی های من راجع به استجاره و امان مانند همهٔ موضوعات مربوط به فقه سیاسی که در این سلسله مباحث بررسی شدند ، فاقد جنبهٔ فنی میباشدوتمام استدلالی نیست هرچندکه‌کوشش‌براین‌بوده‌که استدلالی آن حفظ شود ، چون صرفا به منظور آشنا ساختن برادران و خواهران مسلمانی که قادر به برداشت از متون فقهی اسلام نمی باشند عنوان شده‌اند ، یعنی با طرح این مباحث خواستیم که عناوین اصیل سیاسی اسلام در سطح جامعه مطرح شود تا درنهایت جهت بخش و عامل هماهنگی سیاست داخلی و خارجی دولت اسلام باشد ، و لذا بدیهی است یک متن استنباطی فنی نخواهد بود ، ولکن امید برآن است که در صورت امکان و اقتضای وقت بآن صورت ایده آل در زمان آینده تدوین مجدد بشودو . .

و اما روال بحث و درس فعلی بصورت ذیل خواهد بود :

الف ــ استجاره و امان .

ب ــ انواع استجاره و تامین .

ج ــ حکمیت (تحکیم)

د ــ نقض امان .

الف ـ تعریف استجارد و امان

مسئلهٔ " پناهندگی بویژه " پناهندگی سیاسی " مسئله ای بسیار رایج در روابط سیاسی، اجتماعی اقوام و ممالک دنیا می باشد که در همهٔ اعصار و ازمنه نیز رواج داشته و اکنون نیز همچنان رایج می باشد. و شاید پناهندگان سیاسی این قرن بیشتر از هر دوران دیگری باشند.

بنابراین اصل مسئله " پناهندگی " قطع نظر از چگونگی و کیفیت آن مورد قبول همهٔ ملل و دول جهان می باشد و در حقوق بین الملل کنونی این مسئله مورد تقبیح و نکوهش نمی‌باشد.

بااینحال درعصرما دولتهائی که بافراد و شخصیتها "پناهندگی" می دهند معمولا از هیچ ضابطه و ملاک مشخصی پیروی نمی کنند، بلکه اساس و محور اعطاء چنین پناهندگیهائی از طرف دولتهای مختلف همان " منافع سیاسی، اقتصادی و نظامی " خودشان می باشد که بدینوسیله بنحوی از انحاء مقاصد خودرا اعمال و منافع خودرا حفظ می‌کنند.

بلحاظ بی ضابطه بودن مسئلهٔ پناهندگی رژیمها و دولتهای امپریالیست و ستمگر جهان اکنون حداکثر سوء استفادهٔ ممکن را از آن می نمایند.

معمولا جنایتکاران حرفه ای حاکم بر سرنوشت ملت‌های مستضعف جهان سوم که مزدور و دست نشاندهٔ ابرقدرتها هستند، وقتی در اثر فوران آتشفشان خشم ملتها ساقط و از حکومت برکنار می‌شوند به عنوان " پناهندهٔ سیاسی " در پناه رژیم های ابرقدرت و ستمگر قرار گرفته و از آتش انتقام و قصاص‌مظلومین بدور میمانند و ابرقدرتها بدینوسیله تبدیل

به دژ حافظ جان خونخواران و خائنان ملتها می‌شوند .

موارد و مصادیق این مسئله یکی دو تا نیست بلکه بسیار زیاد است چنانکه پیشه وری پس از قتل و غارت مردم آزادهٔ آذربایجان با دار و دسته شرور و ملحد خود پناهندهٔ روسیهٔ شوروی شدند ! و رژیم مستکبر و متجاوز آمریکا نیز بخونخواران و آدمکشانی همچون محمدرضا پهلوی ــ جلاد خون آشام سابق حاکم بر ایران ــ و دیکتاتور " سوموزا " ــ کشتار گر سابق حاکم بر نیکاراگوئه ــ و نیز به ژنرالها و ستاره بدوشان قاتل و خائن و فراری ایران و امریکای لاتین باصطلاح " پناهندگی سیاسی !! " می دهد . و کشور هائی امثال فرانسه نیز پاتوق و محل امن و ماوای نجوای توطئه گرانه و فتنه انگیز ورشکستگان وولگردانی چون شاپور بختیار ، ژنرال حبیب اللهی ، سرهنگ معزی و رجوی‌ها و بنی‌صدرها شده است و همهٔ این حمایتهای غیر منطبق برحقوق بین الملل مورد قبول این رژیمها تحت نام دروغین " پناهندهٔ سیاسی " صورت عمل بخود میگیرد .

این موارد از جمله نمونه های زندهٔ سوء استفاده امپریالیستها از عنوان " پناهندگی سیاسی " می‌باشد .

امپریالیستها این کار را یا برای تقویت روحیه و جلب اطمینان عوامل هنوز ساقط نشده و حاکم خود درکشورهای جهان سوم و یا برای خرید سردمداران و رهبران گروه هائی که با دادن شعارهای داغ سیاسی خیال پردازانه و غیر عملی میتوانند جوانان تجربه نیاموخته و ساده‌دل را در چارچوب تشکیلات خود گرد بیاورند ، انجام می‌دهند .

این ترسیمی از وضعیت مسئله " پناهندگی " در عصر ما بوده و نمونه ای از مواضع اتخاذ شده توسط رژیمها نسبت به آن می باشد که ملاحظه فرمودید .

اصل " مسئله پناهندگی " در فقه سیاسی اسلام نیز مورد قبول می‌باشد و فقهاء از آن به " استجاره و امان " یا " استجاره و تامین " تعبیر

می‌کنند و مبحث " استجاره و امان " خود یکی از موضوعات پر مسئله فقهی است بطوری که مثلا علامه حلی در کتاب فقهی خود ـ تذکره الفقهاء ـ چندین صفحات بزرگ از کتاب را بآن اختصاص داده است وفقهاء دیگر نیز همانگونه.

ولکن بدیهی است که مواضع اسلام در مسئله پناهندگی شباهتی از لحاظ بنیانی بمواضع رژیمهای غیر اسلامی ندارد. به عنوان مثال " مسئله غدر " و حیله و خیانت بعداز اعطاء امان به پناهندگان در فقه اسلام بسیار قبیح و حرام شمرده شده است و لذا یک مسلمان بعداز آنکه به دشمن خود و یا هر شخص دیگری امان داد نمی تواند به‌هیچ بهانه ای آنرا نقض کند چنانکه دولت اسلامی نیز نمی تواند دست به چنین‌کاری بزند ، ولکن " مسئله غدر و خیانت بعداز امان " در پیش امپریالیستهایک امر عادی‌تر ازآب خوردن است. افراد پناهنده تا آنوقت پیش آنان ارزشمندند و دارای پناهندگی می‌باشند که وجود فیزیکی شان‌دارای منافع چشمگیر و مشخص برایشان باشد وگرنه پناهندگان را یا طرد می کنند و یا می‌کشند. چنانکه در مورد شاه جنایتکار و خونخوار و غیر قانونی سابق ایران ـ محمدرضا ـ آمریکا چنین کرد.

آمریکا مادامیکه نسبت به منافع خود احساس خطر نمی کرد او را در پناه خود گرفته بود و به محض اینکه احساس کرد وجود آن عنصر پلید برایش سود چندانی ندارد از امریکا اخراجش نمود و در دنیا او را آواره و سرگردان ساخت و در نهایت که کاملا از وجود فیزیکی او از نظر بهره برداریهای مختلف مایوس گردید ، در مصر اورا کشت و بقتل رسانید.

اما اسلام اینطور نیست. اسلام اولا بجنایتکاران پناهندگی سیاسی نمی‌دهد و در ثانی تامین اعطائی خودرا به هیچ بهانه ای نقض نمی کند و متوسل به شیوه غدر و حیله نمی شود و . . .

اعطاء پناهندگی در فقه اسلامی دارای ضوابط و شرایط ویژه ای

می باشد که در طول این بحث با برخی از آنها آشنا خواهیم شد .

پس مبحث " استجاره و تامین " مرادف همان مبحث پناهندگی می باشد . و برای بدست آوردن تعریف دقیق تر از استجاره و امان ابتدا لغات آنرا جداگانه ریشه یابی می‌کنیم و سپس جمعبندی و نتیجه گیری می کنیم .

کلمهٔ " استجاره " مصدر است و از ریشه ثلاثی مجرد " جور وجوار " گرفته شده است . و سپس این کلمه طبق قواعد دستور زبانی و صرفی بباب استفعال رفته و معنای آنرا بخود گرفته است . جور و جوار درلغت بمعنای در پناه و در کنار چیزی قرار گرفتن است . و چون باب استفعال به معنای "خواستن " وطلب می‌باشد معنای این کلمه استجاره نیز می‌شود "پناهندگی خواستن " و طلب جوار نمودن .

" امان و تامین " نیز بمعنای معمول فارسی شان استعمال شده اند که همان " امنیت دادن " می‌باشد .

پس معنای مجموعی " استجاره و امان یاتامین "پناهندگی‌خواستن و پناهندگی و امان دادن است . بدیهی است که انسان امان وپناهندگی‌را بکسی می دهد که او تامین و امان نداشته باشد یعنی دشمن باشد ، چون‌از لحاظ اسلام دفاع از برادر و دوستی که موضع حق طلبانه داشته باشد وظیفه است ، شخصی که باو امان و پناهندگی داده می شود اصطلاحا " مستامن " بر وزن مستقبل نامیده می‌شود .

تعریف فقهی استجاره و امان تقریبا مشابه معنای لغوی آن است . شاید بتوان آنرا بصورت ذیل تعریف کرد

" عقد استجاره و امان عبارت است از قرار داد ترک مخاصمه و "
" مزاحمت و قتال با کفار آنگاه که آنان خواستار چنین چیزی "
" از طرف مسلمانان باشند تا در سایهٔ آن اسلام و کلام خدارا "
" بشنوند و یا ذمهٔ آنرا قبول کنند و یا در کشور مسلمین بـه "

" تجارت و بازرگانی بپردازند " [۱]

عقد امان که در مقابل استجارهٔ کفار انجام می گیرد و منعقد می‌شود از " عقود لازم " می‌باشد و وفاء بآن بر تک‌تک افراد مسلمان و حکومت اسلام واجب و لازم می‌باشد مادامیکه شخص و جماعت " مستامن " شرایط امان را نقض نکنند.

و اگر یکی از مسلمانان بکافری تامین داد رعایت آن بر تمام مسلمانان دیگرنیز واجب می‌شود ولو تامین‌دهنده دارای‌مسئولیت‌حکومتی و دولتی‌نباشد و هر چند که از پائین ترین قشر جامعه اسلامی باشد.

قانون فقهی استجاره و امان در اصل از خود قرآن مجید و نیز سنت پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام اخذ شده است.

خداوند در این باره می‌فرماید

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ [۲]

یعنی اگر کسی از کفار و مشرکین استجاره و درخواست پناهندگی کرده حتی با حضور در میان مسلمین کلام خدا را بشنود و با اسلام آشنا شود، اورا پناه بدهید و پس از بررسی ها و تحقیقات ایدئولوژیک او را بمامن خودش بازگشت بدهید، این مسئله بخاطر این است که آنان قومی نادان و ناآگاه می‌باشند.

طبق مفاد این‌آیهٔ شریفه کفاری‌که‌با مسلمانان درحالت‌محاربه و مخاصمه بسر میبرند در صورت درخواست پناهندگی تامین داده میشوند

۱ــ علامه حلی در تذکره عقد امان اینگونه تعریف می‌کند:

" عَقْدُ الأَمانِ تَرْكُ القِتالِ إِجابَةً لِسُؤالِ الكُفّارِ بِالإِمْهالِ "

ج ۱ ص ۴۱۴ البته مشخص است که این تعریف یک تعریف " جامع و مانع " نیست و دارای نقص می‌باشد.

۲ــ قرآن مجید سوره توبه آیهٔ ۵

که بکشور و منطقهٔ مسلمین بیایند و با اقامت در آنجا مستقیما با موازین و مبانی توحیدی و عدل طلبانهٔ دین اسلام آشنا شوند ، آنگاه اگر اسلام را به عنوان عقیده و آئین خود انتخاب کردند مجازند بصورت دائمی در کشور اسلامی بمانند و اگر نتوانستند پرده های ظلمت کفر را بدرند وبعمق حقیقت ناب اسلام برسند ، بدون کوچکترین تعرض و آزار آنان را به وطن و مامن اصلی خودشان در دارالحرب بازگشت می‌دهند .

البته پناهندگی سیاسی به منظور تحقیقات و مطالعات فکری و ایدئولوژیک در صورتی به افراد محارب داده می‌شود که از اغراض تجسی بدورباشندوچنانکه‌گفته‌شد این قبیل از پناهندگان بدولت اسلام دوران پناهندگی و امان شان موقتی است پس از طی‌یک‌دوره‌یابایدباپذیرش‌اسلام در " دارالاسلام ". اقامت گزینند و یا در صورت بقاء در عقیده کفر و شرک خودشان بوطن و مامن اصلی خودشان در " دارالحرب " بازگشت داده شوند . و این مطلب نشانگر عدل بی‌همتای اسلامی درموردانسانهاست .

البته در احادیث و روایات نیز راجع به استجاره و امان مطالب زیادی وجود دارد که بیانگر جزئیات مسئله و ابعاد گوناگون آن میباشند . از جمله آنها فرمایش پیامبر (ص) در مورد پناه و امنیت داشتن " سفراء و پیغام آوران " و قاصدین و نامه رسانان دشمن می‌باشد :

" سفراء و قاصدین دشمن در پناه وامنیت مسلمین هستندوکشته "
" نمی‌شوند . . . [1]

و نیز آنحضرت در مورد حق اعطاء تامین همهٔ مسلمانان بکفار محارب فرمود

" برمسلمین واجب است آنگاه که حتی پائین ترین فرد آنان از "
" لحاظ مسئولیت و موقعیت اجتماعی بکسی امان داد ، همه‌آنرا "

۱ـ وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۸۸ چاپ جدید

" محترم بشمارند ولو اینکه فاضلترین فرد مسلمین باشند . "
" علی بن ابیطالب (ع) نیز در یکی از جنگها امان یک بـــرده "
" مسلمان نسبت بساکنین یک قلعه درحال محاصره را پذیرفت "
" و صحه گذاشت " [۱]

همهٔ این‌ها در مجموع مشخص کنندهٔ چارچوب کلی مفهـــــوم " استجاره و امان " می‌باشند ، و ما را در درک بهتر تعریف فقهی این موضوع کمک می‌کنند . بنابراین می‌توان از مجموع اینها چنین نتیجه‌گیری کرد :

" استجاره و امان " در تعبیر بسیار ساده به معنای " پناهندگـــی خواستن و پناهندگی دادن " می‌باشد . این درخواست و اعطاء پناهندگی از قدیم الایام در میان اقوام ، قبایل و دولتهای عالم مرسوم و رایـــج بوده است و اکنون نیز بویژه در میان دول جهان متداول است .

فقه وحقوق اسلامی نیز در پذیرش اصل موضوع " پناهندگـــی " با دیگر مکتبها و ملل جهان همصداست ولکن ضوابط و شرایط خاصی برای این مسئله در نظر گرفته است که شیوهٔ اعطاء پناهندگی و تامین اسلامـــی رااز غیر آن متمایز می‌گرداند ، و ما در طول این مبحث با برخی از خصوصیات وجزئیات نظرات و دیدگاه اسلام آشنا خواهیم شد ، ولکن قبل از پرداختن بهر مطلب دیگری بهتر است با " انواع پناهندگی و استجاره و تامین " آشنا شویم تا بتوانیم موضع اسلام نسبت به تک‌تک آنهارا مورد ارزیابـــی قرار بدهیم .

۱ـ تذکره الفقهاء ج ۱ ص ۴۱۴ چاپ سنگی

ب ـ انواع استجاره و تامین

از لحاظ فقه اسلامی مسئله " استجاره و تامین " یعنی پناهندگی خواستن و پناهندگی دادن را می‌توان به سه صورت و تحت سه عنوان جداگانه طرح و ترسیم کرد :

۱ـ " استجاره و تامین سیاسی "

یکی از انواع سه‌گانهٔ استجاره و تامین نوع سیاسی آن‌است ،ولکن اگر بخواهیم مسئله پناهندگی سیاسی را از نظر فقه اسلامی بشناسیم و دقیقا با ضوابط‌آن آشنا شویم باید ابتدا اصول و مبانی کلی ویژه ای را که فقه اسلامی در زمینهٔ جغرافیای سیاسی قبول دارد را شناخته باشیم . تمام کرهٔ زمین در نظر فقه اسلامی از نظر سیاسی به چند منطقهٔ مشخص‌تقسیم می شوند

(اول) قسمتی از کرهٔ زمین " دارالاسلام " نامیده می‌شودومنظور از آن سرزمینهائی است که در تصرف مسلمین بوده و ایمان واعتقادباسلام در آنجا رایج و قوانین حقوقی و اجتماعی اسلام نیز مورد عمل و اجراء باشد ، و یا اینکه اکثریت مردمان آن سامان مسلمان باشند هرچند که عملا قوانین اجتماعی اسلام ـ بهر دلیلی ـ مورد اجراء نباشد .

دوم ـ بخشی دیگر از کرهٔ زمین نیز " دارالموادعه "نامیده می‌شود و منظور از آن سرزمینهائی است که حالت و یا پیمان " عدم‌اعتداء

و تخاصم " بین مسلمین و آنان برقرار باشد ، البته از نظر فقهی ادامهٔ چنین حالتی الی الابد نخواهد بود بلکه موقتی است . چون اهالی دارالموادعه پیرو ایدئولوژی کفر و شرک می باشند و الی الابدبودن حالت عدم تخاصم و مسالمت بمفهوم بوحدت رسیدن " کفر و اسلام " و شرک و توحید است که هم منطقا و هم عملا محال و نامقدور می‌باشد .

انعقاد " عقدموادعه " چیزی شبیه حالت " عدم تشنج "وبرقراری روابط مسالمت آمیز میان مسلمین ودیگران می باشد که مدت استمرارآن بنابرتشخیص امام دارای شرایط و عادل مسلمانان " وجود خواهد داشت . فقهاء در برخی موارد کلمات " موادعه " ، " مهادنه " و معاهده را مترادف و هم معنا شمرده اند [۱]

نمونه واقع شدهٔ عقد موادعه در تاریخ سیاسی اسلام جریان حدیبیه است که درآنجا پیامبر اسلام از جانب مسلمین و به عنوان پیامبر و امام آنان عقد عدم اعتدائی را با " سهیل بن عمرو " بنمایندگی از جانب مشرکین منعقد ساختند [۲]

علامه حلی در کتاب تذکره ضمن طرح بحث موادعه و مهادنه در ادامهٔ آن بحث از شرایط صحت " عقد ذمه " سخن گفته است که به ظاهر مشعر براین مسئله می‌باشد که موادعه و مهادنه یک چیز محسوب می شوند ولکن همانگونه که خود علامه نیز گفته است عقد موادعه ممکن است در مقابل اخذ عوض مالی از کفار باشد و ممکن است بدون آن منعقد بشود و در هر دو صورت عقد صحیح می‌باشد .

در حالی که در صحت عقد ذمه گنجاندن ماده ای که پرداخت مالیات و عوض مالی ویژه ای بنام " جزیه " را بر کفار الزامی می‌کند واجب است و حتی امام نیز نمی‌تواند آنرا حذف کند و لذا نمی توان گفت عقد

۱و۲ـ تذکره الفقهاء ج۱ ص ۴۴۷

مواد عه همان عقد ذمه و دارالموادعه نیز بمعنای دارالذمه می باشد ،بلکه ایندو جدا هستند و " دارالموادعه " سرزمین و بلادی به جز سرزمین های ذمیون است .

(سوم) بخش دیگر از سرزمینها نیز " اراضی خراجیه و ذمیه " نامیده می‌شوند . توضیح اینکه سرزمینهائی که آنجا را مسلمانان با صلح و آشتی و مسالمت فتح کنند " سرزمین صلح " نامیده می‌شود و آن اراضی از لحاظ دفاعی در حوزهٔ دفاع نظامی ارتش اسلام قرار می گیرد ، و این مسئله خودش دو صورت و دو وجه دارد ، یکی اینکه در صلح اراضی فتح شده بخود کفار ساکن آن سرزمینها واگذار شود و آنان نیز مالیات ارضی و زراعی ویژه ای بنام " خراج " بدولت اسلامی می‌پردازند .

صورت دیگر مسئله این است که آن سرزمین ها و اراضی کلا در اختیار و کنترل مستقیم دولت اسلامی قرار بگیرد و کفار ساکن محل نیز طبق ضوابطی بعنوان " اهل ذمه " در پناه حفاظتی ، دفاعی و امنیتی حکومت اسلامی قرار گرفته و مالیات سرانهٔ مخصوصی بنام " جزیه "بدولت اسلامی بپردازند ، مجموع این سرزمینها نیز " سرزمین صلح " یا " اراضی خراجیه و ذمیه " نامیده می‌شوند .[۱]

مجموع این سه نوع سرزمین یعنی دارالاسلام ، دارالموادعه و سرزمینهای صلح و خراج و جزیه جزء قلمرو حوزهٔ دفاعی اسلام به شمار می‌روند و پناهندگی سیاسی و غیر سیاسی کسی از اهالی آنجاها به دولت و حکومت اسلام از نظر فقهی بی مفهوم و بی مورد است و لذا " استجاره و تامین " شامل حال هیچ یک از ساکنین چنین سرزمینهائی نمی شود ،چون همهٔ آنان خودبخود در پناه اسلام هستند چه مسلمان باشند و چه کافر ، بجز دو مورد ، یکی مورد بردگان متعلق بکفار سرزمین صلح و موادعه

۱ـ به تذکره الفقهاء ج ۱ ص ۴۴۶ مراجعه فرمائید

می باشد ، در صورتیکه این بردگان مسلمان شده و از نزد ارباب وبرده دار خود بگریزند و بمسلمین پناهنده شوند ، باید به این برده ها پناه داد و آنها بعداز آن تاریخ دیگر آزاد می‌شوند و برده محسوب نمی‌گردند و حتی اگر ارباب و برده دارشان نیز دنبالشان بیاید نمی توان آنهارا بازگشتشان داد چون با پذیرش اسلام از بردگی آزاد شده اند و حتی اگر برده دار خواستار پولی بابت قیمت بردهٔ فراری و آزاد شده از مسلمین و حکومت اسلامی شود ، نباید چنین پولی پرداخت شود [۱]

و دیگری نیز موردی است که سرزمین اسلامی بین " اهل حق " و " اهل بغی " یعنی خوارج تجزیه شده باشد ، مانند زمان امیرالمومنین علی بن ابیطالب (ع) که بخشی از سرزمینهای اسلامی بنام " شامات " ــ دمشق و سوریه کنونی ــ از مرکزیت حکومت توسط معاویهٔ جنایتکار و باغی تجزیه شده بود ، در چنین مواردی نیز پناهندگی مسلمانان ازحوزهٔ اقلیمی تحت تسلط اهل بغی بحوزهٔ تحت تسلط اهل حق جایز می‌باشد و بچنین پناهنده باید تامین داده شود ، مشروط بر اینکه‌اشخاص خواستار پناهندگی و "مستامن" مرتکب جرم شخصی در رابطه با مردم نشده‌باشند .

(چهارم) قسمتی از بلاد نیز " دارالحرب " نامیده می شوند . منظور از دارالحرب آن بلادی هستند که زیر هیچکدام از سه عنوان‌یادشده قبلی قرار نگیرند . یعنی نه دارالاسلام و نه دارالموادعه و نه سرزمین صلح باشند ، در تعبیر بسیار ساده دارالحرب را می توان چنین تعریف کرد . " بلوک مخالف اسلام با زیربنای فکری و عقیدتی کفر ، شرک و الحاد . " اینگونه کشورها هیچگونه رابطهٔ سیاسی ، فرهنگی و اقتصادی با حکومت اسلامی ندارند .

اکنون که‌بامفاهیم کلی و اولیهٔ جغرافیای سیاسی اسلام آشناشدیم

۱ــ تذکره الفقهاء ج۱ ص ۴۴۹ چاپ سنگی مسئله آخر

بهتر است به صدر مطلب برگشته و مسئلهٔ استجاره و تامین سیاسی را در این رابطه بشناسیم .

چنانکه یادآوری شد اهالی هیچکدام از سرزمینهای دارالاسلام ، دارالموادعه و اراضی خراج و جزیه نمی‌توانند پناهندهٔ سیاسی حکومت اسلامی شوند ،و در صورت ارتکاب خلاف و گریز از محل ارتکاب جرم وخلاف به بهانهٔ پناه به اسلام ، حکومت اسلامی نمی تواند بهیچ وجه به آنان تامین بدهد ، چون پناه و استجاره از اسلام بخود اسلام نادرست است . بجز دو مورد استثنائی مذکور .

و لذا فقط اهالی " دارالحرب " هستند که میتوانند بطور عموم از قانون استجاره و تامین اسلامی بهره برداری کنند و از تحت تسلط شرک و کفر مهاجرت کرده و پناهندهٔ اسلام بشوند .

در صورت استجارهٔ کفار دارالحرب دادن پناهندگی سیاسی به آنان طبق نص قرآن و سنت پیامبر و ائمه جائز و بلامانع می باشد .

چنانکه آیهٔ ۵ سوره توبه و احادیث و روایات مشعر بر این مطلبند .

اعطاء تامین و پناهندگی بکفار دو گونه متصور است

۱ــ " اعطاء پناهندگی افراد مسلمان "

افراد مسلمان اعم از زن و مرد می توانند به افراد کفار و نیز به گروههای اندک آنان پناهندگی و تامین بدهند ، در اعطاء امان مسلمین و صحت و تاثیر آن موقعیت و مسئلیت اجتماعی ، سیاسی و حکومتی داشتن و نداشتن بی‌تاثیر است . پائین ترین فرد مسلمان می تواند به کفار پناهندگی بدهد ورعایت آن برهمه مسلمین دیگر و حکومت اسلام لازم الرعایه می باشد مشروط براینکه ثابت شود "فرد مُسْتَأْمَنْ" قصد جاسوسی و تجسس ندارد [1] علی (ع) تامین یک برده مسلمان به اهالی و ساکنین یک قلعه را

۱ــ تذکره الفقهاء ج۱ ص ۴۱۴

پذیرفت

۲ـ " اعطاء پناهندگی امام و حکومت اسلام "

افراد مسلمان به یک جمعیت زیاد مثلا به یک لشگر و یا اهـل یک شهر نمی توانند پناهندگی و تامین بدهند و در صورت اعطاء نیز باطـل است . اعطاء چنین تامینی صرفا و انحصارا در مسئولیت و اختیـار امام مسلمین و حکومت اسلام است .

این تقسیم مربوط به تامین و تامین دهنده است ولکـن خود " استجاره و تامین" نیز دارای جلوه ها ، مصادیق و وجوهی چند است که درکتب‌فقهی ذکرشده‌اند و ماابنک برخی از این جلوه های استجاره و تامین را یادآوری می‌کنیم

۱ـ " مهاجرین"

اگر زنان و مردان کافر و ساکن در دارالحرب ایمان و اسلام‌آورده و بسرزمین اسلام پناهنده شوند و هجرت نمایند ، این مهاجران‌را حکومت اسلامی باید پس از آزمایش و یقین به این مسئله که جاسوس نیستندوایمان آورده‌اند ، پناهندگی و تامین بدهد ، حکومت اسلامی حق ندارد در هیچ شرایطی این مهاجران و پناهندگان مسلمان را بدارالحرب بازگشت بدهدو یا آنهارا مثلا با اسرا مبادله کند . حتی در مورد زنان شوهر دار کافر ساکن دارالحرب در صورت قبول اسلام و هجرت از دارالحرب نیز حکم‌اینچنین است . چون بمحض مسلمان شدن آن زنان بر شوهران مشرکو ملحد خـود حرام می‌شوند و بدون اجراء صیغهٔ طلاق رابطهٔ زوجیت و زناشوئی شان بهم میخورد ، فقط در مورد این زنان مهاجر حکومت اسلامی باید مهـر و

۱ـ تذکره الفقهاء ج۱ ص ۴۱۶

نفقه شان را بشوهرانشان مسترد کند. چنانکه در مورد زنان مسلمانی که با انتخاب راه ضلالت و شرک مرتد شوند و بدارالحرب بگریزند نیز حکم این طور است و مسلمین فقط حق دارند مهر و نفقه اورا مطالبه کنند، خداوند در سورهٔ ممتحنه در این باره چنین می‌فرماید:

" ای کسانی که ایمان آورده اید زنانی که به عنوان پذیرش اسلام "
" و ایمان از دیار خود هجرت کرده و بسوی شما آمدند خدا "
" (بصدق و کذب) ایمانشان داناتر است (آنان ممکن است "
" جاسوس باشند ولذا) آنهارا موردآزمایش قرار داده ودرباره‌شان "
" تحقیق کنید اگر با ایمانشان شناختید آنان را بپذیرید و دیگر "
" بشوهران کافرشان برمگردانید که هرگز این زنان مومن بر آن "
" کافران و آن شوهران کافر بر این زنان مومن شایسته وحلال "
" نیستند ولی مهر و نفقه ای را که آن شوهران مخارج این زنان "
" کرده اند بپردازید و باکی نیست که شمابآنان ازدواج و نکاح "
" کنید در صورتی که اجر و مهرشان را بدهید و هرگز متوسل به "
" حفاظت کافران نشوید (یعنی عقد ازدواج و دوستی با آنان "
" نبندید) و شما نیز اگر زنانتان با پذیرش کفر و ارتداد بسوی "
" کفار رفتند از آنان مهر و نفقه طلب کنید این حکم خدادرمیان "
" شما بندگان می‌باشد و خدا بحقایق امور دانا و به مصالح خلق "
" آگاه است " ۱

۱ـ يَاأَيُّهَاالَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَاتَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَاهُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَاهُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُمْ مَاأَنْفَقُوا وَلَاجُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِنْ آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَلَاتُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَاسْأَلُوا مَاأَنْفَقْتُمْ ذَالِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. آیه ۹۹ سوره ممتحنه

۲ــ " برده های عاصی و فراری "

یکی از شیوه‌های مبارزه اصولی اسلام با نظام منحوس بردگی این بودکه‌اسلام‌اعلام‌داشت‌هریک‌ازمردان‌وزنان برده که در دست کفار می‌باشند بمحض عصیان بر ارباب و برده دار خود و گریز و فرار بدارالاسلام از قید بردگی آزاد می‌شوند و دیگر اربابان آنها نمی‌توانند هیچگونه ادعائی داشته باشند چون اینها با پذیرش اسلام آزاد شده اند . حتی اگربرده ها با پذیرش اسلام آزاد بشوند و بعد صاحب برده اگر مسلمان نیز بشود ، هیچگونه حق و ادعائی نمی‌تواند نسبت به‌آن برده ها داشته باشد . فرقی نیست میان اینکه این برده ها از سرزمین صلح و خراج و جزیه و یا موادعه فرار کرده باشند یا از دارالحرب در هر دو صورت از بردگی آزادند و نیز فرقی نیست در اینکه آنها مرد باشند یا زن .

علامه حلی در کتاب " تذکره (ج ۱ ص ۴۴۹) بطور مفصل در این باره سخن گفته است . و این مسئله نشاندهندهٔ این واقعیت است که‌اسلام از اول با نظام رقیت و بردگی مبارزه داشته است .

۳ ــ " افراد شاک در حال تحقیق "

افراد کافری که در اثر عدم آگاهی از مبانی ، اصول و موازین اسلامی نسبت به اصالت آن شک داشته باشند ، در صورت استجاره و درخواست پناهندگی می‌توانند در تحت حمایت و تامین جانی و مالی مسلمین قرار بگیرند و در اصالت دین تحقیق کنند ، اینان نیزپناهندهٔ سیاسی محسوب می‌شوند و حکومت اسلامی و مسلمین پس از اعطاء امان و ورود آنان بدارالاسلام باید در حفظ امنیت او کوشا باشند .

حداکثر مدت چنین تامین یکسال می‌تواند باشد وبرخی‌ازمذاهب

فقهی اهل سنت مانند شافعیه آنرا چهارماه می‌دانند .

خداوند متعال اجازهٔ اعطاء چنین تامینی را در آیهٔ ۵ سوره توبه بطور صریح اعلام داشته است .

کفاری که بدینگونه پناهنده اسلام می‌شوند پس از پایان یافتن مدت امان در صورت پذیرش دین اسلام و یاعدم پذیرش اسلام و پذیرش شرایط دمه و انعقاد عقد ذمه با مسلمین میتوانند بطور دائم نیز در کشور اسلامی سکونت اختیار کنند ، و در صورت عدم پذیرش اسلام و شرایط عقد ذمه باید بطور سالم اورا بوطن و مامن اصلی خود بازگشت بدهند هر چند که این بازگشت دادن بمامن بخرج پولی از بیت‌المال مسلمین‌نیاز داشته باشد .

این مسئله عمق آزاد اندیشی و آزادیخواهی اسلامی را نشان می دهد .

۴ ـ " سفرا و قاصدین"

افرادی که بعنوان سفیر ، قاصد و نامه رسان و واسطه از جانب دشمن و از دارالحرب بکشور اسلامی می آیند در مدت ماموریت واقامتشان در مملکت اسلامی جزء پناهندگان سیاسی محسوب می‌شوند و از تامین‌همه جانبه‌جانی ومالی و عرضی در کشور اسلامی برخوردارند .چون‌پیامبراسلام فرمود " سفرا و راهنین یعنی حاملین امانت ، نامه و پیام در امن و امان هستند و نمی‌توان آنهارا کشت "[۱]

ولکن در صورتی که قرائنی در دست باشد که طبق آن قرائن‌سفیر و قاصد مشرکین متهم به تجسس و کشف اسرار مسلمین بوده و در صدد ابلاغ آن به دارالحرب باشد می توان او را از بازگشت به دیار خودش

۱ــ وسائل الشیعه ج۱۱ ص ۸۸

ممنوع ساخت، چنانکه در مورد بازرگانان کفار نیز این مطلب صادق است.

برای جلوگیری از فرار چنین افرادی می‌توان برای آنها نگهبان و پاسدار گماشت و در صورت ترس از فرار حتی با گماشتن نگهبان می‌توان تا انقضاء زمان نیاز بحفظ اسرار مسلمین آنهارا می توان مقید و زندانی ساخت و بعداز انقضاء مدت نیاز آنهارا باید بمامن و دیارشان رسانید، هرچند که متضمن خرج چیزی از بیت المال مسلمین باشد [۱]

لازم به یادآوری است که گروگان گیری اعضاء سفارت (لانه جاسوسی) آمریکا منطبق بر موازین فقهی بوده است.

۲ـ "استجاره و تأمین اقتصادی"

از جملهٔ انواع استجاره و تامین نوع اقتصادی آن است. طبق قانون استجاره و تامین اقتصادی بازرگانان کفار محارب (دارالحرب) می‌توانند با امنیت کامل تجارتی در کشور مسلمین به امر بازرگانی و انجام مبادلات اقتصادی اقدام بورزند، البته اعطاء چنین تامینی قهرا بسته به میزان نیازی است که جامعه اسلامی نسبت به کالاهای وارداتی آنان و یا صدور کالاهای مورد نظر تولیدی خودش احساس می کند.

طبق این قانون فقهی حکومت اسلامی می تواند در عین حال که با یک رژیم و دولت در جنگ است به برخی از شهروندان و تبعهٔ آن دولت اجازهٔ فعالیتهای بازرگانی و مبادلات اقتصادی در کشور اسلامی رابدهد. یعنی اسلام حساب ملتها را از حساب دولتها و رژیم های فاسد و کافر جدا می‌داند و برقراری رابطه با افراد ملت ربطی به رژیم ندارد، و این خود مسئله بسیار جالب و قابل تعمق در استراتژی جهانی دعوت اسلام و سیاست خارجی آن می‌باشد.

۱ـ تذکره الفقهاء ج۱ ص ۴۱۷

علامه حلی یکی از برجسته ترین فقهاء شیعه می‌نویسد
" اگر والی مسلمانان اعلان کند که هرکس از افراد غیر مسلمان "
" و کافر بخواهد در کشور اسلامی تجارت کند در امـــان است "
" جایز می‌باشد و این اعطاء امان محسوب می‌شود " ۱

ولکن‌ورود بازرگانان کشور محارب بصورت مستقل از دولت و رژیم خود نیز دارای ضوابط وشرایطی‌است که باید رعایت شود ، برخی از ایـــن شرایط سیاسی و برخی دیگر اقتصادی هستند .

شرط سیاسی آن این است که " حسن نیت " آنان بر مسلمین‌وعدم قصد آنها برای جاسوسی از کشور مسلمین ثابت شود . در غیر این صـورت چنانکه علامه حلی می‌گوید " تجار کفار در صورتی که قرائن نشان دهندکه بعداز ورود به دارالاسلام از اسرار مسلمین آگاه شده اند و احتمال و ترس آن برود که بروند آن اسرار را در اختیار دشمنان محارب در دیار خــــود بگذارند ، بازداشت می‌شوند " ۱

شرط اقتصادی‌آن‌چنانکه " قرطبی " میگوید این است که :
" یکدهم مال التجاره و یا بقول برخی از فقهاء یک پنجم مال_"
" التجاره را بدولت اسلامی بپردازند و این در صورتی است که"
" گفتگو و شرط قبلی نشده باشد " ۳

منظور از مال التجاره آن مقدار پول و ارزی است که بازرگانـــان خارجی وارد کشور اسلامی می‌کنند و نیز اگر تجارت شان بصورت پایاپـای (کالا به‌کالا) باشد خود اجناس‌وارداتی " مال التجاره " محسوب میشوند بازرگانان خارجی بعداز پرداخت چنین مبلغی که باصطلاح امروزی بمنزله

۱ــ تذکره الفقهاء ج ۱ ص ۴۱۵

۲ــ تذکره ج ۱ ص ۴۱۷

۳ــ بدایه المجتهد و نهایه المقتصد ج ۱ ص ۲۹۷

" حقوق گمرکی " و باصطلاح فقهی بمنزلهٔ زکات مال التجاره‌است ، درکشور اسلامی از امنیت مالی و جانی برخوردارند و میتوانند مشغول بازرگانی شوند (زکات مال التجارهٔ مسلمین از نظر فقهاء شیعه مستحب و از نظر فقهاء اهل سنت واجب می‌باشد) [1]

یکی دیگر از وجوه " استجاره‌و تامین اقتصادی " نیز امنیت تبعی داشتن اموال پناهندگان سیاسی می‌باشد که قبلاً ذکر شد و علامهٔ حلی در کتاب تذکره (ج۱ ص ۴۱۷) آنرا ذکر کرده است .

اکنون که اصل موضوع " استجاره‌و تامین اقتصادی " مسلم شناخته شد ، در اینجا یک سری مسائل فرعی وجود دارد که باید آنها را نیزدراین رابطه بشناسیم :

۱ــ اگر کافر حربی بعنوان بازرگان و تاجر وارد کشور اسلامی شود بدون آنکه استیذان و امان قبلی کسب کرده باشد ، حربی تلقی می شود و اموال همراه او بتصرف و تملک حکومت اسلام و مسلمین درمی‌آید .

۲ــ اگر کافری از دارالحرب به گمان اینکه تامین دارد وارد کشور اسلامی شود و در واقع کسی به او امان نداده باشد ، اورا باید بدون تعرض جانی و مالی بدیار و مامن خود بازگشت دهند .

۳ــ اگر مسلمانان در دریا بکشتی‌ای برخورد کنند که متعلق به دارالحرب باشد و سرنشینان آن بگویند ما قصد مملکت اسلامی (به عنوان تجارت) را داریم از لحاظ برخی فقهاء شیعه نباید بحرفشان اعتنا کرد و باید متعرضشان شد چون ممکن است خدعه باشد ولکن بعضی از فقهاء اهل سنت گفته اند نباید آنهارا مورد تعرض قرار داد .

۴ــ اگر کسی با کسب امان قبلی وارد دارالاسلام شود و سپس

۱ــ در این باره به کتاب فقه الزکات ج ۲ ص ۳۱۲ ــ ۳۳۹ مراجعه شود

خودش بعنوان استیطان و سکونت در دارالحرب بازگشته و اقامت‌کندومالش نیزدردارالاسلام بماند ، دراینصورت امان‌جانی او باطل می‌شود ولکن مالش در امان است و می‌تواند در آن هرگونه تصرفات معموله از قبیل فروختن و هبه کردن و غیره بنماید ، و اگر آن اموال را مطالبه کند باید پس‌داده شود ولکن اگر برود و در دارالحرب بمیرد اموال باقی مانده او در دارالاسلام بعنوان" ثروت بلاوارث" بامام و حکومت اسلامی تعلق می‌گیرد .

۵ـ اگر مسلمانی با کسب امان و تامین سیاسی وارد دارالحرب شود و درآنجا از کافر حربی پول قرض‌کند ، وقتی آن حربی برای دریافت قرض خود بدیار اسلام مراجعه می‌کند دارای تامین جانی ومالی‌میباشد [۱]

۳ـ " استجاره و تامین نظامی "

یکی دیگر از انواع درخواست پناهندگی و اعطاء تامین نوع نظامی و جنگی آن است . " استجاره و تامین نظامی و جنگی " یکی‌ازمباحث مهم کتاب جهاد است ، و منظور از آن درخواست پناهندگی در صحنه های جنگ است که طبق شرایط و ضوابط خاصی سربازان و فرماندهان ارتش و امام مسلمین بچنین کسانی تامین می‌دهند و در نتیجه اعطاء چنین‌تامینی خود آنان از اسارت و اموالشان نیز از غارت و غنیمت محفوظ می‌مانند .

اگر در جنگ نفوس و سربازان کفار و یا فرماندهان آنهابرای‌شخص خودشان و یا افراد تحت سرپرستی و فرماندهی خودشان " استجاره " یعنی درخواست پناهندگی و امان نمایند ، اعطاءتامین بآنها جایز است مشروط براینکه بعداز غلبه مسلمین و اسیر شدن آنان نباشد . البته اعطاء تامین بعداز اسارت از مسلمین غیر امام و سربازان بعداز اسارت نیز در صورت صلاحدید تامین بدهد . چنانکه پیامبر اسلام به ابوالعاص شوهر دخترش

۱ـ این‌موارد از کتاب تذکره ج ۱ ص ۴۱۷ اخذ شده‌اند

" زینب" تامین داد .

اما برخی از فقهاء اهل سنت این حق را به غیر امام نیز عمومیت داده اند [۱]

سربازان و افراد مسلمان می‌توانند به افراد کافر و یا جمعیت کوچکی از آنان تامین نظامی بدهند ، و در صحت انعقاد تامین آنها مقام و مسئولیت رسمی و موقعیت‌اجتماعی موثر نیست ، هر مسلمانی اعم از زن و مرد می‌تواند چنین تامینی را بدشمن نظامی و جنگی بدهد ، چنانکه امیرالمومنین علی (ع) اعطاء تامین یک بردهء مسلمان به ساکنین یک قلعهء نظامی در حال محاصره را پذیرفت .

ولکن‌اعطاء‌تامین‌بیک‌جمعیت‌زیاد مثلایک‌لشکر از کفار فقط درمسئولیت و اختیار شخص امام امت می‌باشد و دیگران حق اعطاء چنین تامینی را ندارند و در صورت اعطاء نیز باطل است .

ضمنا مسئلهء " تامین دادن" در اسلام یک عهد خدائی محسوب می‌شود و نقض‌آن توسط مسلمین و اعمال‌خدعه به هیچ بهانه و عنوانی جایز نیست و گناهی نابخشودنی در پیشگاه خدا محسوب می‌شود . چنانکه امام باقر (ع) فرمود :

" اگر کسی شخصی را تامین بدهد و بعدا خیانت نماید و اورا "
" بکشد در روز قیامت محشور خواهد شد در حالیکه پرچمدار "
" غدر و خیانت و خدعه است " [۲]

اکنون که اصل مسئله پناهندگی و تامین جنگی و نظامی‌راشناختیم بهتر است کیفیت و چگونگی اعطاء امان را نیز بشناسیم ، آیا اعطاء تامین با چه چیزی صورت می گیرد و تحقق پیدا می‌کند ؟ با سخن شفاهی یابا

۱ــ تذکره الفقهاء ج ۱ ص ۴۱۶ مراجعه شود

۲ــ تذکره ج ۱ ص ۴۱۵

مکاتبه و نوشتن ومراسله و یا با اشاره و یا با همهٔ اینها ؟

متون فقهی دلالت دارند براینکه با همه اینها یعنی با هر یک از اینها بطور جداگانه " اعطاء امان " تحقق پیدا می کند .

صیغهٔ شفاهی این است که امان دهنده به‌شخص‌مستامن‌بگوید :

" من ترا امان دادم و یا من شمارا امان دادم و یا بگوید شمادر پناه اسلام هستید "

همین کلمات را میتواند بصورت نوشته ابلاغ و یا به صورت اشاره تفهیم کند . در صورت اعطاء امان بصورت مکاتبه و مراسله باید قاصدونامه رسان مومن و مسلمان مورد اطمینان باشد تا خیانت نکند " امان نامه " را نمیتوان توسط‌کافر ذمی و یا حربی ارسال نمود ، چون طبق دستور صریح قرآن از کفار بطور مطلق نباید " بطانه و همراز " اخذ شود .

عمربن‌خطاب‌ابوموسی‌اشعری‌رابهنگام‌امارتش‌درکوفه‌بخاطراینکه‌یک مسیحی اهل ذمه را بعنوان " کاتب و منشی " خود استخدام کرده بود مورد نکوهش و ملامت قرار داد و برای او آیه " بطانه " راقرائت‌کرد [1]

همچنین نامه رسان و قاصد باید به مسائل نظامی و موقعیت منطقه‌ای عارف و آشنا باشد تا بداند که پیام را به چه کسی و به‌چه نحوی‌و درکجا ابلاغ خواهد کرد .

اگر یک مسلمان نامه ای را در حضور چند مسلمان و سرباز دیگر برای کفار و یا فرمانده آنان نامه ای بعنوان " امان نامهٔ امام مسلمین " قرائت کند و آنان نیز باهمین باور تسلیم شوند و بعدا معلوم شود که این نامه از امام نبوده است ، آن کفار دارای تامین نظامی از جانب مسلمین باشند ،ولکن اگر مترجم بدون آگاهی مسلمین مضمون نامه را معکوس و نادرست برای آنان ترجمه کند و آنها بظن تامین‌تسلیم شوند درصورتی‌که

۱ــ النظم‌الاسلامیه نشاتهاوتطورها

مترجم از خودشان باشد ، مورد قبول نیست و تامینی وجود ندارد ، اما اگر این خیانت در ترجمه مسبوق باآگاهی مسلمین باشد در امان هستند .

اگر از طرف مسلمین عمل و یا حرکت و اشاره ای انجام گیرد که محاربین آنرا بمفهوم اعطاء تامین تلقی کرده و تسلیم شوند ، اما در واقع قصد مسلمین از آن حرکت و عمل اعطاء امان نبوده باشد ، باید تسلیم شدگان را بدون تعرض و آسیب به محل امن خودشان بازگشت بدهند . چون دراسلام " غدر "نیست و لذا اگر بازگشتشان ندادند باید امانشان بدهند [1]

۱ـ مطالب این قسمت ، از کتاب تذکره الفقهاء ج۱ صفحات ۴۱۵و۴۱۶ اخذ و برداشت شده است .

ج ـ حکمیت

در برخی از موارد دشمن مرتکب جرم و خیانتی بزرگ می شود و لذا اعطاء امان را برای سربازان اسلام دشوار می سازد ، در چنین‌مواردی فقه اسلامی راه حل مخصوصی را پیشنهاد کرده است که" تحکیم " یا " حکمیت" نامیده می‌شود .

" تحکیم " یا " حکمیت " آنست که دشمن محاصره شده و ذلیل را دعوت کنیم باینکه در یک محاکمهٔ وجدانی ، اخلاقی و جنگی که قاضی و حاکم آن یا شخص امام مسلمین و یا یکی از یاران او یا انتخاب خود کفار محارب و دشمن باشد ، شرکت کنند و قطع نظر از اینکه حکم و قانون‌خداو اسلام در مورد خیانت آنان چیست ، بلحاظ وجدانی جرمشان مورد رسیدگی و داوری قرار گیرد و برهمین مبنا نیز حکم صادر شود و دشمنان نیز بآن حکم صادره گردن نهند .

اینکه از آنان دعوت می‌شود که در محاکمه ای که مبنای داوری و قضاوت آن حکم اسلام نباشد ، بلکه حکم شخصی و وجدانی حاکم باشدکه در چارچوب کلی تضادی با اسلام نداشته باشد .

در شخصی که به عنوان" حاکم " انتخاب می‌شود هفت شرط لازم و ضروری می باشد :

۱ـ آزاد بودن ۲ـ مسلمان بودن ۳ـ بلوغ ۴ ـ عاقل بودن ۵ ـ مرد بودن ۶ ـ فقیه بودن ۷ ـ عادل بودن .

مسئله‌تحکیم‌را از جنبه هائی می توان با " دادگاههای‌صحرائی " که در جنگها از آن استفاده می‌شود مشابه دانست ولکن ایندودرعین‌حال با همدیگر تفاوت و فرق ماهوی دارند و یک چیز نیستند ، چون اولا در دادگاههای صحرائی بطور غالب حکم صادره اعدام است ، در حالی‌که‌در " تحکیم " امکان تبرئه و آزادی بصورت" منت گذاشتن" ویا" فدیه" گرفتن نیز محتمل است ، و ثانیا تحکیم صرفا در موارد بسیار استثنائی که دشمن اصول وجدانی و اخلاقی را زیر پا گذاشته باشد تشکیل می شود اما دادگاه صحرائی که غیر مسلمانان در مواقع اضطرار تشکیل می دهندصرفا برای استفادهٔ سیاسی ، روانی و تبلیغاتی در جنگ است .

یکی از مواردی که در تاریخ اسلام از قانون" تحکیم و حکمیت " استفاده شده مورد " بنی قریظه" میباشد . بنی قریظه یکی از قبایل عرب یهودی ساکن مدینه ــ یثرب ــ بودند که با مسلمانان و پیامبر اسلام (ص) پیمان مشترک دوستی و نظامی داشتند ، طبق آن پیمان علاوه بر اینکه دو طایفهٔ مسلمان و یهودی می بایست در مدینه با مسالمت در کنار هم زندگی می کردند ، در مواقع حساس دفاعی و نظامی یهودیان متعهد شده بودند که از نظر تسلیحاتی به مسلمین کمک نمایند و کوچکترین همکاری اطلاعاتی ، نظامی و مالی با دشمن مهاجم بر مسلمین نداشته باشند . ولکن در یکی از جنگها که شهر مدینه محاصره و در خطر سقوط بدست دشمن ــ احزاب ــ بود ، بنی قریظه از تعهد و پیمان خود شانه خالی کرده و بمسلمین پشت پا زده و توطئه بر علیه پیامبر اسلام چیدند و با دشمن همکاری اطلاعاتی کردند .

و اما با همهٔ‌اینها مسلمین پیروز شدند و پس از پیروزی خائنین بنی قریظه را درمحاصره گرفتند و از آنان درخواست شد که به " تحکیم " گردن نهند و در یک دادگاه اخلاقی محاکمه شوند و حاکم و قاضی آن

حکمیت را نیز خودشان از میان مسلمین برگزینند.

آنها " سعدبن معاذ " را به عنوان حاکم برگزیدند و گفتند هر حکمی سعد بدهد ما بآن گردن می‌نهیم. سعدبن معاذ درآن تحکیم به قتل و عدام مردان و اسارت بقیه‌حکم داد، و این حکم بمورد اجراء گذاشته شد و همه خائنین اعدام شدند، بجز مرد یهودیی بنام " زبیربن بلطا " که بدرخواست ثابت بن قیس انصاری مورد عفو پیامبر قرارگرفت.

پس نتیجه می گیریم که در مواقع خیانت بزرگ کفار درموردآنان باید شیوهٔ تحکیم اجراء شود [1]

۱ـ اساس این مبحث از تذکره الفقهاء ج۱ ص ۴۱۸ اخد شده است

چنانکه قبلا اشاره شد شخصی که به او پناهندگی داده می شود " مستامن " نامیده می‌شود . " مستامن " وقتی که پس از اخذ امان‌ازمسلمین دوباره بدارالحرب برود و درآنجا سکونت اختیار کند ، امانش نقض‌میشود ولکن اموالی که در دارالاسلام دارد مشمول امان هستند تا آنکه بمیرد و پس از مردنش این اموال همانند ترکهٔ شخص بی‌وارث به عنوا " فیء " به‌امام امت اسلامی تعلق می‌گیرد .

عوامل نقض امان از طرف کفار مستامن و امان گرفته را بدینگونه میتوان خلاصه کرد

۱ـ مهاجرت از دارالاسلام بدارالحرب و استیطان مجدد درآنجا

۲ـ اقدام بفعالیتهای جاسوسی در سرزمینهای اسلامی به نفع دشمنان حربی اسلام و مسلمین .

۳ـ سومین عامل منتفی شدن و نقض شدن امان مرگ شخص مستامن میباشد ، بمحض مرگ او تامین اعطائی نیز نقض می‌شود ، نتیجهٔ عملی این نقض شدن امان در اموال و ترکهٔ میت مستامن ظاهر می شود که اموالش بوارثان حربی او در دارالحرب منتقل نمی‌شود ، در صورت عدم وجود وارث مسلمان باامام مسلمین تعلق می‌گیرد .

اما درمورد مسلمانی که با کسب امان وارد دارالحرب شود ، آیا

جایز است که از اموال حربی‌هابدزدد ؟ جوابش این است که نه جایزنیست چون آنان باو امان داده اند که خیانت از او سر نزند و لذا اگر هم چیزی سرقت کرده باشد باید ببرد بصاحبانش پس بدهد .

همچنین اگر مسلمانی در دارالحرب از کافری حربی پول قرض‌کند آیا بعداز مراجعت بوطن اسلامی پس دادن این قرض لازم و واجب است‌یا نه؟ جوابش این است که بلی باید قرض خودرا بپردازد چون قرض یک عهد است و خداوند میفرماید بعهدهای خود وفا کنید . و برای‌همین است حربی میتواند بعنوان طلب و دریافت قرض خود وارد کشور اسلامی شود و درامان میباشد .

مسئله دیگر این است که باقدرت و توانائی برای مهاجرت از دارالحرب برمسلمان جایزنیست درآنجاسکونت واقامت داشته باشد .

اما اگر اورا دستگیرکنند و باکراه و اجبارنگه‌دارند واجب است‌که‌از آنجا بهرنحو ممکن فرارکند وجایز است هرمقدار از اموال آنها را نیز که میتواند حمل کند باخود بیاورد بکشور خودش، چون این عمل به‌مثل است برای اینکه آنها ــ کفار ــ این را سلب آزادی کرده و زور گفته اند و براین نیز جایز است که در حد توان چنین عملی را به‌آنها بکند ، اما اگر مسلمانی را اسیر کردند و بعد اورا در دارالحرب بااین شرط ازبازداشت‌آزادکردندکه‌درآنجابماند آیا فرار او جایز است ؟جواب‌این‌نیز مثبت میباشد .

باین دلیل که آنها باو ظلم و ستم روا داشته اند او حق دارد حد اقل دفاع ممکن را از خود بکند و آن نیز عبارت از فرار از زیر سلطه ظالمانه آنهاست .

دراینجا با اتمام سلسله مباحث فقه سیاسی اسلام از درگاه خداوند یکتا و بی‌همتا خواستارم که همهٔ امت بزرگ اسلام را در جهت

بازشناسی اسلام عزیز و احیاء و اجراء قوانین و دستورات حیاتبخش‌فردی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و اخلاقی و . . . آن یاری فرماید ، و این سعی و تلاش علمی و عقیدتی بسیار ناچیز را نیز از نویسندهٔ بی بضاعت آن پذیرفته و اعماق دلش را با نور عرفان خود منور و روشن گرداند . خداوند بتمامی امت کبیر اسلامی توفیق دهد که با پیاده کردن اصول نجات بخش سیاسی اسلام قبر متجاوزان ملحد شرق و امپریالیستهای مشرک غرب را در قلب زخمی عالم اسلام ــ بیت المقدس ــ حفر کرده و برای ابد در تاریخ بشری مدفون شان سازند .

پایان

فهرســت

عنوان	صفحه

عنـــــــــــوان	صفحه

عنـــــــــــــــوان	صفحه

درس شانزدهم :

درس هفدهم :